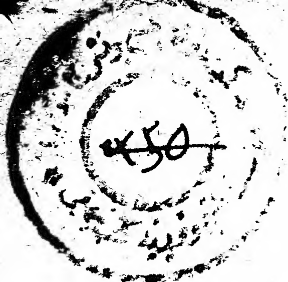
جنبش مشروطیت
در
افغانستان

نویسنده: پوهاند عبدالحی حبیبی

کابل - ۱۳۶۲



جنبش مشروطیت

در

افغانستان



نویسنده: پوهاند عبدالحی حبیبی
مهتمم ـ محمد هاشم بهرامی

۱۳۶۳

فهرست کتاب

عنوان	صفحه
مقد مه	
فصل اول :	ص اول
۱ دور نمای قبلی	ص ۱
۲ نخستین جنبش فکری انجمن سراج الاخبار ،	ص ٦
۳ نخستین گروه مشروطه خواهان ،	ص ۱۲
٤ اعضا ی مهم گروه نخستین مشروطه خواهان ،	ص ۲۳
٥ غلام بچه گـان دربار	ص ٤۹
٦ الف: مرامهای جمعیت اول مشروطه خواهان ،	ص ٥٥
ب: سمبول جمعیت مشروطه خواهان	ص ٥٦
ج: آیا نهضت مشروطه یك حرکت ملی میهنی بود؟	ص ٥۸
۷ سهم معلمان هندی (جـان نثاران اسلام)	ص ٦۲
۸ مخبران نهضت مشروطیت	ص ۷۰
فصل دوم :	ص ۷۲
۱ پیش درآمد	ص ۷۳
۲ عوامل محرکه همجوار	ص ۷۸
۳ محمود طرزی وسراج الاخبار	ص ۱۰۱
٤ نتایج مساعی مشروطیت دوم	ص ۱۲۱
٥ رجال مهم درحرکت دوم مشروطیت	ص ۱۲۸
دوگروه خاص	ص ۱٥۳
٦ نگاه انتقادی	ص ۱٥۸
۷ نتیجه	ص ۱۷۳

مقد مــه

به شهاد ت تاریخ خلقها ی جهان درشرایطو کشور های مختلف بخاطر تامین حق، عدالت و اتر قی اجتماعی علیه اقلیت های حاکم ستمگر بلاانقطاع مبارزه نموده که این مبارزا ت بــه اشکا ل گوناگو ن آن صفحــا ت تاریخ و زند گی جوامع بشر ی راشکوه و جلال خا ص بخشیده است.

خلــق زحمتکش وشرا فتمنــدافغانستا ن نیز در طو ل تاریخ ازین جریا ن بدور نمانده و تحت شرا یط گوناگو ن به خا طر تا مین آزادی، حــق و عدالت اجتما عی رزمیــده است .

یکی از اشکا ل این نبرد عدا لت خواها نه مرد م ما جنبش مشرو ط خوا هی در کشور است کــه بنا م مشروط خواها ن او ل ودو م ثبت تاریخ گردیده است .

محترم پوهاند حبیبی در آخر ین روز های حیا ت ما حصل یاد داشت

های خودراپیرامون جنبش مشروطیت، آنچه بدستش آمده، جمع آوری دمو بنام (جنبش مشروطیت در افغانستان) مولفه ای به همر سانیده است که نیمرخی ازین جنبش راالبته از تاریخ ۱۳۲۳ هـ.ق. تا ۱۳۰۸ ش بدسترس ما میگذارد .

ریاست نشرات اثر موضوع فرااینک به طبع رسانیده تقد یمهانش پژوهان می نماید . امید که مطالعه این اثر برای علاقمندا ن کتب وآثار تاریخی به خصوص نسل جوان رو بالنده کشور ما عاری از تجربه اندوزی نباشد .

ریاست نشرات
کمیته دولتی طبع و نشر ج.د.ا

فصل اول

۱

دورنمای قبلی

از آغاز قرن نوزدهم ـ وقتی که‌استعمار انگلیس در هند گسترده میشد و آثار انقلاب صنعتی‌ومدنیت‌اروپا از سو ی شرق بسر حدا ت شرقی امپراتوری درانیان میرسید‌افغا نستان باگسترش ر وابط اقتصادی با سر زمین های شمال‌آمو وبخارا و غرباً با مملکت پارس قاجاریه پیوستگی یافته بود وآمدوشد سوداگران و مبادلهٔ امـوا ل تجارتی باهر سه مملکت صور ت‌میگرفت .

مردم افغانستان که با شـرا یطنیمه فیودالی درشهر ها و در بارها مواجه بودند، در روستا ها باکشا ورزی و صنعت‌های‌دستی واقتصاد

یکه برزراعت ودام پروری دوره‌های‌قبل فیودالی اتکا داشت ، زندگا-
نی‌میکردند وپیوستگی های سیاسی‌روستاهابا در بار هاوبازار ها ی
شهری بسیار کم فروغ بود .

درچنین احوال نه دولت ها ی‌مرکزی نیرومند ی وجود داشتند
ونه آن وحدت مرکزی که بعد ازمرگ احمد شاه سدو زایی بوجود
آمده‌بود . زیرا شهزاده گا ن ومدعیان جدید بدست آورد ن قدرت
یعنی خاندان سر دار پاینده خان(برادران بارکزایی) همواره‌باهمدیگر
دست بگر یبان بوده و مملکت‌متحدالمرکز احمدشا هی به تفر قه و
تجزیه محکوم بود .

درینوقت آثار پیشقد می قوا ی‌تزاری روسیه بسواحل آمو ومروهم
رسید و نماینده ی آن دولت بنام‌و یتکویچ بدر بار امیر دوست -
محمد خان درکابل آمد (۱۸۳۷م).

لارد اکلیندنائب السلطنهٔاستعمارانگلیس در کلکته برای جلو گیری
از هجوم محتمل لشکر تزاری ،طرح پیشقدمی ویورش بر افغا -
نستان را ریخت ودرسا ل ۱۸۳۹م‌پنجاه وچهار هزار لشکر اندوس را
بقوماندانی جنرا ل کین ورهنما یی‌نمایندهٔ سیاسی خود مکناتن از راه
کنار دریا ی سند وکویته و گذرگاه‌کوژک بر قند هار سوق داد.

جنگ اول انگلیس وافغان (۱۸۳۹-۱۸۴۲م) دوام کرد و چون مردم
افغانستا ن بزور شمشیر ، تمام‌لشکریان متهاجم را از بین بر دندو
بقیته السیف قوای انگلیسی افغانستان را تخلیه کرده و واپس آنرا
به امیر مغرور دو ست‌محمد خان‌سپردند .

قوا ی متجاوز انگلیسی در مقابل‌قیام عمو می ملت افغانستا ن ازپای
در آمدند و سیا ستگران انگلیسی‌این آتش مشتعل را که بد ست‌خود
افروخته بودند ، باباز گر دا نیدن‌امیر مذکور از کلکته به کابل خا-
موش ساختند ۱۸۴۳م .

درین گیر و دار محشر آسادولت قاجاری فارس نیز آرام ننشست ولشکریان قاجار بارها برهرات تاختند ، ولی هراتیان غیور بعداز تحمل محاصره ها و خسارات فراوان ومقاومتهای مردانه ، قوای قاجاری را از هرات بناکامی پس راندند.

پرورش فکر و فرهنگ و دانش به تمرکز نیرو های خلاقه مردم و امنیت ضرورت دارد واین نبود .

مردم زحمت دیدهٔ افغانستان غیراز جنگ ومقاومت بالشکر یان متهاجم شرق وغرب ،به خانه‌جنگی‌شهزادگان داخلی نیز مصاب بودند ووضع اجتماعی وسیاسی افغانستان وقتی پیچیده تر شده بود ، که قوای جهانخوار استعماری انگلیس، دولت سیکهه پنجاب‌رااز بین برده واز دریای سند گذشتندوپشاور را گرفتند ۱۸۴۹م .

امیر شیر علی خان پسروجانشین امیر دوست محمد خان ،بعد از غلبه بر برادران ، در کابل برتخت شاهی نشست ۱۸۶۳م و اوقات گرانبهای خود و دیگران‌رابه‌خانه جنگی با برادرانش مصروف داشت.

درجنگ اول که پادشاه و تمام زمامداران از میدان گریخته وبار دفاع از کشور راتنها بدوش مردم ودهقانان افغانستان گذاشتند ، طوریکه خواندید ، مردم با تحمل‌مصائب سنگین از عهدهٔ حفظ مملکت برآمدند ، تا که بعد ازسی‌وهفت‌سال بازهمان استعمار خرا بکار از دهلی برافغانستان لشکر کشید وامیرشیر علی خان را که‌باستالیتوف سفیر تزار های روسی عهد بسته‌بود ۱۸۷۸ م از کابل به مزارشریف فراری ساخت وبار دفاع مملکت‌باز بدوش مردم افتاد .

چون قوای استعمار درین بارنیزشکست خوردند وکیو گناری‌سفیر انگلیس رادر بالاحصار سوختند ،ناچار گریفن‌نماینده‌سیاسی‌انگلیس شهزاده عبدالرحمن خان را که درسمرقند فراری بود فرا خواند و

مملکت رادر تحت حما یت انگلیس بدو سپرد (۱۸۸۰م ۱۲۹۷ق)

باتحمیل این دوجنگ ، مملکت از نشو و نما ی طبیعی خود بازماند اقتصاد زراعت و دوایر دولتی برباد فنا رفتند و حر کت فکری جدیدی که بانهضت سید جمال الدین افغانی ودیگر روشنفکران مملکت در حدود ۱۸۶۳م آغاز شده وبه نشر جریدهٔ شمس النهار ۱۸۷۲م و تاسیس مکتب حربیه و مطبعه وتر جمهٔ کتب منجر شده بود (۱) ، باآغا ز جنگ دوم افغان وانگلیس (۱۸۷۹ ـ ۱۸۸۰م) ازبین رفت .

دورهٔ امیر عبدالرحمن خان که باقهر وسرکو بیهای خشن مـد ت ۲۱ سال دوام کرد ، از نظر فکر ی وفرهنگی عصر میمو نی نبود .زیرا اکثر سربر آورده گا ن مملکت ،بتیغ جان اوبارش از پا ی درآمدنـد و وسایلی برای بیدار ی مـردم وپرورش فکری فراهم نیامد .

اما جریا ن اجتما عی زمـا ن وزایش و جنبش عواملی که همو اره در داخل جامعه کار گر می افتد ودرمقابل هر گونه استبداد و تشدد ، برمقاو مت جامعه می افزاید و نیـزشرو ط اقتصاد ی ووضع طبقا تی مردم نگذاشت که فکر نو به کلی ازبین رود . در حا لیکه در شر ق مملکت ، جنبش او لین آزادی خواهی هند ۱۸۵۷م آغاز شده ودر شما ل

---

(۱) در کتاب د افغانسـتا ن پیشلیك (ج۱ص ۱۹۹) نشر جریدهٔ شمس النهار را ۱۸۷۱م ـ ۱۲۸۸ ق نوشته بودم .

ولی بعد از دید ن یك کلکسیون این جریده که اکنو ن به آرشـیف ملی رسیده ، این تاریخ صحیح به نظر نیامد . زیرا در ین کلکسیو ن شمارهٔ پنجم جلد او ل تاریخ جمعه ۱۵ رمضان ۱۲۹۰ق دارد . چو ن در هر پانزده روز یك شماره نشرمی شد ، بنابرین آغاز نشروتاریخ شمارهٔ اول آن باید ۱۵رجب ۱۲۹۰ق باشد که مقار ن است باسپتمبر ۱۸۷۳م . ازین رو سهو مذ کـوردرخور تصحیح است .

سراج الاخبار افغانستان

۱۳۲۳

سال اول

عدد اول

فهرست مضامین اخبار

بسم الله الرحمن الرحیم

نخستین شمارهٔ «سراج الاخبار افغانستان» که‌در سال ۱۲۸۴ ش بمدیریت مولوی عبدالرؤف خان «خاکی» قندهاری نشر گردیده.

سراج الاخبار افغانستان

۱۳۲۴

عدد اول | سال اول

فهرست مضامین اخبار

نخستین شمارهٔ «سراج الاخبار افغانستان» که‌در سال ۱۲۸٤ ش بمدیریت مولوی عبدالرؤف خان «خاکی» قندهاری نشر گردیده.

(۲)

نخستین جنبش فکری «انجمن سراج الاخبار»

از روی اسنادیکه در خانـوادهٔ نویسندهٔ این سطور بوده و اکنو ن در آرشیف ملی در دوسیه خا ص سراج الاخبار محفو ظست ثا بـت می آید ، که جمعی از روشنفکرا ن ودانشمندا ن مملکت ، مربوط مدرسه شاهی (درسگاه علوم دینی درمسجدچوب فروشی کابل) ودارالعلـو م حبیبیه (لیسهٔ کنونی حبیبیه که درسنه ۱۹۰۳م ـ ۱۳۲۱ ق افتتا ح شده بود) بدر بار امیر حبیب الله خان پیشنهاد نمودند ، که انجمنی از دانشمندا ن افغانی بو جود آید، تایك جریدهٔ پانزده روزه را بـنا م سراج الاخبار افغانستان در کا بل نشر نمایند .

رئیس این انجمن مـو لو ی عبدالرو ف خان قند هار ی متخلص به «خاکی» سر مدرس مدرسـهٔ شاهی و ملای حضور بود و مو لوی محمد سرور «واصف» پسر مولوی احمد جان الکوزایی متخلص بـه «تاجر» سمت محرر (منشی) ایـن انجمن راداشت و هد ف عا لی این روشنفکران همانا بیدار ساخـتن مردم وآشنایی آنها با مدنیت جدید ووقایع تازه ی دنیابود .

انجمن سراج الا خبار پیشنها دی به امیر وقت حبیب الله خان تقدیم کرده اند که در دوسیهٔ مذکورمو جوداست ، زیر هر فقره ، هـدا یا ت شاهی بقلم سردار عبدالقدو س خان اعتماد الدو له نوشتهٔ و امضا شـده (تحریر ۲۵ صـفر ۱۳۲۳ ه ق) ۱۹۰۵ م (۱۲۸۴ ش)

مطابق این دوسیه ، اعضـــا ی انجمن سراج الاخبار عبار ت بودند از :

۱ ــ ایدیتر یعنی عنوا ن گذار :مولوی عبدالروف خان .

۲ ــ سب ایدیتر یعنی نا ئــب عنوان گذار : مولو ی نجف علیخان.

۳ ــ محرر زیر دست ایدیتران:مولوی محمد سرور خان پسرمولوی احمدجان الکوزایی مرحوم .

٤ ــ ترجمان زبان ترکی :حاجی باشی غلام نقشبند خان .

٥ ــ مهتمم ومترجم اخـــبا راردو: منشی حافظ حیدر علی خان.

٦ ــ معاو نا ن تر جمهٔ اخـــباراردو: عبدالرحمن بیگ وعبدالر حیم بیگ .

۷ ــ کاتبان خوش نویس :میرزاغلام قادر خان ومیرزا محمد اسحاق خان .

۸ ــ مصحح : قاری نیك محمد.

انجمن سراج الاخبار ، که اعضای رسمی آن در دوسیهٔ مذکور معر فی شده اند ، همکاران و همفکرا نی درخارج انجمن هم داشتند و دریـــاد داشتی از دربار به نظر م رسیده که مرحو م محمود طرزی هم در آنوقت ازشام واپس بوطن عود ت نمو ده وسپا رش شده بود ، که از و هم در امور صحافت و مضا مین جریده رای بخواهند .

قراریکه دیده می شود : ســـندمنظوری انجمن در ۲٥ صفر۱۳۲۳ق امضاء شده ولی مد ت هشت ماه بعد ، شمارهٔ او لین سرا ج الاخبار افغانستا ن ، به تاریخ ۱٥ ذیقعده۱۳۲۳ق ۱۸ جنوری ۱۹۰٦ م با قطع «فل سکیپ» در ۳٦ صفحـــه چا پ سنگی به خط نیکو ی دو تــن نستعلیق نویسان مذکور نشر شده که یك شمارهٔ نمونهٔ آن در اســناد خاندانی نویسندهٔ این سطور بوده واکنون در آرشیف ملی کابل محفو ظست .

هدایات شاهی دربارهٔ انجمن «سراج الاخبار افغانستان» بقلم شاه آقاسی عبدالقدوس خان (اعتماد الدوله)

عنا وین مهم این شمارهٔ نخستین سراج الاخبار اینست : سر مقا لهٔ مولو ی عبدالرو ف خان به عنوا نیك خطابهٔ تمهید و مو عظهٔ حسنه سیاسیه وبعد ازان ملخص احوا ل جنگ جاپانی وروسی ، حوادث مملکت روم (عثمانی) و مصر وروس وعبر ت ناظر ین با حواد ث مملکت انکلیس ومما لك متفر قه است. درآخر حوادث مملکت افغانستا ن ویك قصیدهٔ و عظیهٔ فصیح از طبع مولوی محمد سرور خا ن قندهار ی متخلص به «وا صف» واعتذار مدیر آمده است .

با چنین چهره وسیما شمارهٔ نخستین سراج الاخبار ، در تحت کنترول شدید حکو مت مستبد وقت نشرشد ، ولی طوریکه گفتند : دولت هندبر یتا نوی با نشر آن ساز گار نبوده ومانع نشر شماره های دیگر گردید (۱).

((خوش درخشید و لی دو لت مستعجل بود))

از سرمقالهٔ مولو ی عبدالرو ف وقصیدهٔ مولو ی وآصف ـ که دربن شماره نشر گردیده ـ پدیدار است که در آن هنگام آثار بیدار ی وتجدد ومدنیت اروپا به کابل رسیده ومردم ودربار را تحت تاثیر قرار داده بود ، وهم این مطلع فکر جدید در ادبیا ت معا صر ماست ، که در قصیدهٔ مولو ی و آصف به خوبی دیده می شود . زیرا وی توجهٔ امیر رابه ترقیات و پیشرفتهای جهان معطو ف داشته است .

این مولو ی عبدالرو ف موسس انجمن از مشا هیر علما ی افغا نی در اوایل قرن بیستم است که درجنبش فکری عصر دست داشت . وی پسر مولوی عبدالرحیم کاکر قند هاریست که در شوا ل ۱۲۹۸ق درون بنا ی خرقهٔ شریفه قندهار بدست خودامیرعبدالرحمن خان کشته شد (بنگرید: سراج التواریخ ج۳ص ۳۸۲) .

---

(۱) نویسندهٔ این سطور از باباعبدالعزیز خان قند هار ی که یکی از وابستگا ن جوا ن این انجمن بود شنیده ام .

تولد مولوی عبد الرؤف درشهر قندهار روز دوشنبه ٥ صفر١٢٦٧ق درخاندان علم و فضیلت مــولو ی حبیب اللهمعروف به محقق قندهار- یست، کهاز پدرش علو م منقو ل ومعقول فراگر فته و مد تی پس از قتل پدرش بردست امیر ، از و طن در تبعید بسر برد، و لی درحــدود ١٣٠٠ ق امیر عبدالر حمــن او راواپس بو طن خواست و در کابل به حیث ملای حضور ومدرس مدرسه شاهی و ممتحن قضات مقرر گشت.

مولو ی خا کی در سه زبا ن عربی فارسی ، پشتو ادیب و نو یسنده و شاعر بود ، از تالیفا ت او دو جلد کشکول و خرد نامه امیری وسلا م نامهٔ عربی ١٣٠٦ق و تفسیر آیا ت العهود به زبا ن فارسی و ردبریك حصهٔ ناسخ التواریخ سپهر مستوفی وترجمهٔ المراه الو ضیه فی الکــرة الارضیه ورساله مصافحه و غــیره است وبر خی اشعار او به فارسی وعر بی نیز دیده شده ، که از آنجمله یك قصیدهٔ طویل مزار یه را ، در سفر امیر عبدالر حمن به مزا رشریف ١٣٠٦ ق که همر کــا ب اوبود، بدین مطلع سروده :

کی توانی اید ل پر اضطــرا ب سوگوار
شکر نعمتها ی بی پایا ن و حصر کردگار

در جنگ دو م افغا ن و انگلیس در تحر یض به دفا ع وطن شعری دارد ، که ازا ن جمله است :

افغان اگر نظر فگند بر صــلاح خویش
اول ببایدش کــه بگیرد ســلا ح خو یشــ
گر اصطلاح وی طلب عیشــ وعشر تست
فرض است آنکه محــو کند اصطلاح خویش
این سر زمین خوش که با فغا ن چر مادرست
داند سپردنش بدگر ها جنا ح خو یشــ

ازیك غزل مستانهٔ اوست :

خاك کند مشکبو سا حهٔ مشکوی تــو
بادشود رو ح بخش ، گرد سر کوی تو

بست بزنجیر ، و تیغ بر جگرم‌زد دریـغ
طرهٔ‌هندوی‌تـــو ، غمـــزهٔ جا دو ی تـــو

برای اینکه مقام فکر ی مو لو ی‌خاکی رادر زمان حیاتش بشنا سیم وسهم اورا در جنبش نخستیـــــن‌اوایل قرن بیستم بدانیم ، باید به نوشته های مر حو م محمود طرزی‌پدر صحا فت و تجدد افغانستا نـ که در بارهٔ رحلت وی نوشته ـ توجه‌کنیم .

مولو ی خاکی قرار نوشته‌سراج‌الاخبار یوم جمعه ۱۵ ماه شـوا ل ۱۳۳۴ق ازجهان رفت و در مقبـرهٔ‌دامنه خواجه صفا ی کابل دفـــن گردید و محمود طرزی در شـمارهٔ۲۴ سال ۵مؤرخ ۲۰ سنبله‌۱۲۹٤ش تحت عنوان (یك خسارهٔ تا سـف‌آور علمی، مقالت مفصلی نو شـت که تلخیص آن چنین است :

«از دیدهٔ زمانه روانست‌جوی‌خون
ای دیدهٔ زمانه بگو تاچه‌دیده یی ؟

درین ایام یك سانحه‌روی داده‌که‌از تحریر آن قلم میلر زد ، پنجـــه مستر خی می شود ، دل می طـــپدحواس پریشان می شود . یعنـــی زندگی علم وعرفا ن ، حیا ت ادبیات‌به یك صدمه جانکاه ویك تز لز ل تهلکه همرا هی جر خورد . یعـــنی‌رو ح علم ودانش ، روان عر فـــا ن وبینش جناب فضایل دستگاه‌وکمـالات همراه مولوی مـکرم محتـــرم مولو ی عبدالرو ف خان صاحب ،دنیای بیوفا راتر ك گفته ، عاز م دار بقا گردید ... مرحوم مشار الیه‌تنها دروطن عزیز مانی ، بلکـــه در بسیاری از صفحـات د نیا ، نـادر‌الامثال یك عالم فاضلی بود ، که‌در همه علو م عقلیه ونقلیه و فنـــون‌تصوفیه وادبیه صا حب یدطو لی بودند . ضیا ع ابدی این فا ضـل‌نحر یر ، الحـق که از خسارات‌و ضایعات خیلی دهشتناکی برا ی‌عالم‌علم وعرفان وطن عزیز ما شمـر ده میشود ...

علاوه برین همه علم و فضل - حافظ جید کلام ملك علام بودند ودر

ادبیا ت یك خصو صیت ممتــاز ی‌داشتند . از خامهٔ عنبر شما مهٔ خود شان هم قصا ید پر فواید غـــرا واشعار وادبیا ت بسیار با معنی سر زده‌است . ولی افسوس که پا یـهٔشصت وهفتم را از مر قا ه عمرعزیز به تکمیل نرسانده ، وطن را ازدیداروفواید خود بیشتر محظوظننمودند. (۰۰)

(سراج الاخبار افغانیه شمـــاره۱۷ سال ۵ مورخ ۲۰ سنبله ۱۲۹٤ ش طبع کابل)

این بود آنچه از جنبش فکر ی‌انجمن سراج الاخبار بما باقیما نده و مطلع خورشید یست که درتاریکی‌دسایس استعمار انگلیس فرورفت. ولی طوریکه در مباحث آیندهٔ مــــاروشن خواهدشد ، بعد از پنــج سال ، نهضت او ل مشرو طیــــت‌در روشنی همین فکر بو جود آمدو محرو همین انجمن ، در راس‌حرکتی‌ایستاد ، که برای روشنفکــــرا ن آیندهٔ مملکت و نضج افکار سیاسی‌بسیار مفید بود واین داستا ن‌عبرت انگیز شنیدنی است‌که :

عشق از فریاد ما ، هنگا مه هاتعمیر کرد
ور نه این بزم‌خمو شا ن ، هیچ غو غایی‌نداشت



(۳)

نخستین گروه مشروطه خواهان

عشق شور انگیز مارا برسر کوی تو برد
برتلاش خودچه مینازم که ره سوی تو برد

جامعه یك مخلوق متکامل واثرپذیراست. سیر فکری ونشو وارتقای وی ممکن است در اثر موانع مدتی متوقف شود، ولی به کلی از بین نمیرود.

حرکت انجمن سراج الاخبار نیز باموانعی که استعمار انگلیس ایجاد کرده بود، مدت کمی ظاهراً متوقف شد. ولی بعد از دوسه سال به صورت یك حزب متشکل ودارای مرام مترقی تری بوجود آمد، که آنرا در تاریخ فکری افغانستان «مشروطیت اول» گوییم.

سردسته وپیشتاز این حرکت یکی ازبقایای انجمن سراج الاخبار ومحرر (منشی) این انجمن بود، که ذیلا در بارهٔ او و خاندانش که از پیشروان وقربانیان این جمعیت بودند معلومات داده میشود:

مولوی محمد سرور خان «واصف» وخاندانش:

چنانچه قبلا گفته شد، این شخص عالم ودردمند وشاعر، فرزند مولوی احمد جان متخلص به تاجر ابن آزاد خان ابن زین العابدین از مردم الکوزایی بالا ژره ارغسان قندهار بود، که پدرش درعصر امیر عبدالرحمن از رجال اداری ومنور ادیب بوده ودر تنظیم اداره مملکت و قضا، بعد ازتخریبات جنگ دوم انگلیس وافغان

دستی داشت، چنانچه کتاب اساس‌القضات مشتمل بر ۱۳۶ قاعـده را برای رهنمایی قا ضیا ن و تنظـیم‌محاکم شرعیه نوشت که در هما ن وقت دوبار چا پ شد (طـبع دو م کابل ۱۳۱۱ق) در حالیکه‌برای‌تنظیم ادارات دولتی نیز کتا بی را بـنام‌قواعد دو لتی دارای ٦٣ فقره قبلا در ۱۳۰۹ق ۱۸۹۱م نوشته و چاپ‌کرده‌بود .

مولو ی تاجر شاعر خوشکلام‌زبان‌دری وپشتو ودارا ی دیوا ن غزلیات وقصاید محلا به انوا ع صنایع‌بدیعی‌بود ، که در ۱۳۲۰ق ۱۹۰۲م بـه مر ض سل ریه از جها ن رفت نعش او در قند هار در جوا ر مزار صوفی صاحب مدفو ن است .

فرزند مولو ی تاجر ، محمدسرورواصف نیز عالم وشا عر و روشـن فکر وبه علو م ادبی واسلامی آشنابود ، که‌درسنه ۱۳۲۳ق ـ چنا نچه خواندید ـ در انجمن سرا ج الاخبارافغانستا ن به حیث محرر (منشی) شمول داشت . (۱)

مر حوم میرقاسم خان که همکارومعاصر واصف بود ، چنین‌گفت : «رئیس جمعیت نهضت مشروطه۱٦ صفر ۱۳۲۷ هق مولو ی محمد سرورخا ن قند هار ی الکو زا یـی‌متخلص به «واصف» بود . اوقبل از تاسیس مکتب حبیبیه و پیش ازآنکه دکتر عبدالغنی بافغانسـتا ن بیاید ، صا حب مفکورهٔ های مترقی‌بوده ، در حلقهٔ دوستا ن نزد یـک خود ، در زمینه مشرو طیت شبها به بحث می پرداخت . در عصـر

---

(۱) یکی از مأخذ های‌این‌گفتار مقاله‌ایست که از زبا ن مر حو م میـر سید قاسم خا ن املا گردیده و درجریدهٔ کاروا ن کابل ۱۸ر٤ر٥١ ش به قلم پشتو نیار نشر شده کـه‌نواسهٔ میر مشار الیه است. درتمام این گفتار جاییکه مطلبی را از یـن‌مقاله گرفته ایم ، آنرا به مقا لـه میر قاسم خا ن مر حو م حواله‌داده‌ام ، زیر او مرد ی بود صاد ق‌القول وکهنسا ل بی ریا و محتر م .

امیر حبیب الله جمعیت العلما یـــی موجود بود بنام جمعیت تالیف فتا_
وای سرا ج الاحکا م ، که دران پنجاه نفر از علما ء در درجاً ت مختلـف
مصرو ف استخرا ج احکا م شر عیه وتدقیق تر جمه وتحریر بودند .

کار این جمعیت ، تحت نظر واهتمام ده نفر از علمای متبحر مثل
گل اخندزاده احمد ز یی ، مولوی عبدالرو ف اخند زادهٔ قند هار ی،
سید غلام محمد آغا ی چار با غی (پدر میرقاسم خان) مـــو لــــو ی
عبدالرازق اخند زادهٔ اندری، مولوی احمد جان اخند زاده توخی، ملالالا_
گل ار غند یوا ل و غیره انجـــا م می یا فت .

اکثر آنها بنابر شهر ت علمـــی دروقت امیر عبدالر حمن خان ازجا
های شا ن به کابل جلب شده بودند که در جهٔ قا ضی راداشتند . علمای
نسبتاً جوانتر مثل مولوی مـحـمـدسرور خان واصف و مولوی قیام_
الدین خان نیازی بدرجـه مـفتـی وکم سنتر ازا ن مـثل میرسید قاسم
بدرجهٔ محرر گرفته شده بودند ...واصف ومیرقاسم در هما نو قـــت
باهم مصا حبه داشته آرزو نمودندکه باید در مملکت یك سلسلهٔ قوا_
نین طر ح شود و نظا م حکو مـــت براساس قوانین استوار گردد .

اشخاص مذکور بر علاوه اینکـه عالم ومنور بودند ، افکار متر قی نیز
داشتند ... در سنه ۱۳۲۳ق مو لوی واصف به حیث معلم مکتـــب
حبیبیه شامل شد ودر حدوده ۱۳۲۵ق بودکه او رفیق دیگر خود میرقا_
سم خا ن را تشویق به مکتب نمودو بعضی از رفقا ی دیگر شا ن هم
به حیث معلم درا ن مکتب پذیرفته شدند . درینجا فرصت بیشترمسا_
عد ت میکرد ، تا منورین مذ کـورباهم نشسته ، راجع به مشرو طیت
واو ضا ع ومرد م تبا د ل افکـــارنمایند .

تعداد جوانا ن مشرو طه خـــواه تقریباً به سه صد نفر میرسید، کـه
در جر گه های کو چك جدا گا نـه منقسم بودند ودر هر جر گه یکدسته
رفقایی که همدیگر را خو ب مـــی شنا ختند ، دور هم جمع می شدند

واز بین خود یك منشی ویك رئیس‌انتخا ب میکردند . این جر گه های کوچك بایکدیگر ار تبا طی نداشتنداما رئیس عمو می همه جر گه هـا مولو ی محمد سرور خان و اصف‌بود .

وی رئیس یك جر گه ده نفر ی‌نیز بود ، که اکثر شا ن را همـا ن رفقاء معلمین مکتب حبیبیه تشکیل‌میداد ...)) (۱)

به قول میر قاسم خان :((واصف‌استادی بود که مدرسهٔ حبیبیه نظیرش باز به چشم‌ندیده ، هم‌عالم‌بود ، هم ادیب وشا عر و هـم از روشنفکرا ن بارز و جسور ، اومردخیلی ظریف وخوش طبع بشمار می رفت واز اشعا ر و قصا ید استادان‌سلف زبا ن در ی ، هزارا ن بیت در حفظ داشت . از لندیها ی‌شوخ‌و ظرافت آمیز پشتو نیز بسیار ی‌به حافظه سپرده بود ، که در مجالس‌با رفقا ی خود زمزمه میکرد . و ی با برادرش سعد الله و پسرعموی‌پدرش (؟) عبدالقیو م خان وکاکایش عبدالر حمن خا ن در شیر پـور محبوس گردید و بعد از دو رو ز بلادِرنگ در تپهٔ شیر پور به‌تو پ‌بسته شده و باسعد الله خان‌وعبد القیوم خان یکجا اعدام شد.

هنگا میکه واصف را به تو پ‌می‌بستند ، و ی برپارهٔ کا غذی نو شت :

((در حالیکه به آمنت با لله وملائکته..... ایما ن کا مل داشتم ، به حکم امیر کشته شدم .

روزیکه شود اذالسماء انفطرت - وندر پی آن اذا النجوم‌انکدرت
من دامن توبگیرم اندر عر صا ت گویم : صنما !بای‌ذنب قتلت ؟

توصیهٔ من به اخلاف اینست :

ترك ما ل و تر ك جان وتر ك‌سر در رهٔ مشرو طه او ل منزلست))

---

(۱) مقالهٔ : میر قاسم خان .

مر حوم میر غلام محمد غبـــارمینویسد : که این کاغذ پیشـــس عبدالهادی داو ی است و از دادن‌نقل آن باو مضایقه شد (۱) و لی نویسندهٔ این سطو ر از خوددا و ی‌مر حوم شنیدم که «او در آنو قت کودك بود وبا مادر خود (اتکو) به‌فاتحهٔ واصف به خانهٔ ایشا ن‌رفته بود، ودرآن وقت حتی نام مـشروطیت رانمی شناخت ، و لی کا غـذ مذکور رادر ایا م جوانی و کســـب‌شعور سیاسی نزد اخلاف وا صف دیده بود» (تم کلامه)

قراریکه نویسندهٔ این سطـــوردیده‌ام : عمو زاده مولو ی وا صــف یار محمد بن غلام حیدر خـــان درحدود ۱۳۱۰ ش در قند هار سر ـ مامور پلیس بود واو گفتی که خـطاخیر کاکا زاده ام موجود است . ولی فر صتی بدست نیا مد که آن‌نوشته دیده شود ویار محمدمذکور در حالیکه حاکم گز یو اروز گـا ن‌بود وفا ت یافت (۱۳۱٦ش) .

باین نهج آن مرد آزادیخواه بـابرادر و عمو زاده‌اش ،سر ها ی‌خود را برای او لین نهضت مشرو طـه‌خوا هی ودمو کرا سی و طـن قربان کردند وعبدالنهادی داو ی در بارهٔاوگفته بود :

محب قو م وفدایی دین‌جزاهٔالله   که‌ماندسنت‌مشروطه راقوام‌واساس

به قو ل میر قاسم خا ن :«مرحوم‌واصف او لین قا فله سا لاری بود که کاروا ن مشرو طه خوا هی را باقیمت حیا ت خود براه اندا خت . هیچ نهالی همروزه ثمر ندا ده‌است‌اگر او نها لی را غرس نمود ،امروز ثمر آنرا باز ماند گانش میگیر ند.جوانا ن منور با درایت مشرو طه اول ، نخستین چرا غی را بـرا ی‌حصو ل حقو ق دموکرا سی همو ـ طنا ن خود افروختند .» (۲)

میرقاسم خان مر حو م بعد ازین‌میگوید :

---

(۱) مسیر تاریخ ۷۱۸   (۲) مقالهٔ مذکور میر قاسم‌خا ن.

«درسال ۱۳۲۷ قمری مولوی محمدسرور خان مرحوم زعیم بزرگ نهضت مشروطه خواهی، در یکی ازاتاقهای بزرگ باغ مهمانخانه ـ که در آنوقت مکتب حبیبیه دران واقع بود ـ تشکیل جلسه داده ،عده زیادی از مشروطه خواهان درآن گرد آمده بودند . درین جلسه که دکتر غنی و برادرانش سهم نداشتند ، پیشنهاد تسوید عریضه ای به حضور امیر حبیب الله خان شد که دران نوشتند :

«دربعضی کشور ها مردم بجبروقوت قاهره ، حکومت را مجبور می نمایند تانظام اداری را تابع آرزوی ملت ساخته ، شکل مشروطه وقانونی بدهد ، ودر برخی پادشاه روشنفکر با بتکار خود وبانیت خیر ، قوانین واصول مشروطیت رادر مملکت نافذ میسازد . چون سراج الملة والدین پادشاه عالم وترقیخواه است ، چنانچه تاسیس مکتب حبیبیه و مکتب حربیه ونشرسراج الاخبار وطبع کتب و آوردن مطبعهٔ عصری واحداث شوارع وعمارات و غیره از مظاهر لطف وتوجه شاهانه ودر جهت مجد واعتلای وطن است لذا توقع میرود که مجاری امور حکومت رانیز براساس قوانین مشروطه استوار سازند، تا از احکام خودسرانه وخلاف مقررات اسلامی جلوگیری بعمل آمده ، مردم در تحت سلطهٔ قانون ونظام مشروطیت حیات مرفه قرین گردند .»»

این عریضه توسط پروفیسر غلام محمد خان میمنگی به جلال آباد برده شده وبه حضور امیر تقدیم گردید. هر چند آن پادشاه درمرحلهٔ اول مرام مشروطه خواهان را چندان به نظر بد نمی دید ، اما شاید بعضی از مفسدان در باری ومرتجعان متملق ، موضوع رامبالغه آمیز جلوه داده ،مرام پاک وطنخواهان یکعده را بدرستی ادراک ننموده ، امر داد تاچهار نفر از جوانان آن نهضت را همانجا اعدام کنند این جوانان رشید عبارت بودنداز لعل محمد خان غلام بچهٔ و جوهر ـ

شاه غلام بچه ومحمد عثما ن خا ن‌بن سرورخا ن پروا نی و محمدایوب خا ن پوپلزا یی قند هار ی.))

میرقاسم خان می افزاید :

((امیر قبل از آنکه احکا م اعدا م‌آنها راصادر نماید ، آن دو غلا م‌بچه را در محضر درباریا ن مورد عتا ب‌قرار داده پرسید : چرا در برا بـر آنهمه نعمت های فراوا ن و عز ت‌های بیکرا ن ، به نمك حرا مـــی وکفرا ن نعمت پر داختیـــد ؟ آن‌جوانان دلیر، مخصو صاً جـوهـر شاه (غور پندی) بدون کمتر یـــن‌احساس خو ف ، از بی مبا لا تی‌های مقا ما ت حکو متی به حا ل مرد م واز مظالمی کـه عمال دولت‌درسر تا سر مملکت روا میدا شتند ، یکایك‌بیا ن نمود واین دوجوا ن دلیر در هما ن مجلس به ضر ب تفنگچه‌کشته‌شده‌و جا ن سپردند .)) (۱) وبزبان حال می‌گفتـ ند :

بملك جم ندهم مصرع نظیری را

هرآنکه کشته نشد ازقبیلهٔ ما نیست

مولو ی واصف نویسنده ومترجم‌وشاعر فحلی بود واز آثار تر جمــه کردهٔ اوکتا بیست بنا م تا ریـــخ‌ادریسیا ن و حمو دیا ن و مو حدین (افریقای شمالی) که از عر بی‌بزبان‌دری در آورده شده و نسخهٔ خطـی آن در آرشیف ملی کابل مو جوداست .

از نمو نهٔ کلا مش یك‌پار چـــهٔ‌شعر شیو ائیست که به عنـــوا ن قصیدهٔ مد حیه ووعظیه درشمار هٔ‌نخستین سرا ج الاخبار افغا نستان ۱۳۲۳ ق بنشر شده و نسخهٔ واحدهٔ‌آن در کتب خانه خاندا نی نویسنده این سطور با قی مانده بود واکنون‌در آرشیف ملی کابل محفو ظست که درینجا عینا نقل میشود تا دردسترس پژو هندگا ن باشد :

---

(۱) مقاله میر قاسم خان .

قصیدهٔ

مد حیه ووعظیه طبغراد فصا حتو بلاغت نشا ن محمد سرور خا ن قند هار ی المتخلص بوا صف

بحمد الله که از آثار رحمت های یزدانی
خدیو دادگـر شد مر بنای عدل را بانـــی
لوای دین بعهد ش آسمان ســا گشت درعالم
که ازرفعت ز ند صد طعنه رابر چرخ کیوانی
رواج حکمت ایمانیان آمد کـــه ازرشکش
به خـا ک تیره یکسان گشت حکمتهای یونانی
فرو غ جوهر دانش ، فروبگرفت عالم را
سواد جهل شد از لوحهٔ جان جهان فا نـــی
فزود از پرتو دین ، لمعهٔ انوا ردانش را
ز دود ازچهرهٔ مر آت دهر آثار ظلما نـــی
مدارس را که بد پیرا یهٔ دو لت مشید شد
مساجد راکه بد زیب طرا ز دین شدش با نی
معارف را رواجی داد در اسلا م نیکوتر
حقایق راا ساسی ماند محکم در جها نـبا نی
پی ترویج آن ار شاد فر مود ازسر حکمت
که عالـــم را شود حاصل ازان طرز جهانداری
بنور آن جریده کش سرا ج اخبار نا م آمـــد
همـــیدو ندیدهٔ جان جهان گردید نورا نی
منافع را بو د مظهر ، نتا یج پر ورد در بر
درخت فیضش آرد بر، همه پندو ز با ندانی
همه حالات عالم اندر ا ن پیداچو جـــام جـــم
ویا آیینهٔ اسکـــندر ، از فر و در خشا نی

کسی کاین گلستان بخردا نراکرد گلچینی
اگر خودطفل با شد ، سرکندمشق سخندانی
بشارت باد اهل فضل و دا نش را ازین مژده
که با غ بخردی را آمد اکنو ن و قت ریا نی
یکی ایعالم ایمان ، نگا هی کن به کیهان بر
روان بیداردار از نشئهٔ خوا ب گرا نجا نی
یکی بادیدهٔ عبر ت ببین اقوام دنیا را
که از غیرت همی گردد ذ هو ل از دامن افشانی
ببال از پستی سستی ، با و ج پایهٔ بینش
گرا یان شوسو ی جمعیت از ملك پریشانی
ببین اصناف عالم را ترقیهای پی در پی
چه نمسا و فرنسا و چه جر مانی چه جاپانی
کسی کز دوحهٔ تهذیب ، بارکام د ل چیند
بگیتی فا یق آید از همه اقرا ن انسا نی
نگر اقلیم جاپانرا که با آن فترت فطرت
چسان بر اوج رفعت کر د بنیاد پر افشانی
اروپا فخر کرد ی بر جها ن درسبقت واکنون
ز رسم ایشیا افتاد در گردا ب حیرا نی
نه تنها یور پ از او ضا ع شان افتاد در حیرت
که محوخویشتن شد ایشیا ز ین رسم جاپانی
قدم در عرصهٔ جهد و مرو ت مان وجهد ی کن
که از قید وسا و س رخش همت رابرون رانی
نها ل دین و دو لت را بهمت آبیاری ده
که آرد میوهٔ افضا ل و رحمتها ی یز دا نی
بجوش غیر ت دین ، پختگی می باید ت حاصل
که تازین عالم خا می کمیت عز م بجهانی

به صدق خاطر ، امدادی بده‌اخوا ن دینی را
بشـــوی از لو ح‌دل ، ز نگار تسنو یلا ت‌نفسا نی
هدایت‌بخشد ایزد هر کرا در را ه‌دین کو شد
ثبوتی دارداین معـــنی باستد لال قر آنـــی
خوشا حا ل کسی کاندر غر یبی‌یار دین باشد
کند صرف‌مرو ت در تر قی های ایما نـــی
تکلف بر طر ف ، نی در پی‌تزیین‌الفا ظـــم
چو معنی‌راســـتا ن گو یم چه‌عبرانی‌چه‌سریانی
نگویم اینکه سحبانم ، و لیکـن‌اینقدر دانم
که همچون‌شاعران دون ،نیم در خال وخطفانی
سخن از بهر دین گویم ، زحق‌اعلای دین جویم
ره توبه‌همی پویم ، بسر زالوده دا ما نی
خداوندا بذات پاك و اوصاف‌جمیل خـــود
بقر ب‌حضرت‌شاه رسل آن شمع ایمـــا نـــی
یکی برحا ل این پژ مردگا ن ازفیض خود رحمی
که بس درمانده‌ایم از سور ت اغوا ی نفسا نی
نظا می بخش سلك رشتهٔ دیـــن‌پیمبر را
قوا می ملت‌ما را ز رحمت دار ار زا نـــی
عطا کن دو لت اسلام را ازفضل‌خـود رو نق
بنور معرفت‌شمـــع دیا نت سا ز نو را نی
شهان ملت اسلام کا کنونند‌در گـــیتی
بده توفیـق‌شا ن در قـــوت دین مسلما نی
خصو ص آنخسرو عادل دیا نت‌خو ی دریا دل
که‌باشدهمتش‌مصـــرو ف تا ییدا ت ایما نی
سراج ملت و دین ، شهـــر یارعادل و باذل
که‌روشن‌شدز عد ل و جود او کیش مسلمانی

چو مصرو فست یار ب همتش‌دررفعت دینت

بحفظ‌خویش‌کن ز افا ت کیها نش نگهبا نی

سخن کوتاه با ید «واصفا» دررسم دانایان

که تطو یل‌کلام آرد مـلال طبع انسانی(۱)

(ص ۳٦ سراج الاخبار افغانستان‌عدد اول سا ل او ل ۱۵ ذیقعـده ۱۳۲۳ق ۱۱ جنور ی ۱۹۰٦م)

قربانیان مشروطیت از خانـدان‌واصف قندهاری :

طوریکه اشارهٔ کو تاه رفت ، ازخاندا ن واصف چند تن درجنبش مشروطیت اولین، دسـت‌داشته اند، که ذیلا معرفی‌میشو ند:

۱ ـ **سعدالله خان‌الکوزایی‌برادرمولوی واصف فرزند مو لـــو ی احمد جان تاجر** که در صفر۱۳۲۷ق گرفتار وروزیکه واصف را میکشتند اورا باو ی یکجا بد ها ن تو پ‌بستند‌که از ار کا ن رشید مشرو طیـت اول بود .

۲ ـ **عبدالقیو م خان الکو زا یی‌قند هار ی‌فرزند نورمحمد بن محمد** بن محمد عظیم عم احمد جا ن تاجر، که مامور گمر ك کابل بود وباواصف یکجا به توپ‌پرانده شد، یك‌پسرش‌**عبدالخالق** مرد با سوادی بود که تا حدود ۱۳۰۹ درقندهار میزیست.

۳ ـ **عبدالرحمن خان**، کاکا ی وا صف که در صفر ۱۳۲۷ق در کابل محبوس شد ودر زندا ن شیر پو روفا ت یافت .

تمام افراد این خاندا ن که دردورهٔ امانیهٔ میز یستند ، اشخا ص بیدار و موید دو لت اما نی وطرفدارنشر معار ف ودارا ی افکا ر آزادی خواهی بوده‌اند .

---

(۱) این قصیده مطابق موا زین‌بلاغی ، عیبی جز ایطا ءشایگا ن) ندارد .

(۴)

اعضای مهم گروه نخستین مشروطه خواهان

درجمعیت اول مشروطه خـــواهان افغانستا ن یك فرا کسیو ن کوچك معلما ن هند ی هم بر یاست دکتر عبدالغنی وجود دا شت کـه خود را ((جان نثار ا ن ملـــــت))(یااسلام) گفته اند واین نا م تاریخ نما ست ازان سالی که ا ین فـرا کسیون تشکیل شده و به حسا ب جمل، کلمات جـان نثاران [illegible] ۱۳۲۶ ه‍ ق است که [illegible] آن خواهد آمد .

ولی افغا نا ن جمعیت خـــود را((اخوان افغان)) می نا مید ند و این نام رانویسندهٔ این سطور از چندتن اعضای این جمعیت شنیده ا م مانند مرحومان عبدالعزیز خان قند هاری وعبدالجلال خان قند هاری و تـاج محمد خان بلوچ پغمانی . اخـــوان افغان تاجاییکه ماشنا خته ایـــم ، ذوات آتی اند ، که در راس حز ب واقع بوده و مصدر فعا لیت هـــا گردیده یا محبوس شده اند. البته اعضا ی عادی آن به صد ها مـــی رسیدند .

۱ ـ مر حوم میر قاسم خا ن :

طوریکه دیده شد و ی در ایا م جوانی باواصف یکجا در گروه تالیف سرا ج الاحکا م محرر بود .چو ن پدرش سید غلام محمد چهار باغی (لغمانی) از علما ی نا مور وروحانیو ن عصر واستاد خا ندا ن امیر عبدالر حمن خان بود ،و ی از خردی در محیط علم [illegible] پرورش



یافت و باعلوم مروجه اسلامی به‌زبان عربی آشنا و در مکتب حبیبیه معلم بود، که در آنجا در حلقهٔ روشنفکران عصر و رفقای مولوی واصف درآمد ومنشی یک جرگهٔ مشروطه خواهان در تحت ریاست مولوی واصف بود و مقام علمی‌وافکار مترقی رادر مملکت کسب کرد تاکه در مشروطیت اول درجمله روشنفکران مشروطه خواه در شیرپور محبوس شد ، ولی‌بعد از چند سال نظر به‌مقام علمی پدرش که امیر حبیب الله‌خان‌اورا به نظر قدر و احترام می دید از حبس رها گردید . (۱)

میرقاسم خان در عصر امانی‌از مقربان دربار شد و چون‌اعضای جمعیت مشروطه خواهان‌بعد از استقلال ، تمام امور کشور را به دست گرفتند وامان الله خان کـه‌جز واینها بوده بر تخت شاهی نشست ، میرقاسم خان مدتی‌سر دبیر جریدهٔ امان افغان بود . (۱۳۰۰ ـ ۱۳۰۵ش) و بعد از ان‌سر منشی در بار شاهی گر دید که این وظیفه اش از ۱۳۰٦ تا زمستان ۱۳۰۷ ش و سقوط رژیم امانی دوام داشت و در مدت اغتشاش بچه سقا و منزوی بود، تاکه در سنه ۱۳۰۸ ش بعد از فتح‌کابل بدست محمد نادر شاه ، معین وزارت معارف مقرر گردید . ولی‌چون یکی از شاگردان لیسهٔ امانی (نجات) عبدالخالق به‌تاریخ‌۱٦ عقرب ۱۳۱۲ ش (۸ نومبر ۱۹۳۳م) محمد نادرشاه را در چمن‌قصردلکشا بضرب تفنگچه‌بکشت،در همین روز میر قاسم خان هم درجملهٔ محرکان این حادثه محبوس ومحکوم با اعدام گردید. او را به‌تاریخ ۲٦ قوس ۱۳۱۲ ش بشمول قاتل مذکور به اعدامگاه کنار محبس ده مزنگ بردند و چون رسن دار را بگلوی او بستند ،یکی‌ازشاگردانش سردار فیض‌محمدخان فرزند گل محمد خان‌ذکریا ـ که وزیر خارجهٔ وقت بود

---

(۱) مقالهٔ میر .

دوا ن دوا ن فرما ن معا فی‌او را ازطر ف محمد ظاهر شاه به کشتنگاه او رسانید و بچنین وضع معجزه‌آسا از مر گ نجا ت یافت ، و لی‌شا ـ نزده سا ل در محبس او گ بسر برد ، تا که درسنه ۱۳۲۸ شـــ (۱۹٤۹م) رها گردید و در ســـنه۱۳۲۹ ش در کابینهٔ سر دار شاه محمود خا ن به حیث وزیر عد لیه‌شامل شد وتاسقو ط این رژیـــم ۱۳۳۲ ش برین منصب باقی ما ند.

این شخصیت دانشمند و نقـــادکه‌صراحت لهجه و صفـات آزاد منشی وروشنی فکر و مقدار ی ازعلم وسواد داشت ، در ایا م‌پیر ی روزسه شنبه ۲۲ حو ت ۱۳۵۷ ش‌درکابل ازجهان رفت و در تاریـــخ روشنفکری و آموز گار ی و نو ـیسندگی‌افغانستا ن نا م نیکی دارد که باوجود دستیابی بر-مقا مـا ت‌بلند ، منزلت آزادیخوا هی و نقادی واستادی خود را از دست نداد .روانش شاد باد !

وی روزی داستان زند گا نی‌پرهیجان خود را باین بیت خلا صــه میکرد :

عشق شور انگیز ما را بر سرکوی توبرد
بر تلاش‌خودچه مینازم که ره سو ی تو برد

از آثار میرسید قاسم خا ن ،برخی از مقا لا تیسبت که حین سر دبیری امان افغان درآن جر یـــده نوشته وعمق مطالعا ت او رادرمسایل اجتماعی ، دینی و قا نونی‌میرساند. در دورهٔ معلمی خود در مدرســهٔ حبیبیه و مکتب استقلال بسا شـا گر دا ن وجوانا ن را با رو حیـــه وطن پرستی و آزا دی فکر و انتقاداجتما عی تربیه کرد و تا آخر عمـر مقا م رهنمارا از دست نداد .

مر حوم میرقاسم خان بر خی ازاعضا ی مهم جنبش او ل مشرو طه خواهی راچنین معر فی میکند :

((در ذیل ا سمای تعدادی ازان‌فرزندان خردمند و خیبر راکه دران

نهضت اشترا ك داشتند ، بعر ض میرسانم ، تا خوانندگا ن محتر م با تأمل شخصیت آنها را موردِدقت قرار داده و قضاو ت نما یند کـه نهضت مشروطه ، زادهٔ فکر و دهای باطنی خود آنهابود ، نه تلقیـــن اجنبی . آیا گنجا یش آنرا دارد که اینچنین شخصیت های برا زنده ومحتر م خود را یکدسته آشـو بـطلب خطا ب کنیم ؟

۲ ــ دو نفر پسران عالم متبحرمـولـوی عبـد الرؤف ا خـــند زادهٔ قند هار ی که هر یك بنو بـهٔخود از علما ي برازنده بودند یعنی مولوی عبد الواسع اخند زاده ومولوی عبدالر ب اخند زاده . ایشا ن علاوه بر علمیت ، مر دا ن خطیب ودلیر ی بودند که در نهضت مشروطه درشیر پور محبوس گردیدند و اماامیر حبیب الله خان هـردو رابـه احترا م مقام علمی پدر شا ن بعدازچند ماه مورد عفو قرار داد .آنهـا نیز قیاد ت یکدسته از مشرو طـهخواها ن را بعهده داشتنـــد . روز های جمعه در مسجد پل خشتی ازدحا م نما ز گذارا ن بیشتر میباشد. در یکی از آن روز ها مـــو لو ی عبدالواسع اخند زاده در حا لی که بر منبر بافصا حت و بـلاغـــت مو عظه می نمود . این آیهٔشریفه را خواند اطیعو الله واطیعو الر سول واولو الامر منـکم در تفسیر ایـــن آیت خطاب به مردم گفت: ای مردم! از علما ی منور وروشن فکر اطاعت کنید ، زیرا ما علم داریم بر ینکـه چگونه مرد م را بر راه خیر وصلاح هدایت نما ییم و از طریق فحشاومنکر بر حذر داریـــم. و قتـــی اعلیحضر ت امان الله خا ن غـازی اورا به حضور طلبیده میخوا ست تنبیه نماید . مو لو ی صا حب بـاهما ن شجا عت اخلاقی که خا صـهٔ اوبود ، از مو عظه خود بادلایـــل دفا ع نموده واعلیحضر ت مو صوف را قانع گردا یند . (۱)

آنچه مر حو م میر قاسم خا ندر بارهٔ این دوبرادر گفته در با لا. آورده شد ومادر سطور آتی ایشا نرا خوبتر معر فی میکنیم :

---

(۱) مقالهٔ میر .

پدر این دو برادر مولوی عبدالروف را در مبحث انجمن سراج الاخبار افغانستان شناختید و فرزند کلانش مولوی عبدالواسع - طوریکه میر قاسم‌خان گفته - عالم متبحری بود، که تولدش در قندهار درحدود ۱۲۹۰ق است. وی در اواخر امارت امیر حبیب الله خان سر رشته دار مکاتب ابتدایی قندهار واز مجاهدین بیرق دار جهاد استقلال بود. بعداز جلوس امان الله خان غازی به کابل خواسته شد ودر ادارهٔ تقنین‌وشورا همراه بدری بیگ (۱) متخصصین ترك، در ترتیب‌قوانین‌وتطبیق آن با شریعت محمدی (ص) کار میکرد، چنانچه در آخر اکثرقوانین منشوره بعد از ۱۲۹۹ ش با امضای پادشاه، امضای خادم العلماء محمد عبدالواسع قندهاری هم دیده می شود. وی در ین‌دوره‌در تاسیس مکتب قضات و مکتب حکام هم کوشید واستاذ شرعیات‌آن‌بود. ۱۳۰۰ ش و در عقرب ۱۳۰۱ ش اکتوبر ۱۹۲۲ م مرکه‌پشتو در برج شمالی ارک کابل بریاست مولوی عبدالواسع افتتاح‌یافت، وبه نشر کتاب پواز ینی پشتو وپشتو پشویه (گرامر) پرداخت. بعد از ین در عقرب ۱۳۰۲ش رئیس محاکمات بود تاکه در حدود سنه ۱۳۰۵ ش‌بنا بر ایراد خطا به شرح اولو الامر بدسیسه در باریان امان‌الله خان، در کوتوالی کابل مدت یکسال محبوس ماند. چون رها گردید، به قندهار رفت ودر اغتشاش ۱۳۰۷ ش فتوای شرعی بطرفداری امان الله خان در مقابل بچهٔ سقا صادر نمود. ولی در جوزای ۱۳۰۸ ش چون لشکریان بچهٔ سقاوقندهار را گرفتند، او را به جرم ترتیب نظامنامه های دورهٔ امانی،در غل و زنجیر به کابل ارسال داشتند. چون بچه سقا و علت‌اصدار فتوا را از و پرسید وی‌با کمال رشادت و جرآت گفت: شماچون قاطع طریق و غاصب

---

(۱) متوفا در کابل ۱۵ ثور ۱۳۰۲ ش.



ایستاده گان :

۱ـ فتح محمد خان جبا ر خیل (ارسلا)

۲ـ مولوی جمال الدین معلم هندی دارالعلوم حبیبیه .

۳ـ معراج الدین خان معلم هندی دارالعلوم حبیبیه .

نشسته گان ازراست بچپ:

۱ـ مولوی عبدالرب

۲ـ ؟ هندی

۳ـ سردار عنایت الله خان.

۴ـ علی افندی

۵ـ شاه غاسی حبیب خا ن بارکزی .

سلطنت اید ، باید شرعاً به قطع‌ید محکوم شوید ! بچه سقاو ازین سخن بخشم آمد و امر به قتلش دادو در شیر پور کابل به تو پ بسته شد (جوزا ۱۳۰۸ش) از مهمتر ین‌تالیفا ت او دو جلد کتا ب تمسك القضا ت است ، که جلد او ل آن‌مشتمل بر حقوق و جزء دوم دارای احکا م جز است (مشتمل بر ۱۱۱۳ماده طبع کابل ۱۳۰۰ ش) .

۲ ـ حکمت اسلامی در فلسفـهٔ‌نزول قرآن‌و مقاصد بعث‌پیامبر(ص) و مبانی دینی‌و د نیوی ا سلامی‌تالیف ۲٤ ربیع الثانی ۱۳۳٤ ق ، حصهٔ او ل ودو م که یك نسخهٔ‌خطی آن در آرشیف ملی کابل موـ جود است نمبر ۲۸ر۷ .

۳ ـ حکو مت اسلامی : در بارهٔ‌اداره و تشکیلات حکو مت از نظر اسلام ، که نسخه خطی آن دراغتشاش ۱۳۰۸ ش از بین رفت . وی در خاتمه حکمت اسلامی گوید :رسالهٔ علیحده مسمی به حکو مت اسلامی هم تحریر شده است .

٤ ـ تفسیر سورهٔ فاتحه و بقره‌به زبان فارسی و پشتو و انگلیسی (نسخه خطی آن پیش نویسندهٔ این‌سطور بود، که درسنه ۱۳۳۹ ش‌دز کراچی بدست پو لیس پا کستا ن‌ازبین رفت) ترجمهٔ انگلیسی آنـرا عبدالو ها ب کامو ی عضو پشتـو‌مرکه کرده بود ۱۳۰۰ش .

۵ ـ عنوا ن اساسی دینیا ت درمضمو ن تعلیمی فلسفهٔ اسلا می‌قرـ آنی طبع کابل ۱۳۰۰ ش .

٦ ـ رساله شناخت خدا مشتمل برمعانی اسما ء الحسنی قطع خورد طبع کابل ۱۳۰۰ ش .

۷ ـ منظو مهٔ تعاو ن به زبا ن‌پشتو ، طبع کابل ۱۳٦۲ ش .

۳ ـ مولو ی‌عبدالرب :

پسر دو م مو لو ی عبدالرو ف‌است که در قند هار در حدود۱۲۹۵ ق بدنیا آمد و تحصیلات علمی‌خودرادر علو م اسلامی وزبا ن عر بـی

در محضر پدر تکمیل کرد و درعصرامیر حبیب الله خان‌استاد دینیات و فلسفۀ ا سلامیه مد رسۀ حبیبـیه‌بود و در مدرسه شـا هی نیـز تدریس میکرد و در حر کت جنبش‌مشرو طیت او ل محبو س گردید، ولی بعد از رهایی در تا سیس مکا تب‌وتوسیع‌معارف‌جدیددستی‌داشت‌و عضو شورای معار ف و مدیرمکا تب‌ابتدایی و دارالمعلمین کابل بـود . (حدود ۱۳۳۰ ق) . وی یکی از نـو یسندگانیست که در سرا ج‌الاخبار محمود طرزی ، مضا مین دینی راباسبك جدید تحقیق در فلسفه‌اسلا-میه نشر میکرد . چو ن در سـنه۱۳۳۴ق پدرش مولو ی عبدالروف‌از جهان رفت وی به‌حیث ((ملای‌حضور)) بدربار امیر محشور بود و درسفر اخیری که امیر در شتا ئیه‌کله‌گوش‌لغمان کشته شد (شب پنجشنبـه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۳۷ ق ۲۱فبروری ۱۹۱۹م) وی نیز در جلال - آباد به تب محرقه وسرسـا م درهمین شب جان‌داد و در هما نجا مدفون گردید .

جریدۀ امان افغان در شمارۀاولین خود که به تاریخ ۲۲حمـل ۱۲۹۸ شـ = ۱۲ اپریـل ۱۹۱۹م نشر شده به قلم مر حوم‌عبدالهادی داوی چنین نوشته که معـــر ف‌شخصیت اوست :

((جناب مستطا ب مـــو لـو ی‌عبدالر ب خا ن مدیر مکا تب ابتدا-ئیه ودارالمعلمین وملای حضـــو راعلیحضر ت شهید ، که در مکتب حبیبیه ومکا تب ابتدا ئیه خدما ت‌نما یانی انجام داده بـود ، بمرض محرقه در جلال آباد گر فتا ر وآخرسرسا م شده ، برحمت حق پیو - ستند .... حقیقتا یك ضایعۀبزرگ‌علمیست ... که با ر حلت ایشـــان مقام ریاست شریعت در مملکـــت‌خالی ماند ... باز ماند گا ن محترم شانرا تعزیت و تسلیت مید هیم ..))امان افغا ن ص ۱۰ شمـــاره او ل ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش طبع کابل) .

تالیفا ت مولو ی عبدالر ب اکثرکتب درسی است که برای تدریس دربیت العلوم حبیبیه و دیگر مکاتب‌بزبان دری نوشته و طبع شده‌است مانند :

۱ ـ سرا ج العقاید طبع کابل .برای صنف پنجم ابتدایی .
۲ ـ دینیا ت در چهار جلد طبع‌کابل ، برای چهار صنف او ل تا چهارم ابتدایی .
۳ ـ رسالهٔ اطا عت او لو ا لا مرطبع کابل .
٤ ـسراج القضات . نسخهٔ‌خطی آرشیف ملی کابل .
٥ ـ مقد مهٔ فلسفهٔ اسلا میه(خطی) .
٦ ـ سرا ج السیر در سیرنبوی(ص) طبع لاهور برای مکا تب‌متو ـ سطه .
۷ـ مقالات متعدد در سراج‌الاخبار راجع به تفسیر و فلسفهٔ اسلامیه .
۸ ـ سرا ج الفقه در دو جلدطبع‌کابل ۱۳۳۱ق .

٤ ـ مولو ی غلام محی الدین‌افغان :

اصلا از قو م جمر یا نی‌قندهاری و معلم مدرسه حبیبیه بود ، کـه خانواده او در پشاور میز یست وأزجمله فراریان جمعیت سردارمحمد ایو ب خا ن فاتح میو ند بوده اند .وی در کالج ها ی هند تحصیل کرد ودر حدود ١٣٢٤ ق وا پس بو طن آمد و مرد مجـرد ، آزاد و خوش مشر بی بود که در سرا ی‌پشاور یها ی شور بازار کا بـل میزیست ، رفقا ء همیشه در اتا ق‌او جمع می شدند که شکل کلوبی رابخود گرفته بود ، در آنجا دیگچه‌پزانی وشطر نج میکردند و گا هی به منا ظره های علمی و ادبـی وسیاسی می پرداختند . (۱)

افغان یکی از نویسند گا ن‌سراج‌الاخبار وشا عرا ن پشتو است که با محمود طرزی هم محشور بود وهمواره کـمـک قلمی میـکرد و

---

(۱) مقالهٔ میر .

محمود طرزی دریکی از شماره های سراج الاخبار دربارهٔ او چنین نوشته بود :

((یك عالم باعلم افغانی نژاد افغانی زبان وطنی ما جناب مولوی غلام محی الدین افغان سر کردهٔ مدرسهٔ دارالمعلمین است که به زبان های شرقی مانند پشتو ، پارسی، عربی وزیاده بران بزبانها ی متنوعه هندوستان مانند اردو ، گورمکهی شاستری ، سنسکریت و غیره بدرجه یی که ترجمه بتوانند آگاهی دارد .

((معرکهٔ مذهب وساینس)) که جناب غفران مآب شیخ شبلی نعمانی آنرا ترجمه به زبان اردونموده ، این مرد فاضل افغانی ما به زبان فارسی ترجمه میکند ...)) (۱)

افغان که در مشروطیت اول در سنه ۱۳۲۷ ق محبوس گردید و بعد از مدتی رهایی یافت مدیر دارالمعلمین ومرد ملت دوست شاعر وادیبی بود (۲) که اشعار پشتو ومقالات فارسی او در سراج الاخبار انتشار می یافت .

افغان شخصیت پرورنده ومحبوبی داشت و همواره مرکز تجمع یاران روشنفکر و جوانان افغان بود ، که ازو هم چیزی می آموختند وهم می شنیدند .چوزروز چهار شنبه ۱۲ـ اسد ۱۳۰۰ش درکابل وفات یافت و در تمام عمر خود مجرد زندگی کرده بود ،

---

(۱) مقالات محمود طرزی ۶۲۵ طبع کابل ۱۳۵۹ در اینجا مرحوم محمود طرزی سهوشده ، ترجمه اردو ی معرکهٔ مذهب وساینس از مولانا ظفر علی خان مدیر زمیندار لاهور و یکی از زعمای مسلمانان هند در نیمهٔ اول قرن بیستم است که در همان اوقات در هند چاپ شده وترجمه ایست از اثر ولیم دراپر ، یکتن مورخ و مولف امریکایی .

(۲) مولوی محمد حسین :انقلاب افغانستان به زبان اردو ۹۲ طبع جالندهر ۱۳۰۹ ش .

همین یارا ن بزم وپر ور دگا نمحفل‌او جنازهٔ اش رابا تاثر واحـترا م برداشتند ودر مقبرهٔ عمو می‌شهدای‌صالحین به خا ك سپر دند و برلوح مزارش نخستین بار به زبا ن پشتوکتیبهٔ معر ف شخصیت او را نو ـ شتند که متن آن چنین است :

«مولو ی غلام محی الدین افغا ن‌په قند هار کی متولد سو او هلته‌یی دینی تعلیم حاصل کړ . پس پــه‌معیت دسر دار ایو بخا ن په راو ـ لپند ی ولاهور کی یی دفرار په‌حالت‌کی له انگریزی مکتبو څخه جد ید تعلیم واخیست . چی بیر ته کابل‌ته‌راغی ، دامیر حبیب الله‌خا ن په‌عهد د مکاتب ابتدا ئیو ممتحن مقرر سوپسله خد مت د ۱٤ کالو دمعارف ، دامیر امان الله خان غازی په‌روشان‌دوران کی مدیر د دارالمعلمین سو او هغه خیالات او ارادی د اصلا ح اوترقی د ملت چی ددوولس کا لــه پخوا یی په مجلس د جان نثارا ن‌اسلام کی معا قده کړی وی، دظل آلهی تر سیور ی لاند ی پخپلــه‌ثمر ته ورسید ی . په داکیــف مطمئن او را ضی د عباد الله پــه‌خد مت کی داخل ، په اجل دو بای هیضه و پرور دگار ته راجع سو .او هغه د ټولو ښبتن په جنت کی داخل کړ .

چیُ په یارپسی ترڅان‌اوجهان تـیروی
ښــو ك‌کو لای شی دا هسی مشقــت

دعا د (ځوان افغان) په یاد دهغه‌دوطندو ستی اووفا له زړه خیژی. دشپیتو کالود صلاح او تجـرد اوځوانی په ژوند کی‌ملگری د ځوا ـ نمردانو ، اهل او صالح د هرمشرب‌و، چی ټول یی آمرزش غواړی .

بروز مر گ که یو م و صا ل‌یارانست
کسیکه‌دست‌مــن آن د م گر فت یار،آنست

تاریخ وفا ت چهار شنبه ۱۱اسدسنه ۱۳۰۰ ش مطابق ۲۸ ذیقعـدة الحرا م ۱۳۳۹ هجری.»

راجع به آثار وافکار افغا ن بـه‌مجمو عهٔ مقا لات ((افغا ن یاد)) که‌در سنه ۱۳۶۱ ش در کابل از طر ف‌پوهنځی اد بیات طبع میگردد و نیز رسالهٔ ((دغلام محی الدین افغـــان‌افکار او آثار)) طبع پو هنتو ن‌کابل ۱۳۶۰ ش رجو ع شود .

۵ ـ عبدالجلال خان :

از مرد م قند هار و پسر عمو ی‌مولو ی غلام محی الدین افغا ن‌بود، که باجمعیت مشرو طه خوا هـا ن‌محشوز ومرد و طنخواه حــلیم و فکور ی بود ، ودرســنه ۱۳۲۷ درشیر پور محبو س شد وتا اخیــر عصر امیر حبیب الله خا ن‌محبو س‌مانـــد (۱)

جلال خان که شخصیت خاموش‌ومتحمل اما بیدار ی داشت ، بعداز تحمل مصا ئب حبس طو یل بــاجلوس اما نی در ۱۲۹۸ ش رهــا گردید و به قند هار رفت ودر بازارشاه قند هار دکان چینی فرو شی داشت ونزد روشنفکرا ن محــتر م‌بود وتا حدود ۱۳۱۲ ش هم زندگی داشت .

۶ ـ پروفیسر غلام محمد خا ن :

از خانوادهٔ مشهور و متنفذازبک‌میمنه ویکی از ار کا ن مشروطیت اول و روشنفکران و قت بود ، که‌هنر مند ی و اندیشه ور ی وترقی خوا هی در مزا ج او بهم آمیختــه‌بود ودر نقاشی مقا م ار جمند ی‌دا ـ شت که‌درسرا ج الاخبار آثارهنری‌وکاریکا تور های او نشر میشد وبا خاندان امیر عبدالرحمن خان قـــرا بتی وصلی هم داشت .

طوریکه گفته شد: وی عر یضهٔ مشرو طه خواها ن را به جلال آباد پیش امیر برد ، ولی در انجا بادیگرمشرو طه خواها ن محبو س و در غل و زنجیر به کابل آورده شد ودرکوتوالی محبوس گردید و هر روز

(۱) مقالهٔ میر

بایك سپا هی محا فظ ، به ار گ ک برای کار نقاشی برده میشد ، تاکه دراوایل سلطنت اما نی رها وبرای ادامهٔ تحصیلات هنر ی به بر لین فرستاده شد .

چو ن در هنر مند ی استعـدادکافی داشت ، بعد از مد ت کمـر در هنر رسا می و نقاشی و انوا ع هنر ها ی زیبا به مقا م پرو فیسری رسید وچو ن به کابل آمـد ، ازوپذیرایی شایا نی شد و مکتـب صنایع نفیسه را تاسیس کرد وبساشاگر دا ن هنر مند را پر ورانیدو در رشته هنر ی خود دارا ی مقا م ار جمند استاد ی و آموز گار ی بود .

پروفیسر در حلقه ها ی جوانا ن آزادیخواه و تر قی طلب تا ایـا م آخرین حیا ت ، به حیث شخصیـت ممتـاز و مهربان و پرورنده باقـی ماند وشا گر دا ن و عقید تمندان فراوا نی داشت و باوجود تحمـل مصا ئب حبس دراز ، جوا ن وزنده دل ودارا ی فکر روشن و آزادمنش باقی ماند واز ار کا ن وزار ت معارف و حلقه های تدریس هـنر ی شمرده می شد .

وفا تش در کابل ١٤ قو سـسنه ١٣١٣ش است و در مقبـر ۀ عاشقا ن وعار فا ن مد فو نست ،دربارۀ سوابق خاندا نی و پدرشـن عبدالبا قی خا ن رجو ع شود بـه سرا ج التواریخ جلد سو م طبـع کابل ١٣٣٣ق) .

٧ ـ کاکاسید احمد خا ن لو دین قندهاری :

وی از خانوادۀ مشهور تجار ت پیشه وسیاست مدار لو دین قندهار وفرزند فیض محمد خا ن است کـه از خور دی در مکتب حر بیه عصر امیر شیر علي خان درس خوا نده وشخص عالم وفا ضلی بار آمـده بود .

چنانچه کتابی در علم حسـاب مانند خلاصته الحساب به زبـا ن در ی تالیف کرد که طبع نشد .

وی‌در تعلیم سواد آموز ی بابتکارخود ،طرزی رابوجود آورد کـه در معارف به «طرز کاکا» شهـــر ت‌یافت واین اولین تحو لی بـود که نامبرده در طرز تدریس ابتدا یـی‌برای سواد آموز ی پدید آورد چـه تاآنوقت قاعدهٔ بغدادی معمو ل بود،که اطفال را زود باسواد نمی‌سازد.
کاکا که از منورین کابل ورئیس‌یکدستهٔ رفقا ی مشرو طه خواه بود تاجلوس امانی ۱۲۹۸ش در ار گ‌محبوس ماند (۱) و دریـن مـدت یازده سا ل در داخل زندا ن ، طرزمخصوص سواد آموز ی را تر تیب وتطبیق کرد .

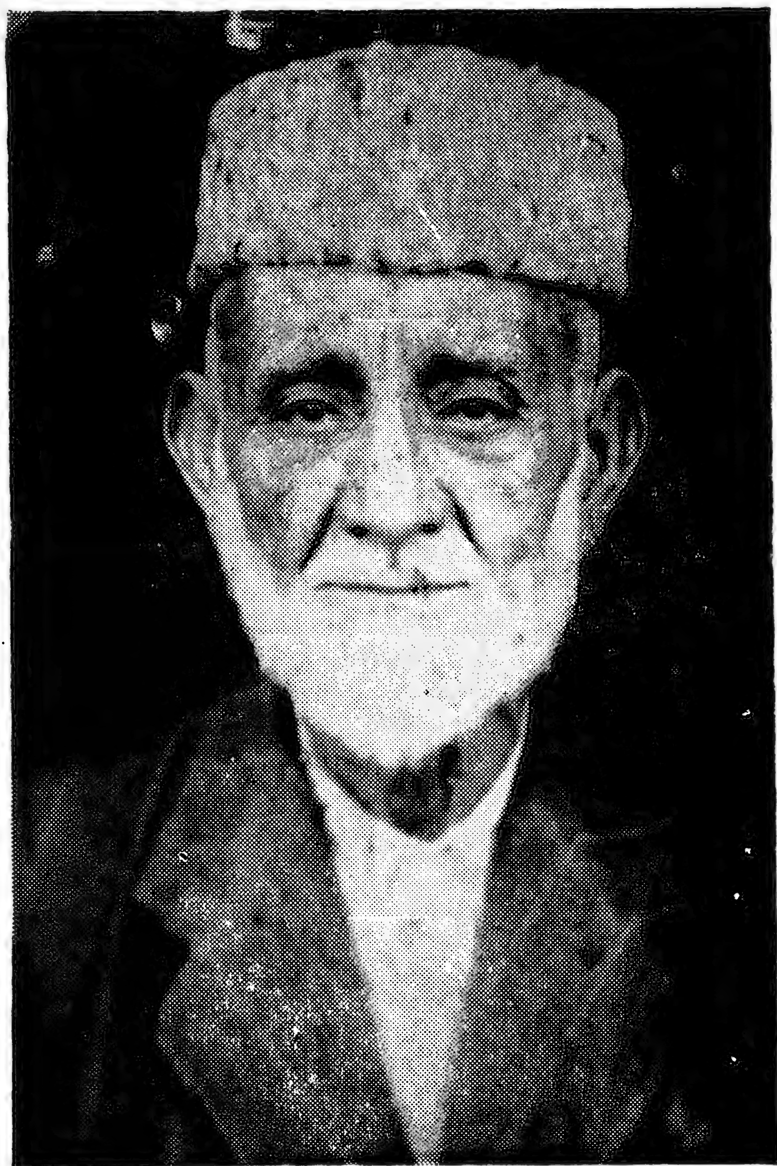
مولوی محمد حسین ازوبنیکی‌یاد میـکند و او را دوست ایـام زندا ن خود ومرد رو حیه شنا س‌نقاد مهربانی میداند، که دارا ی‌فکر وثبات فوق العاده وبه زبان فـــارسی وعربی دانا ودر ریا ضی ماهر بود، در محبس به محبو سین‌سواددرس میداد وبطریقی که خود ش ایجاد کرده بود بسا نوآموزان‌را باسواد ساخت وهمین طرز کاکا در زبان اردو هم بنام «قاعدهٔ نادره» ترجمه وتطبیق وروا ج یافت (۲)
کاکا بنابر صرا حت لهـــجه وراستگو یی تا اواسط عصر اما نی بین مرد م ودر بار محترم بود ودراکثر محافل علمی و ادبی شمو ل داشت وبه را ی‌اوکار می بستند ،تاکه درسنه ۱۳۰٦ ش روز یکشنبه ۱٤ حوت در توپچی باغ کابل‌وفات‌یافت ، در حالیکه بسا شا گر دا ن وارادتمندا ن را در عقب گذا شـته‌وعمرش از هفتاد سا ل متجا و ز بوده آرامگاه او درمقبره شهـــدای‌صالحین و حضیرهٔ محمد رفیق خان لودین است .

۹،۸ ــ سر دار عبدالر حمن خان‌وسردار عبدالحبیب خان :

پسران سر دار عبدالو ها ب خان‌امین المکا تب نیز از جمله جوانان

---

(۱) مقالهٔ میر .
(۲) محمد حسین : أ نقلاب افغا نستان ۹٤



بابا عبدالعزیز خان الکوزی درسن‌هشتاد سالگی

منور وترقي خواه‌بودند که مدتی رادر تبعید سیاسی در خارج مملکت گذرانیده وپس به کابل بر گشته‌بودند و در جنبش مشروطیت دست داشتند .

این دوبرادر در راس یك جرگهٔ‌فرعی رفقای مشروطه خواه واقع بوده اند، که شهزاده امان الله خان‌هم باین گروه شامل بود و هر دو بادیگر مشروطه طلبان در ارگ‌ زندانی گردیدند ، اما بنابر نفوذ خاندانی بزودی رها شدند ودرجمله‌محرکان توسیع معارف و قانون بوده‌اند . (۱)

عبدالرحمن خان در اواخر دورهٔ‌امیر حبیب الله خان سفیر افغانستان در هند (دهلی) وبعدازجلوس‌امانی سردار عبدالحبیب خان در کابینهٔ نخستین اماني ۱۲۹۸ ش‌وزیر معارف وعبدالرحمن خان مستشار وزارت خارجه وحکمران‌فراه‌بود ، که سال ولادتش ۱۲۸۹ق ووفاتش در فراه ۱۳۱۳ ش است .

گویند در مجمعي که رفقای‌مشروطه خواه در کابل فراهم آمده بودند و تصویب کردند که بعدازین باید مسلح باشند گفته شد : امیر حبیب‌الله‌نی ، بلکه عبدالحبیب‌رئیس!

چون این سخن مزاح آمیز راهم‌منهیان به‌خود امیر رسانیده‌بودند ازینرو دربار بر مشروطه طلبان‌تاخت ، و این خود بهانهٔ دسیسه بازان درباری بود .

۱۰ـ بابا عبدالعزیز خان :

فرزند میرزا عطاءمحمدالکوزایی‌قندهاری سر رشته دار مالی‌غزنه در عصر امیرعبدالرحمن خانست‌که جوان دانشمند وخوش نویس ماهری بود ودر مطبعه کابل ازحدود ۱۳۲۳ق بحیث مصلح سنگ

(۱) مقالهٔ میر

کار میکرد و خط نستعلیق و نسخ‌را از دست چپ براست هم زیبا و خوانا می نوشت.

وی به قول میرقاسم خان ،جوان‌فهیم وبادر ایت و صریح اللهجه بود، که نامش بنابر تصادف ازجملهٔ رفقای مشروطیت اول افتاده بود ومحبوس نگردید (۱).

این جوان دلیر و پرشور ، درنهضت دوم مشروطه نیز شامل بود که‌در حدود ۱۳۳٦ ق محبوس و باآغاز دورهٔ امانی ۱۲۹۸ ش رها شد وبه‌قندهار رفت و در آنجاکاپی نویس مطبعه واز سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۹ ش مدیر طلوع افغان ودر دورهٔ اغتشاش ۱۳۰۸ ش‌محبوس بود .

در سنه ۱۳۰۹ش وکیل‌شهرقندهار در شورای ملی انتخاب گردید ، ولی بنابر مخالفتی‌که‌بامقرری عبدالاحد خان وردگ به ریاست شورا کرد ، اورا مستعفی‌ساختند ومدتی مدیر مطبوعات وزارت خارجه بود، تاکه در ۱۵سنبله ۱۳۱۲ ش بعد از حملهٔ‌محمد عظیم منشی زاده بر سفارت‌بریتانیا محبوس گردید و سیزده سال در محبس سرای موتی ودهمزنگ‌کابل زندانی ماند .

وی درسال ۱۳۲۵ش رها گردیدوبه قند هار رفت ودر همین سال ازطرف مردم شهر به ریاست‌بلدیهٔ آنجا منتخب شد و در سن پیری در حدود سال ۱۳٤۲ ش‌در قند هار وفات یافت .

۱۱ ـ استاد محمد انور بسمل :

پسر ناظر صفر واز خانوادهٔ‌منوران بوده واز جملهٔ شاگردان ممتاز مدرسهٔ حبیبیه ، شخص عالم‌و ادیب وشاعر خوش مشرب روشنفکر بشمار میرفت‌وازنظرسن‌هم با استادان جوان مشروطه خواه تفاوت چندانی نداشت ،لذا هم از استادان خود درس

---

(۱) مقالهٔ میر

می آمو خت وهم باایشان رفیق وهمکار بودوتقریباً دو سال درمسئله مشروطیت او ل در شیرپورمحبوس‌ماند وبه سبب نفوذ پدرش رهـــا گردیده .

وی عملا صو فی مشر ب بود ودرعلوم ادبی واسلامی دستی دا شت و شعر نا ب برسبك هند ی میسرودودارای اشعار دل انگیز مخصوصاً در غزل است . چون نا ظر صفـــرپدرش درسنه ۱۳۰۸ ش به حیث نائب الحکو مهٔ قطغن و بدخشا ن‌مقرر گردید ، بسمل معاو ن پدربود درسنه ۱۳۱۰ ش‌مدیرانجمن ادبی‌درکابل مقرر شد ، که در حر کا ت فکر ی مخفی مقابل رژیم نادرشاهی‌دستی داشت وبنا بر ین‌بمعیت‌برادر شاعرش محمد ابرا هیم صفا تاسنه۱۳۲۵ ش در کابل محبو س ماند ، چون رها گردید، مدتی رئیس مـرستو ن (دارالعجزه) وبعد ازان‌رئیس اداری وزار ت ما لیه بود، تا که‌روز۳ جدی ۱۳٤۰ ش در کابل ازجها ن رفت .

بسمل و صفا از سر امـــدا ن‌شاعر ی سبك هند در قر ن اخیر بوده ویك برادر دیگر ایشا ن‌اخترجان در دسیسه قرغه برای قتـــل امان الله خان دست داشت‌ودرهمان‌سال بمعیت پنج تن دیگر اعدا م گردید . مولو ی محمد حسین مـی‌نویسد : چون امان الله خـــان ، جمعیت مشرو طه خواهان را بنا م‌اصلاح طلبان خطاب میکرد، بنابر- یـن همهٔ مارا ر هایی داد، و لـی‌محمد انور بسمل رابا وجود یکـــه دو ست وهمفکر خود میدانست، بسبب جرم برادرش اختر جـا ن محبوس نگهداشت ، تا که بالاخره‌بیاد آور ی مولو ی محمد حسیـــن رهاشد . (۱)

۱۲ _ تاج‌محمد خان بلو چ

یکی از منوران کابل و شخصـ‌گویا وپویا ، پسر علی محمد خـان

---

(۱) محمد حسین : انقلا ب ۲۲۸

بن ناظر عبدالوهاب خان و برادرمحمد شریف‌خان یغمانی بود ، که در راس یکی از گروههای فرعی‌مشروطه خواهان اول کار میکردو وقتی که اعضای مهم جمعیت‌تصویب مسلح بودن وداشتن تفنگچه را نمودند ، این مصوبهٔ کتبی ، تحویل‌تاج محمد خان گردید و بوسیلهٔ محمد شریف خان برادرش ـ که‌مخالف سر سخت سیاسی او و گماشتهٔ حکومت بود ـ از استنادخانگی اوکشیده شده وبا میر رسانیده شد ،(۱) که سبب بر بادی‌تمام جمعیت گردید .

غبار نام تاج محمد خان را درجملهٔ محبوسین آورده ولی میر ـ قاسم خان گفت که بنابر آشنایی‌باملا منهاج‌الدین و عبدالحق ـ که راپور موضوع رابه امیر داده‌بودندمحبوس نگردید ، زیرا اسم اوراقلم اندازی کرده‌بودند . (۲) ولی سبب‌حبس او در اوآخر ۱۳۳۷ ق مکتوب های تهدید آمیزی بود که بنام‌امیر و برادرش نوشته شده‌بود .

تاج محمد بلوچ در عصر امانی،همواره با روشنفکران عصر مانند عبدالرحمن لودین پسر کاکا سیداحمد خان و غیره محشور و مدتی حاکم دولت آباد بلخ و مدیر خارجه‌قطغن وهرات بود و بدرجهٔ‌جنرالی رسید ودر حدود ۱۳۰۶ ش در فراه‌قوماندان قوای افغانی مقرر شد ، که یك مفرزهٔ هزار نفری اشترسواران مسلح بلوچ را در چخانسور تشکیل داد ، تابه اشارهٔ‌مرکز درو قت ضرورت ، شبانه بر بندر گوادر ساحل بلوچستان‌تاخته بتواند. ولی این امربه سبب اغتشاش داخلی صورت نگرفت.

بلوچ بعد ازسقوط دولت امانی‌در کابل بود وچون از عناصر امانست و انتی انگلش بشمار می‌آمد، چند روز بعد از جلوس محمد ـ نادر شاه غفلتاً گرفتار و اعدام‌گردید ۱۳۰۸ش .

---

(۱) غبار : افغانستان درمسیرتاریخ۷۱۷ .
(۲) مقالهٔ میر .

گویند که پدرش با امیر عبد الرحمن یکجا در بخارا فرار ی‌بود و بنا برین تولد ش هم در آنجا واقع‌شده وبعد ازا ن در اوایل شا هـی امیر مذکور (حدود ۱۳۰۰ ق) بـــه‌کابل بازگشته‌و در نزد قا ضـــی سعد الد ین خا ن بار کزا یی درس‌خوانده ودر با لاحصار کابل‌تحو ـ یلدار بودکه در جمعیت سر ی مشروطیت اول شامل شد .

۱۳ ـ اخند زاده محمد اکبـــــراسحاق زایی قند هاری :

بقول میرقاسم خان : وی نیـــزعـالم منـــو ر ی بـو د ، کـه در جنبش مشروطیت سهمی داشت وتااخیر دورهٔ امیر حبیب الله خا ن در شیرپور محبوس ماند .

۱۴ ـ شیر علی خان بارکزایی:

از خاندا ن خوانین متنفذ چخـــا نسور سیستا ن ودر جمعیت مشروطه خوا هان شامل بود که در ســـــنه۱۳۲۷ ق در شیر پور محبو ســـ شد ودر عصر اما نی رها گردید .(۱)

۱۵ ـ مولو ی محمد مظفر خا نمرو ت :

مروت بفتحه او ل و سوم‌وسکون‌دوم، نام یك طایفهٔ پشتو ن مقیم‌بین بنو ودیرهٔ اسماعیل خان پشتونخوا ست وی در هند انگلیسی تحصیلات عصر ی رابه پایا ن رسا نیده و درمدرسهٔ حبیبیه به حیث استاد ریا ـ ضی و جغرا فیه مو ظف و عضـــوجمعیت مشروطه خواهان اول بـود که‌درسنه ۱۳۲۷ ق در شیر پـــورمحبوس گردید وبعد از چند سا ل در زندا ن مذکور از جهان رفت .

۱۶ ـ حافظ عبدالقیوم :

پسر حافظ جی نورمحمد مجذوب‌ولد ملا جانداد توخی که شخصـــ

(۱) از عدد ۱۴ تا ۱۹ بسند قول‌میر قاسم خان و ۲۰ تا ۲۲ مطابـق ذکر غبار است .

با ذوق و ادیب و شاعر بود، نیزدر شیرپور محبوس گردید . چون پدرش در جملهٔ جمعیت حفاظسر دار نصر الله خان نائب السلطنه بود ونزدش منزلتی داشت بعد ازدوسال از حبس رها گردید .

۱۷ ـ میرزا عبدالرزاق :

ساکن چهار سوق حمام نوشهر کابل وپسر خالهٔ میرزا عبدالروف نائب کوتوال کابل‌واز جمله میرزایان خوش خطلایق وظریف بود، که در شیر پور تاجلوس امان الله غازی محبوس ماند .

۱۸ ـ محمد حسین خان‌اچکزیی:

عضو جمعیت مشروطه خواهان‌وشیخص فاضل وسنجیده و روشن فکر بود، که با جلوس امانی ازمحبس ارگ رهاشد .

۱۹ ـ نظام الدین خان ارغندیوال :

از مشروطه خواهان صدیق‌بود ، که تا جلوس عصر امانی در ارگ محبوس ماند و بعد از ان‌رها گردید ، اصلا از غلام بچه‌گان خاص امیربود ، که در عصر امانی‌مدیر وزارت امنیه وبعدازان‌سکرتر سفارت افغانی در المان مقرر شد.

۲۰ ـ حاجی عبدالعزیز :

مشهور به لنگر زمین از مشاهیرکابل ور جال مشروطیت اول‌بود، که بعد از حبس کوتاه رها گردید .

۲۱ـ محمد اسلم سیفانی :

مشهور به میر شکار از قوم‌محمد زایی ومیر شکار حضور بود، که امیر عفوش کرد .

۲۲ ـ صاحبزاده عبدالله‌مجددی:

که بعد از تو قیف مختصر عـفوگردید ورهاشد .

۲۳ ـ ملافیض محمد کا تب :

بن سعید محمد بن خدا دادازهزارۀ محمد خواجه غزنه ، مو لف سرا ج التواریخ و سوانح نگا رامیرحبیب الله خا ن که نو یسندۀفاضل وادیب روشنفکر واز جملۀ مشروطه‌خواهان اول بود ودر شیر پـــور م حبوس گردید ، اما به سبب‌اینکه‌امیر از زما ن شهزادگی او را می شناخت ودر نگارش سراج التواریخ‌خدمت میکرد ، بعد از مد ت‌کمـــی رهاشد (۱) . سا ل ولادت‌او۱۲۸۹ق‌است.

آثار قلمی او :

کاتب حقیقتاً نویسنده پر کارومؤرخ عالمی بود، که در حـــدود ۱۳۲۰ق برای تاریخ نگار ی ازحضورامیر گماشته شده ، اسناد در باری وکتب لازمه رادر دسترس او گذا شتند .وی کتا ب ضخیمی در دوجلد بنام تحفة الحبیب مشتمل‌بر وقایع‌عصر احمدشا هی از ۱۱۶۰ق ببعد تا۱۲۹۷ ق‌نوشت وماموربودکه‌وقایع‌عهدامارت امیـــر عبدالرحمن خـــان را بشمو ل او ضـــا ع عصـــــرامیر حبیب الله خا ن تازما ن خـــود به قلم آرد .

کا‌تب‌کار نگارش تحفة‌الحبیب‌را‌ـ‌که هر دو جلد آن به خط خو شـــ نستعلیق خودش در آرشیف ملـــی‌موجود است ـ در ماه شوا ل۱۳۲۲ ق در ۸۸۵ صفحه قطع فل سکیـــپ‌به پایان رسانید که بسقو ط امار ت امیر یعقو ب خا ن و خاتمه جنگـــ‌دو م افغا ن و انگلیس ۱۲۹۷ ق‌ختم میشود وآنرا خود امیر و رجا ل‌معمرآن عصر مانند سردار محمدیوسف خان پسر امیر دوست محمد خا ن‌وقاضی القضا ت سعد الدین خا ن و منشی محمد یعقوب و میر زا مو مـــن‌منشی وزیر اکبر خان ـ که‌تاآنوقت

(۱) مقاله میر قاسم

زنده بودند دیده وبر حوا شیءآن نظرهای خود را نوشته اند ویا به‌نو-یسندۀ کتاب ، شنیدینهاو دید نهای‌خود را گفته اند ودر بعضی موا رد حك واصلاح روا داشته اند .

فیض محمد درین کتا ب نویسندۀپرکار یست که مطابق موا زیـــن ادبی وسنن نویسند گی آنو قت ،بتحریر وقایع می پر دازد و گا هی خامۀ خود را «کلک در رسلك» می نامد ، که‌این عبار ت جلب تو جـــه امیر را کرده وبر حاشیه صفحـــه۳۹ جلد دو م برنگ سر خ نو شته است : ((ما شاء الله ! کا تـــب به این عبار ت چقدر رعو نت و خود نمایی اظها ر نموده اند !!)) بانو شتن چنین کلمات طنز آمیز بـــران کلما ت خط کشیده و به ((مذکـورگردید)) تصحیح کرده است .

در جاییکه یکی از نا قـدا ن مذکور ، سویۀ عالی ندا شـــته و ایرادی رانوشته اند، کا تب‌درمقابل‌آن پافشار ی میکند . مثلا بر کنار صفحۀ ۱۰٤ جلد دو م که بـــر واعترا ض تطویل عبار ت پر داز ی‌و اطنا ب کلام کرده‌اند وی می‌نویسد:((جمله معتر ضه که مشتمل بر او-صا ف ظالما ن و متضمن مظلو میت‌ستمدیده گا ن است برسبیل تنبیـــه نگارش داده‌شده . زیرا که مقـــام‌رامناسب دانسته تحریر نمود م ، اطنا ب ممل نیست.)) (۱)

باین نهج فیض محمد ـ که ازقشر عامه بوده وبدر بار راه یا فته بود ـ طبعاً در نظر داشت که درلف‌کلام خود ، احوا ل ستمدیده گا ن‌را تمثیل نماید ووجدا ن طبقا تی خودراتسکین دهد .

طوریکه از معاصرا ن کا تـــب‌شنیده ام ، وی در ین راه مصیبت هادید و بارها مضرو ب گردید ،ولی‌کتاب تحفة الحبیب در همین بیاض خوشخط باقی ماند و طبع نشد .اما امیر اورا فرونگذا شت وهدایت داد ، تاآنرا با طرا ز دیگر ی کـــه‌شکل سرا ج التواریخ را گر فـــت

---

(۱) نایل : مجلۀ کتا ب شما ره۱سا ل۱ طبع کابل ۱۳۵۷ ش .

در آورد ، که اکثر و قایع و نو شـــته‌ها ، بین تحفه وسرا ج مشترکست.

(۲) اما سرا ج التواریخ :

که از کار ها ی ایا م پختگـــی‌وتجر به های زند گانی اوســـت ، نخستین کتا ب ضبط وقایع دولتی‌افغانستا ن شمرده میشود و بـــرای مورخا ن دیگریکه آثار خود را مطابق‌بموازین جدید تاریخ نویسی مـــی نویسند ، بهترین منبع معلو مـــات‌بشمار می آید . نسخهٔ خطی ایـــن کتاب که به خط خوش نستعلیق‌خودکاتب پاك نویسی شده ، درآرشیف ملی کابل مو جود است و جلداو ل‌ودو م آن‌در یکو قا یه به طبع سر- پی درکابـــل درسنه ۱۳۳۱ق در۳۷۷ صفحه نشر شده است .

اما جلد سو م سرا ج التواریخ‌که وقایع بعد از جنگ دو م افغا ن وانگلیس یعنی بـعد از ۱۲۹۸ق رامحتویست ، بدورهٔ امار ت عبدالر- حمن خان تعلق دارد ، که از صفحهٔ۳۷۸تا ۱۳٤۰ (جمله ۸٦۳ صفحـــه) دارد ودر سنه ۱۳۳۳ ق کار طبـع‌آن در مطبعهٔ حرو فی کابل انجـام یافته‌است .

جلد سوم تاوقایـــــع ۱۳۱٤ ق‌رسیده وطبع شد . ولی پنجسا ل دیگر تا ۱۳۱۹ ق را هم نو شـــته‌بود، که‌طبع‌نشد . در سنه۱۳۵۸ش چون پسرش محمد علـی تـمـام‌نوشته ها واسناد باز ماندهٔ پدر ش رابه آرشیف ملی فرو خـــت ، درحدود چهار صد صفحه تا آخـــر عهد امیر عبدالر حمن به قلم خـودکاتب برآمد که در آرشیف ملـــی محفو ظست .

جلد چهار م :

قرار یکه دکتور بهروز در ســنه۱۳٦۱ ش در مسکو به من گفــت: کاتب تاریخ خود را تاسا ل هشتم‌عصر امانی ۱۳۰٦ش نو شت .شش سا ل اخیر امیر عبدالر حمن وتمام‌دورهٔ امارت حبیب الله خـــان‌در یك جلد در حدود سه هزا ر صفحه‌به خط میرزا محمد قا سم خـــا ن

کابلی بفر مایش فیض محمد خا نوزیر معار ف وهدایت هاشم شا یق افندی رئیس دارالتا لیف نو شته‌شده ودر کتا بخانهٔ معار ف مو جود بود، که احوال قتل امیر حبیب الله‌راهم داشت ، و لی اکنو ن مو جـود نیست .

ونیز جلد پنجم :

بخط خود کاتب ومشتمل براحوال‌هشت سا ل وسه ماه سلطنت امان‌الله خان نزد عبدالعفو غرقه دیـــده‌شده بود ، که سر نوشت این دو جلد اخیر معلوم نیست .

۳ ـ فیضی از فیو ضات :

کتابی بود که فیض محمد آنرابه‌مهد ی فر خ وزیر مختار ایران در کابل (حدود ۱۳۰٦ش) تقد یم‌داشته‌ووی در کتاب خود تاریخ سیا سـی افغانستا ن (جلد او ل طبع تهـرا ن۱۳۱٤ ش) ازان التقا ط کــرده و معلومست که دارا ی مطالبی بوده‌که فیض محمد آنرا از یاد داشتهای خود نوشته واظهار آنرا در داخـل‌افغانستان نمیخوا سته است .

٤ ـ تاریخ حکما ی متقد میـــن‌از هبوط آدم تابعثت حضر ت‌عیسی:

برای صنو ف رشد ی به تصویب‌وزار ت معار ف در ۲۸۹ صفحه‌قطع خورد ، طبع کابل ۱۳۰۲ ش .

٥ ـ تذکرهٔ الانقلاب :

وقایع روزانه روز ها ی‌اغتشاش‌بچهٔ سقاء و سقوط سلطنت امانی را از چشم دید خود به طور روز نامچه نوشته وکتا ب مفید یست‌که در جملهٔ آثار باز ماندهٔ دیگر کاتب‌درسنه ۱۳٥۸ش برای آرشیف ملی خریدار ی شد واکنون در آنـــجامحفوظست .

طوریکه دربالا گفتیم : کاتـــب‌احوا ل عصر امیر حبیب الله خـان راهم تاآخر آن ۱۳۳۷ق نو شته بودودر اوایل دورهٔ اما نی او را بصدور

فرمانی که در اسناد او موجوداست‌مامور ساختنند که وقایع عصر امانی راهم بنویسد واز وزار ت خار جه‌باو سند ی داده شده ، تا اسناد آرشیف راملاحظه کرده بتواند

واین کاغذ هم در اسنادش مو جوداست .

از یکور ق مکتو ب خطی وزار ت‌دربار امانی معلو م شد که او رابه کتابت هیئتی مقرر کرده بودند که‌دران مولو ی عبدالواسع قند هاری و بدر ی بیگ ،قوانین مملکت راطبق موازین‌شرعی می سا ختند ۱۲۹۹ش .

درسنه ۱۳۰۸ ش بچهٔ سقاو فر مانی بنا م زعما ی شیعی کابل : محمد علي جوانشیر چنداو لی وقا ضی شها ب وخلیفه محمد حسین و استاد غلام حسن وفیض محمد صادرنمود ، تابه دایز نگی رفته وازمردم هزاره بنامش بیعت ستا نند . چون‌مرد م هزاره تغلب بچه سقاو را نه‌پذیر فتند و این گروه بدون اخذبیعت به کابل باز گشتند ، بچه سقاو بخشم آمد و برای سر زنش‌امر لت وکو ب این بیچاره گا ن را داد ، که فیض محمد از ین ضرب‌موحش مریض گشت واز همین‌رنج در کابل جا ن سپرد ،در حا لیکه‌در حدود پنج هزار صفحه چا پی ونا چا پ رادر تاریخ مملکت‌نو شته‌ودر جنبش مشرو طیت و پیشه‌نو یسنده گی زحمت ها دیده و به‌مشقت لت وکو ب وحشیا نه ، جان به‌جا ن آفرین سپرده بود .(چهارشنبه ۱٦ .رمضان ۱۳٤۹ ق ۱۳۰۸ ش)

۲٤ ـ امر الدین خان :

یکی از اشخا ص مشکو کی که‌بین گروه افغانیا ن و هند یان مشرو طه خواه کار میکرد ، به قول‌غبار امر الدین (۱) و بگفتهٔ‌محمد

(۱) افغانستا ن در مسیر تاریخ۷۱۹

حسین امیر الدین نا مدا شت . وی‌در پولیس پشاور مامور بود و بـه سبب ار تکا ب جر می از آنجـــا به افغانستا ن گریخت و به فساد پیشگی و مخبر ی پر داخـت و درعصر امانی به حکو مت اعلای‌سمت جنوبی (پختیا ی امروزه) رســیدد(۱) و در آنجا هم به رشوه‌ستانی‌و اعما ل سوء دست برد وبه غر ض‌مشتعل ساختن مرد م پختیادرمجامع عام ، قانو ن را جا نشین شریعت‌معرفی کرد (۲) و میگفـت : حـالا وقت شریعت گذشته وزما ن زما ن‌قا نونست . (۳) و همین بودکه‌قیام عمو می به قیاد ت ملا عبدالله لنگ‌در سمت جنوبی درسنه ۱۳۰۳ شـ صور ت گرفت .

این شخص مشکو ک فا سد دراغتشاش ۱۳۰۷ـ۱۳۰۸ جزو عما ل بچۀ سقاو گردید ، تاکه در ســـنه۱۳۰۸ش اعدام گردید .

۲۵ ـ حاجی محمد اکبر یوسفی :

یکی از منورا ن کابل و میرزا ی‌تحویلخانه های ماشین خـــا نه در ۱۳۳۲ق بود ، که در مشرو طـیت‌اول محبوس و به زودی رها گر دید ودر عصر امانی به حیث قو نســل‌افغانی در بمبئی ۱۳۰۱ش و بعدازان رئیس سرحدات ووکیل التجار درهند بود .

در اغتشاش ۱۳۰۸ ش بانادرخان‌کارمیکرد در کابینۀ او ل سر دا ر محمد هاشم خان چند ماه‌وزیر تجارت‌بود. چون حفظ اسرار ننمود ، بعد از چند ماه از کابینه اخرا ج وخانه‌نشین گردید ، تاکه بعد از۱۳۲۰ش عضو مجلس اعیان شد .

وفاتش درحدود ۱۳۴۵ شـــ درکابل واقع گردیده و کتابچۀ تطبیق سنوا ت اودر قوس ۱۳۴۲ ش درمطبعۀ عمومی کابل طبع شده‌است .

---

(۱) افغانستان درمسیر تاریخ۷۱۹

(۲) همین ۸۰۵

(۳) همین ۷۱۷ و مـحمد حسین:انقلاب ۱۵۵

۲۶ ـ میرزا محمدحسن :

متخلص به راقم اچکزا یی نویسنده‌کوتوالی نیز به قول غبار ، عضـــو این جمعیت بود ، که محبوس گردید و در سنه ۱۳۳۵ ش ۱۹۱۶ م در محبس وفا ت یافت ، نمو نــــهٔاشعارش در سرا ج الاخبار موجود است :

۲۷ ـ احمد قلی خان :

قز لباش چند او لی ما مورستارهٔدولت (مخابرات) که او را هم ازقول غبار می‌شناسیم .

۲۸ ـ عبدالوها ب خان :

کر نیل کندك مزاری بلخ(بقول‌غبار)

۲۹ ـ میرزا غیا ث الدین :

پسر مستأ نشاه کابلی که‌پدرش‌صاحب دیوا ن اشعار و شا عـــر متصو فی بود.وی با دوبرا در شـ‌تاجلوس امانی در شیر پو ر زندانی ماند (میر)

۳۰ ـ ملا عبدالحق :

ارغند ی وا ل در عصر اما نــــی‌استاد دینیات مکتب حبیبیه ومؤلف سلسلهٔ دینیا ت صنوف چهار م وپنجم ابتدائیه هم عالم منور مشروطه خوا هی بود که تا عصر اما نی درشیرپور زندانی ماند (میر)

۳۱ ـ مولا ن خان :

بدخشانی که برادر بزرگ محمداکلیل خان فرقه مشر واز جـــملهٔ منورا ن مشرو طه طلب بود ، که‌درشیر پور محبوس ماند وبا جلو سـ امانی رهاشد . برادرش محمداکلیل‌خان فرقه مشر مزار شریف درغایله ۱۳۰۸ ش در ده دادی مزا رشریف‌گرفتار وبحکم گماشتگا ن سقو ی کشته شد (میر)

(۵)

غلام بچگان دربار

قراریکه درتاریخ بیهقی‌میخوانیم:غلامان‌سرا یی دسته یی از لشکریان درباری در خدمت وحراست شخص سلطان و حرم شاهی بودند که تشکیلات معینی داشته‌ولباسهای فاخر می پوشیدند که بردیوار های بقایای قصر لشکری‌بازار کنار هلمند عصر غزنوی اشکال این دسته بعضا باقی‌مانده‌است .

در عصر های بعد تا عهد احمد شاهی دسته های غلامان بنامهای غلامان شاهی یا غلامان خانه زاد وغلام خانه (۱) وغیره در دربارهای خراسان وفارس بوده‌اند ، که‌الفنستون عدد ایشان را در عهد سدوزایی تاسیزده هزار تحت‌قیادت قوللر آقاسیان خاص میداند (۲)

ترکیب «غلام بچه» ساخته وپرداختهٔ دری زبانان افغانستان است ومن استعمال آنرا در متون قدیم‌ندیده‌ام . کلمهٔغلام‌هم دراینجا معنی برده‌ندارد ، بلکه غلا میست که درعربی به‌معنی جوانك ونو جوانی که بروت وی نورسیده باشد مستعمل‌بود ودر قرآن شریف هم بدین معنی آمده‌است .

غالبا از عصر احمد شاهی ببعداین کلمه بدربار رواج داشته وبر

---

(۱) محمود المنشي : تاریخ‌احمد شاهی ۱_۱۹۷و ۲۰۰
(۲) سلطنت کابل ۲_ ۲۳٤ترجمهٔ‌پشتو ، طبع کابل ۱۳٦۱ ش.

کسانی اطلاق میشده که در در بارشاها ن وظا یف انتظا م امور وپیش خدمتی را اجراء میکرده‌اند .

امیر عبدالر حمن خان ، فرزندان‌خوانین وسرا ن قبایل و متنفذ ین مملکت رابدر بار خود در جملۀغلام‌بچه گا ن داخل میساخت ، برای اینکه فرزندا ن ملو ك طوا یـــفـدر در بار به حیث یر غمل با شـند تا پدران ووابستگان شان ســر ازاطاعت مرکز نه پیچند . دوم اینکه این خانزادگا ن در دربار پر ور ده‌شوند ، تابه آدا ب ملو ك بفهمندو بزندگانی نوین آشنا و صا حب‌سوادگردند ودر آینده بدرد مملکــــت بخورند .

چون این جوانا ن ـ که غا لبـاخو شرو ی هم می بوده‌اندـدردربار با ناز و تنعم حفا ظت می شدند ،بنابرین پدر ا ن ایشا ن‌از قبـــو ل این وضع سر پیچی نداشته انـدوهم خود این جوانا ن بعد از اعتیادبا تعیش در باری ما یل نبو دند، ازدربار جدایی جویند .

غلام بچه گا ن در داخل ار گ‌شاهی وظا یف امنیت در باروتر- تیب لباس وطعا م و قیا م شــاهو شاهزاد ه‌گا ن و حر م شا هـــی را داشته اند و بنا بر ین با اهـــل‌اقتدار از اهل در بار و حـــر م و شهزادگان وار کا ن دو لت آشـنابوده وعنا صر کار دا ن و هو شیار وناظم بار می آمدند واز همین عناصر بود که گا هی بدر جه شاغاسی گری در بار (سر کرد گی امــوردربار و حرم شا هی) هـــم مـــی رسیدند ، مثل نیك محمدخا ن گر دیزی شاغاسی حر م شاهی امیـــر حبیب اللهخا ن .

از آغا ز جنبش مشرو طیت او ل‌نظر پیشوایا ن این جمعیت راجوانان درباری غلام بچه گا ن بخود جلـب‌کرده بودند . زیرا این گروه عناصر درا ك وفهیم ودارا ی شعور سیاسی‌شده بودند . درگیر و دار صـــفر ۱۳۲۷ ق چندین تن ازین جوانـانمـــنو ر ، نـــا کـام‌کشته‌شدند و در هنگام مشـــرو طیـــــــتدو م نیز در بر گر دانی اوضا ع و

کشتن امیر حبیب‌الله و جلو س شهزاده منور ی مانند اما ن الله‌خان وباز یا بی استقلال دست قو ی داشتند ومحمد ولی خا ن سر جما عهٔ همین دسته بود ، که بعد از اعلان استقلال افغانستا ن از طر ف محصل استقلال امان الله خا ن‌غازی به حیث سفیر سیار فو ق العادهٔ افغانستا ن به ارو پا وامریکا فر ستاده شد (۳۱ حمل ۱۲۹۸ ش) و بعد ازان درسنه ۱۳۰۱ش وز یر خارجه ودرسنه ۱۳۰۲ ش و زیر حربیه ودرسنه ۱۳۰٦ش حین سفرامان الله غاز ی به‌اروپا ، و کیل مقام سلطنت وعنصر فعا ل و طن‌پرست انتی ا نگلش بو د ، که در سنهٔ ۱۳۰۸ ش بامر نادر شا ه‌محاکمه واعدام شد .

از ین دستهٔ غلام بچه گا ن‌رجال‌ملکی ونظا می مشهور ی بر آمد ه اند که در وقایع دورهٔ اما نی سهم‌بزرگی داشتند و شهزاده امان الله خان وعلیا حضر ت سرا ج الخواتین‌ملکه مادرش در عصر امیر حبیب ـ الله خان ، اکثر این غلام بچه گان‌سیاست مدار را در حلقهٔ طر فداران وارادتمند ا ن خود در آور ده بودندکه‌در حواد ث قتل این امیر وجلوس امان الله غاز ی دستی داشته اند واز جملهٔ این جوانا ن فدا کار ند که در مشرو طیت او ل مقتو ل یا‌محبوس شدند .

بنا کردند خوش رسم به خا ک‌وخون غلطیدن
خدا رحمت کند آن عا شقا ن‌پاک‌طینت را

۱ ـ جوهر شاه غور بندی :

از جوانان رشید و طندو ست واصلا غور بند ی بود ، که درهما ن روز او ل در جلال آباد در داخل‌دربار بامر امیر بضر ب تفنگچه اعدام گردید . گویند که در دقا یق‌آخرین زند گانی ، چو ن امیر او را نمک بحرام گفت ، و ی جوا ب داد:((مانمک این مرد م غریب افغانستان را خورده ایم ، وبرای این مردم‌تادم‌اخیر وفادار بوده‌ایم ودرین وفاداری جان فدا می سازیم .))

دیپلوم انجنیر محمد اکرم پرونتا(محصل افغانی در المان و بعدازان وزیر فواید عامه ۱۳۲۹ش) گفت: که در ایام تحصیل در برلین (حدود ۱۳۱۰ش) بدیدار شجاع الدوله خان غوربندی (به مشروطیت دوم درین رساله رجوع شود) مقیم برلین رفتم. بر میز اطاقش عکس جوانی دیده می شد، من پرسیدم که این کیست؟ شجاع الدوله گفت: عکس کاکایت جوهر شاه شهید است.

مردیکه در اولین نهضت مشروطه خواهی قربانی گردید. ولی من بااین انگشت خود (اشاره به انگشت شهادت دست راست) انتقام خون اورا از امیر گرفتم.

مشهور است که قاتل امیرحبیب الله در کله گوش لغمان، همین شجاع الدوله از غلام بچه گان فعال در بار بود، که به مجرد کشتن امیر، اطلاع احوال جلال آباد ودعوی امارت سردار نصرالله خان معین السلطنه رادر کابل به شهزاده امان الله خان رسانید و در امر جلوس امانی فعالیت ها کرد وبعد از جلوس امان الله غازی به تخت کابل، در کابینه اول ۱۲۹۸ ش وزیر امنیه وبعد از آن در سنه ۱۳۰۰ ش رئیس هیئت تنظیمه هرات و پس ازان وزیر مختار افغانستان در لندن بود (حوت ۱۳۰۳ش)

که بعد از سقوط دولت امانی ۱۳۰۸ش در برلین اقامت داشت ودرهمانجا مرد.

۲ ـ لعل محمد خان :

پسر جان محمد خان کابلی خزانه دار سابق که در جملهٔ غلام بچه گان خاص بود ودر جلال آباد با سه تن مشروطه خواه دیگر بدست درباریان، اعدام گردید (۱)

---

(۱) میر قاسم خان و غبار

۳ ـ محمد عثمان خا ن پروا نی:

پسر محمد سرور خا ن پر وا نی‌که جز و غلام بچه گا ن خا صـــــس دربار ویکی از اعضا ی فعا ل‌مشروطیت اول بود، ودرجلال‌آباد به‌توپ بسته شد (۱) . پدرش سرور خان‌از ار کا ن در بار امیر شیر علی‌خان وامیر عبد الر حمن خان بود.(۲) وی بامحمد ایو ب خا ن قند هار ی حین فرار به مقصد هند ونشر سر گذشت مشروطه خواهان در جراید خار جی ، در سر حد دستگیر و به‌نزد امیر پیش شد . امیر عتـــا ب کردو عثما ن جوا ب داد :

«زحمت مر گ ما چند دقیقـــه‌بیش نیست ، و لی زحمت محاسبه شما ابدیست ، ما نمی خوا ســـتیم‌شمارا بکشیم بلکه میخوا ستیـــم افغانستا ن را إصلاح نماییم .» (۳)

٤ ـ محمد ایو ب خان قندهاری:

پسر تا ج محمد خا ن پو پلزا یی‌ساکن کو چهٔ یحیی خا ن بازارکابل در قند هار است که این شخصـ‌باسر دار ایو ب خا ن بهند فراری گردیده و بعد ازان واپس بو طـ‌ن‌رجعت کرد . پسرش ایو ب مد تی سر حد دار چخانسور وبعد ازا ن‌غلام بچهٔ حضور بود ، تاکه بعد از کشف قضیهٔ مشرو طیت ، بمعیت‌محمد عثما ن از جلال آباد بســـر حد هند روی نهاد ودر راه دستگیروهر دو در جلال آباد به تو پ‌بسته شدند . (٤)

یك برادر محمد ایو ب که محمدعیسی نامداشت و حاکم گر زیوا ن (میمنه) بود ، در همین قضیه‌مشرو طیت او ل دست داشت و محبو س گشت ودر زندا ن وفا ت یا فت .

۱ـ میر قاسم خان وغبار

۲ـ همین مأخذ

۳ـ همین مأخذ

٤ـ همین مأخذ

٥ـ پاچا میر خان :

از خان زاده گا ن قو م و زیر ی‌ساکن لوگر و غلام بچهٔ حضـــو ر بود ، که از آنو قت با شهزا ده‌امان‌الله‌خا ن روابط نزدیکی دا شت ودر حرکت مشرو طیت او ل تاآغازدوره‌امانی ۱۲۹۸ ش در ار گ محبو س ماند . چو ن رها گردید بدر بـــار امانی مقر ب گشت و مدتها حا کـــم لوگر بود وسمت سر پر ســـــتی‌خد مه در بار و اطلاع رسا نی‌دولت را داشت . (۱)

۸،۷،٦ سه نفر :

از جملهٔ این دستهٔ جوانا ن‌بیدارمحمد ولی خا ن سر جما عه و میرـ زما ن الد ین خان بـــدخشا نی وشجا ع الدو له غور بند ی هم بوده اند ، که محبوس نشدند ، و لـــی‌سهم ایشان‌در مشرو طیت دوم‌مهم است ودر آینده معر فی می شو ند.



---

(۱) میر قاسم خا ن و غبار

(٦)

الف: مرامهای جمعیت اول مشروطه خواهان

جمعیت مشرو طه خوا هاُ ن افغانستا ن یا جا ن نثارا ن ملت ظاهرا مرامنامه خا ص و مکتو بی ندا شتو یا بما نرسیده است .

وقتی یك عضو جدید را داخل جمعیت می سا ختند ، قابل اعتما د بود ن اورا در یك حلقه محدودفر عی با اهلیت او در نظر مـی گرفتند وبعد ازا ن اورا در هما ن حلقه کوچك به قر آن عظیم وشمشیر سوگند میدادند واو مرامهای عمدهٔ ذیل رامی پذیرفت :

١ ــ اطا عت به اصو ل اسلا موتقد یس قر آن عظیم و قبو ل تما م احکا م اسلامی .

٢ــ کوشش مداو م در بدستآوردن حقوق ملی و مشرو ط سا ختن رژیم حکو مت تحت نظر نما یندگا ن ملت وتا مین حا کمیت ملی و حکم قانو ن .

٣ ــ سعی در راه تلقین عا مه به درستی امور معا شر ت ونکو هش عادا ت ذمیمه .

٤ ــ آشتی و حسن تفا هم بین تمام اقوا م و قبایل افغا نستا ن وتحکیم وحد ت ملی

٥ ــ سعی در اصلاح ملت از راه صلح وآشتی ، نه با دهشت افگنی واستعما ل سلاح وزور .

۶ – تعمیم معار ف و مکا تـــب ووسایل بیدار ی مرد م ومطبوعات.
۷ – تاسیس مجلس شورا ی ملی از راه انتخابا ت آزاد نما یند گان مرد م .
۸ – تحصیل استقلال سیا سی وآزادی افغانستا ن و گسترش روابط سیاسی واقتصاد ی با دنیا ی خار ج (که در آنو قت امیر افغا نستا ن مکلف بود غیراز دو لت هند بریتانو ی بادیگر دولتی ، رابطه سیاسی نداشته باشد).
۹ – تامین اصو ل مسا وا ت وعدالت اجتما عی .
۱۰ – بسط مبانی مد نیت جدید ازصنعت و حرفت وساختن شو ار ع وبلا د و ابنیه ومنابع آب و بر ق وغـــیره :
این د ه مبدا ء را ایشا ن بـــه تعبیر قرآنی ((تلك عشر ه کامله)) می گفته اند .

پیشوایا ن جمعیت عقیده داشتند که حتی المقدور از راه سلم وصلاح وتلقین مصلحانه مرا م خود راپیش ببر ند وامیر و قت رابه تعمیم معارف وقبو ل اصلاحا ت امور دو لتـــی ورفع ظلم واستبداد تشو یق نمایند وموانع رابا خیر اندیشی و حفـــظ امنیت از پیش بردارند ودر ین راه قربانی جانی کمتر بد هند . زیـــراروشن فکرا ن واشخا ص فهـــیم ودانا در بین جوانا ن مملکت کمتر ند وهر یکی بها یی دارد . بنابرین از تلفا ت جا نی جلو گیر ی کردن واحتیا ط به کار بستن بهتر .
این مواد مرامنامهٔ جمعیت را ازمرحو ما ن عبدالجلا ل خا ن و بابا عبدالعزیز خان قند هار ی شنید ه بود م ، که سخنا ن مولو ی عبد ـ الواسع شهید و عبدالر حمن لودین نیز آنرا تایید میکرد .

ب : سمبول جمعیت مشروطه خوا هان

جمعیت مشرو طه خوا ها ن افغا نستا ن که بنا م جا ن نثارا ن ملت نیز نامیده میشد ، جر گه ها ی کوچك فر عی داشتند و به صور ت

کلی همه اعضا ی جمعیت را نمـی‌شناختند . هر جرگه فر عی سر ـ کرده یی داشت ومجامع آنها هم درخانه های اعضا ی جرگه ، مخفـــی تشکیل می یافت .

هنگا میکه اعضا ی جر گه فرا هم‌می‌آمدند وبه بحث و مذاکره مـــی پرداختند ، قر آن عظیم را در بین‌خود می گذاشتند که با لای آن یك شمشیر وقلم هم بود .

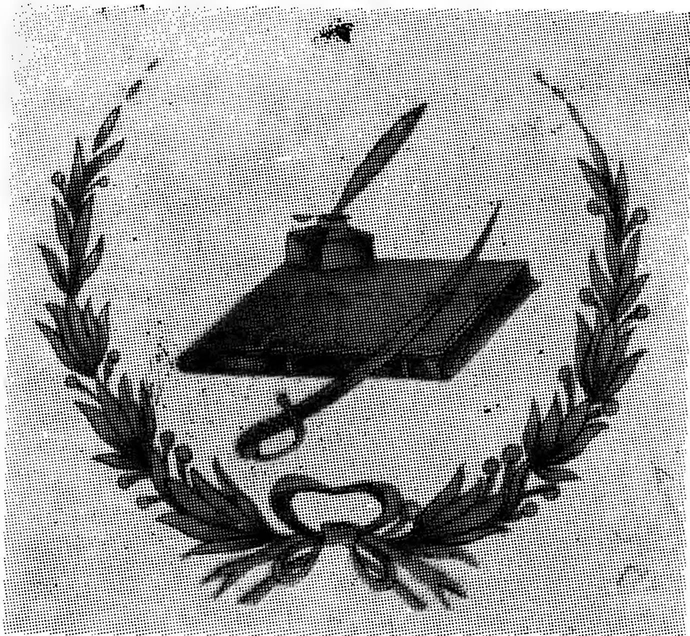
این سمبو ل جمعیت ، علا مـــت‌تبرك و قبول ا یشان از احـکـام وهدایا ت قر آن عظیم‌ودین‌اسلام وتکیهٔ ایشا ن بر شمشیر بـــرا ی تحصیل استقلال و طن بود و قلـم‌از دانش طلبی ونشر وتعمیم معارف نمایندگی میکرد ، که هر دو رابـه‌وجود قر آن شریف متبر ك مـــی ساختند .

این سمبو ل بعد از جلو ســــی‌امان الله خان غازی ، برای وزارت معار ف تعیین گردید تا ادا مــــهٔمرا م و طن خواهانه مشرو طیــت طلبا ن سابق وفدا ئیا ن و طـــن‌باشد .

مکتو بهای ر سمی و نشرات‌وزار ت معار ف مد تی این‌سمبو ل را حفظ کردند و نشریه یکما هـــی‌((معر ف معارف)) هم تا چند سا ل همین سمبو ل راداشت و حتی برای‌کلاه خا ص طلبهٔ معار ف هم نشانی از رو ی (رصا ص) به همین شکـل‌ساخته بودند .

این سمبو ل در نظا منامهٔ نشان‌های دو لت علیه افغانستا ن (طبع برلین ۱۳۴۱ش) چنین است :

دریك دایرهٔ خوشه های گند م ،که قسمت‌بالای‌آن خالیست کتابیست مستطیل که پشتی اسفل آن بطرف‌بیننده است و بر قسمت اخیردست راست آن شمشیر ی افتا ده کـــه‌دسته آن به سو ی قسمت اسفـل کتابست وبر زاو یه چپ بیرو نی‌کتا ب دوا تی با یك قلم پر دا ر دیده می شود .



سمبـول جمعیت مشر و طه‌خواهان که‌بعداً نشان رسمی
معارف افغا نستان گردید

سمبول مذکور بر نشانهای دولتی معارف درجه اول و دوم وسوم هم نقش می شد، که گاهی فقط کتاب و قلم را نقش کرده و شمشیر را ازبالای آن بر داشته اندواین کار کسانی بود، که همواره شعایر ملی وسنن گذشتگان را ولو مفید هم باشند با خیره سری از بین برده وتسلسل ارتباط خود را با گذشته گسلانده اند.

ج: آیانهضت مشروطیت یك حرکت ملی میهنی بود؟

ما درین رساله، سهم معلمان هندی را در حرکت مشروطیت،در فصلی جداگانه شرح داده ایم ونبایدسعی مخلصانه مسلمانان هند را در توسیع معارف و تلقین افکار جدیدفراموش نمود. ولی طوریکه برخی از نویسندگان خارجی و به تقلیدآنان، بعضی از مردم داخلی، دکتر عبد الغنی هندیرا موسس وپیشوای نهضت مشروطیت دانسته اند، این سخن در خورقبول نیست .زیرا فکرتجدد و اقتباس از مبانی سودمند مدنیت جدید، سالها پیش درافغانستان وجود داشت،که حرکت فکری سیدجمال الدین افغانی ازهمین سر زمین به کشور های هند وایران و عثمانی و ممالك عربی نفوذ نموده بود و باز جنبش عصر امیر شیرعلی خان و نشرجریده شمس النهار کابل،سي سال قبل از آمدن دکتر مذکور بکابل، شاهد این مدعاست وپس از آن تاسیس انجمن سراج الاخبار افغانستان در ۱۳۲۳ ق به ثبوت میرساند که این حرکت، سوابقی در خود افغانستان و افکار مردم داشته است.

مردم افغانستان پیش از جنبش مشروطیت اول ـ که در آخر ربع اول قرن چهاردهم هجری روی داد دوبار با بزرگترین قوۀ استعماری جهان ـ یعنی امپراتوری بر تانیا بر خاك خود شان دست بگریبان شدند ودر هر دوبار در جنگ دفاعی موفق بر آمدند، تا دشمن جهانخوار رااز خاك خود بیرون راندند .آیا چنین دفاع مردانه و پیرو زمندانه از وطن

بدون بیداری سیاسی و درك واقعی اوضاع ممکن است ؟ در حالیکه درهر دو جنگ مذکور از ۱۸۳۹ تا ۱۸۸۰م در مدت چهل سال ، نه کدام مرد اجنبی یاهندی امثال دکتر غنی در افغانستان بوده و نه مردی ازرجال داخلی مربوط به حکو متهای ساقطهٔ آنوقت (امیر دوست محمد خان وامیر شیر علی خان) سمت رهبری وبیدارکردن و سازمان دادن مردم راداشته است و ما بارها گفتیم وباز می گوییم: که بار سنگین دفاع از و طن ، فقط وفقط ، بدوش توانای طبقات عامهٔ مردم افغانستان ، از کشت گران و و دهقانان و کسبه وده نشینان افغانستان افتاده بود .

نازم به بازویی که کشد رنج بیشمار
تنها هم اوست منجی این سرزمین خویش

در اینجا بازرشته کلام را به مرحوم میر قاسم خان میگذاریم ، که بامشروطه خواهان یکجا محشور و محبوس هم بود ، وی گفت :

« در آنوقت جز عدهٔ معدود مردم، دیگران با کلماتی مثل دیموکراسی و مشروطه آشنایی نداشتند . همین یك گروه منور ین با درد ، جمعیت هائی را برای پیشبرد این مفکور ه تشکیل داده بودند . چون اشخاص برازندهٔ این جمعیت از معلمان مکتب حبیبیه بودند و سر پرست عمومی مکتب دکتر عبدالغنی بود ، لذا گمان میرفت که این مفکوره ، زادهٔ فکر دکتر غنی است . بنا بر ان زندانیان نهضت مشروطه را محبوسین فقرهٔ دکتر غنی می نا میدند ووقتی محبوسین مشروطه برای باز پرسی خواسته می شدند ، صدامیکردند که محبوسین فقرهٔ دکتر غنی را احضار کنید !

روزی زندان بان اطاقی راباز کرد. صدا زد که محبو سین فقرهٔ دکترغنی بیرون بیایند . چند نفریکه در آن اطاق بودند ، بیرون رفتند . سید احمد خان قندهاری مشهوربه کاکانیز در آن اطاق بود، ازو پرسید ند که پای تو هم در فقرهٔ دکتر غنی داخل است . او در حالیکه خوددکتر

(۱) مقالهٔ میر قاسم خان .

غني هم دران اطاق بود ،دشنام رکیکی داد که فلان و بسمدان دکتر غنی! ما به پکره (فقرهٔ) خودبندی هستیم.» میر قاسم خان میگفت : سخن کاکا راست بود ، زیرا فقرهٔ مذکور یعنی مشروطیت اول به دکتر غنی ارتباط نداشت . جوانان آن نهضت ، مردم فهمیده خود ما بودند که مانند کاکا سید احمد خان یکعده اشخاص نخبه وصاحب رای دران شامل بودند لذا آن نهضت یك حرکت ملی ووطنی بود.

میر صاحب می افزاید :

« چند مرتبه است که بعضی اشخاص در باره نهضت اول مشروطه خواهی در افغانستان مطالبی را نوشته اند، که گویا آن نهضت سیاسی مترقی افغانی ، زاده افکار یکنفر اجنبی بوده باشد و شخصیت های علمی منور و رازندهٔ این مرز وبوم ووطن خواهان صدیق و رشید افغان ، آلهٔ دست یك شخص خارجی باشند . . .شاید بنظر این نویسندگان ، عجیب وغریب آمده ، که چنان افکار پیشرو درخشنده ، دران زمان ودران فضای تاریك و ظلمانی از مغز فرزندان این خاك تراوش کرده باشد .اما بشهادت تاریخ درهرعصروزمان در سرزمین ما آنچنان مردان فکور ومبتکر موجود بوده ، که از نظر تنور و مقام علمی باید بوجود آنها مباهات کرد ....» (۱)

این بود آنچه از گفتار مرحوم میرقاسم خان نقل کردیم .اما نویسنده این سطور ، مخصوصا در ین با ر از عمو زاده و استاد مرحوم مولوی عبدالواسع شهید – که از جملهٔ محبوسین مشروطیت اول بود – چنین شنیدم که مجمع اولین قندهاریان این جمعیت ، یعنی مولوی واصف وافراد خاندانش با کاکا سید احمد خان اطاقی بود در مدرسه شاهي (جامع چوب فروشی) که به مولوی عبدالروف خان مدرس آن مدرسه تعلق داشت و در آنوقت دوفرزند جوان مولوی مذکور بنامهای عبدالواسع و عبدالرب هم در آنجامیزیستند و طرح نخستین حرکت اول

---

(۱) مقاله میر قاسم .

مشروطه را در آنجا ریختند . واین‌وقتی بود . که دکتر غنی هنـــــو ز باافغانستان نیامده بود و بعد ازان‌این مفکوره به دارالعلوم حبیبیه نفوذ نمود. وهم استادم میگفت : که مـــن‌دکتر غنی را بچشم خود ندیده بودم، الا وقتیکه در زندان اورا شنا ختم .به گفته او : دکتر غنی شخصـــــی انگلیس مشربی بود که ، جز زبان‌انگلیسی و علومیکه در لندن آموخته بود ، از علوم وادبیات و ثقافت‌شرقی‌بهره یی نداشت و زبان فارسی راهم شکسته و نا هنجار گپ میزدوزبان‌انگلیسی را هم از زبان اردو ،خوبتر وروانتر یاد داشت .

شخص دیگری که هم مدتی د رقندهار میزیست و استاد من بـــود (حدود ۱۳۰٤ شس) عبدالرحمن خان‌لودین متخلص به کبریت است ،که جوان آتشین مزاج راستکاری بودواززمان کودکی ، بوسیله پدرشس کاکا سید احمد خان با اعضای جمعیت‌اول‌مشر وطه خواهان محشور و روح و روان مشروطیت دوم بود ، آن جوانی‌که در شور بازار بر موتر امیرحبیب الله گلوله تفنگچه کشود و بامرحوم‌عبدالهادی داوی یکجا محبوس‌گردید ،اوهم میگفت : که پیشوا ی‌عمو مـــی‌جمعیت افغانی مشروطیت‌اول ،مولوی واصف است ، که کبریت ازو درکودکی درسس خوانده بود و هم در مکتب حبیبیه استاد ادبیات او بود .

شخص سومی که این قول‌مولوی‌عبدالواسع و کبریت را تاییدمیکرد ، مرحوم بابا عبدالعزیز است که مـــن‌چهار سال معاون او در ادارهٔ طلوع افغان قندهار بودم . وی که در هردوحرکت مشروطیت و مجا مع جوانا ن روشن فکر و بیدار شرکت داشت ،باصراحت میگفت که موسسا ن‌ودوام دهندگان هر دو حرکت خود ماافغانهابودیم و هندیان هم حلقه فرعی خاصی داشتند که دارای رابطه با جرگـــه‌مرکزی افغانی بوده اند . ولی‌رشته کار و رهنمائی عمومی درکف‌اختیارافغانان بود . و تمام این‌شنیدنیها ی من هم موید گفتار مرحوم میر قاسم‌خان است که نهضت‌مشرو طه‌خواهی، یك حرکت خالص ملی افغانستا نـــی بود، نه‌ساخته‌وپرداخته یاتلقین‌کرده دیگران .

۷

سهم معلمان هندی (جان نثاران اسلام)

وارسیدیم بجائی من و خاطر درعشق
که بود بلبل و پر و ا نه نصیحت گرما

در مشروطیتِ اول ، جوانان خون‌گرم و اشخاص تندرو رادیکال وجود داشتند که رهبران ایشان دارای فکراعتدال و احتیاط پسندی بوده انـد ، واز آغاز کار چنین فکر میکر دند که باید برخی عناصر معتدل و تجربه‌کار دانای امور حزبی راهم در بین خودداشته باشند .

در حدود ۱۹۰۳ م هنگامیکه دارالعلوم حبیبیهِ در کابل کشوده شد، در آنجا علاوه بر برخی از دانشمندان افغانی ، برای تدریس علوم طبیعی و ریاضی و جغرافی ، بوجود برخی ازمعلمان خارجی نیاز افتاد . زیــرا افغانستان متخصصی در علوم تجـربی جدید نداشت .

علمای ما سلسله علوم حکمـــت وفلسفه و ریاضی را مطابق نـــصا ب تعلیم معقو لات قرون وسطی ــ که‌درممالك اسلامی معمول بود ــ خوانده و بایك رشته معلومات کلاسیك علو م معقول و منقول آشنا بودند .درحالیکه انقلاب صنعتی و رنسانس ارو پـا ،در تمام علوم طبیعی وعقلی ، تحــو ل جدید یکه مبنی بر تجربه و آزمایش بود ، بوجود آورده بود و علوم جدیده در هندوستان با آمدن قوای استعمارانگلیس در قرن ۱۹ م و کشا یش مکاتب و یو نیورستیهای نوین رواج می یافت .

مفکران افغانی بشمول دربار، ترویج آیین جدید تعلیم وتربیه وتعمیم معارف نوین را مطابق دساتیر تمدن اروپادرمملکت لازم می دیدند و بنا برین بدین فکر افتادند، که برخی ازمعلمان مسلمان راازمستعمره هندی انگلیس بمکاتب خود بیاورند ، تانو آموزا ن ما بتوانند با معارف جدید آشنا ئی یابند وبدین وسیله ، علوم جد ید ه وصنعت وحرفت نشوو نما یافته بتوانند.

سر مقاله و مضامین یك شمـــارهٔ منشورهٔ سراج الاخبار ۱۳۲۳ق ــ که

مادر سطور سابق آنرا معر فـــــی کردیم - این آرزوی مردم و در بار را بخوبی توضیح مید هد .

درین سلسله اولین دسته معلمان‌هندی که به‌افغانستا ن جلب شد ند، دکتر عبدالغنی و برا درانش بودند،که برای تدریس و تنظیم مـــدرسه حبیبیه بکابل آمدند (۱۹۰۳ م)بقول‌میر قاسم خان این دکتر عبدا لغنــی از مــــر د م جـــلال پـــــو رجتهان گجرات ، پنجا ب ومحـصل ممتاز کالج علی‌گر بود ، که انگلیسهااو را برای تحصیل عالی‌به‌کیمبر ج فرستادند . نامبرده در سال اخیـــرتحصیلات خود مریض گردید ونتوا ـ نست در امتحان نهائی کا میاب‌شود.چون نائب السلطنه سردار نصرالله خان به دعوت ملکه و یکتوریا به‌لندن‌رفت (۱۳۱۲ ق ۱۸۹۵ م) وی بـــه خدمتش آمد و گاهی بحیث‌مترجم‌کارکرد ، تاکه سردار هنگام مراجعـــت خود ، او را به آمدن افغانستان‌دعوت‌کرد وسال بعد بکابل آمد و پس از حافظ احمد الدین بحیث مدیرمدرسه‌حبیبیه مقرر گردید . برادر بزرگش مولوی (۱) نجف علی و بــــرادر

---

(۱) لقب مولوی در هندو ستا ن‌باکسانی گفته میشود که در علـوم دینی یا ادبی اسلامی بزبان عر بی‌یافارسی دارای مقام استادی باشند . چون هندیان تحصیل کرده معــار ف‌جدید بافغانستان آمدند ، این لقـب احترامابه‌آنهاهم گفته‌شدولو درمعارف‌اسلامی عربی ،فارسی دستی‌نداشتند و فقط در راه انگلیسی تحصیلات خودرا در ریاضی یا طبیعیات انجام داده بودند ودر مکاتب افغانستان هـــم‌ریاضی و علوم طبیعی و جغرافیا را در س میدادند .

در خود کابل‌در آنوقت سه‌خانواده‌لقب مولوی داشته اند :

اول: مولوی عبدالروف مدر س‌مدرسه شاهی و مو سس او لــین سراج الخبار با دو پسر ش مولو ی‌عبدالواسع و مولوی عبدالرب که‌درین رساله معرفی شده اند .

دوم : مولوی عبدالرازق عضومیزان‌التحقیق فقه اسلامی باپسرانش

سوم- مولوی احمد جـا ن تــاجــروپسرش مولوی محمد سروروا صف که در ین کتاب جداگانه معرفی‌شده‌اند.

کهترش مولوی چراغ علی نیز د رزمرهٔ معلمین همین مدرسه‌بوده اند.
یکسال بعد هنگامیکه دکتور موصوف‌طور رخصتی بهند میر فت، اشتباه یکنوع قاچاق بر او شد ، و او رادرتورخم تلاشی کردند . اما چیــزی از نزدشس نیافتند . نامبرده از یــن‌حرکت منزجر گردید واز آمدن بـــه افغانستان استنکاف کرد. چون به‌امیر واضح شد که آن اشتباه حقیقت نداشت ، دومرتبه بصورت مو کد باونوشت که هر گاه یك مسلمان راسخ است باید از خدمت مملکت اسلا می‌دریغ ننماید . همان بود که دکترغنی به افغانستان باز آمد .

وی درمسأله‌مشروطه با برادرانش،مولوی محمد حسین ـ که در عصــر امانی مدیر مکاتب ابتدائیه و بعد ازان‌رئیس تدریسات بود ـ در ارگـــك محبوس‌شد،تا اینکه دروقت‌سلطنت امان‌الله‌خان‌رها گردیدودرهیئت‌مذاـ کره‌صلح واسترداد استقلال‌وطن به‌معیت والی‌علی احمد خان‌به راولپندی فرستاده شده

هنگامیکه دکتر غنی پس ازحبس‌یاز ده ساله ، بعد از قتل امیر حبیب الله خان از محبس ارگ بر آمــد(۱۲۹۸ ش) با کمال احترام‌استقبال شد و جریده امان افغان با خو شی‌خبر رهائی از زندانش را نشر کرد وادامه خدماتش را در معارف افغا نستان خواست .

مولوی محمد حسین که ناظروقایع‌وهمزندان او بود ، در باره دکتـــر عبدالغنی چنین مینو یسد:(وی‌صدرمجلس جـــا ن نشـــا را ن ملت یا جان نثا ران ا سلام (دستهٔ‌هندیان مشرو طینت اول)بود،که۱۱ سال حبس بیجاکشید و لیاقت‌علمی‌واخلاقی او مسلم بود، که از پنجاب بحیث ستیت سکا لر در انگلستا ن‌نه سال تحصیل کرده ودر محا فـل اسلامی لندن به گفتار های فصیح وبلیغ شهرت داشت و امیر عبدالرحمن خان او را دعوت داده بود ، که بحیث‌منشی او با افغانستان بیاید . » (۱)

---

(۱) انقلاب ۱۱۰

با و جود نظر خوبی که در افغانستان جدید بعداز تحصیل استقلال، نسبت به معلمان هندی موجود بودواکثر ایشان در معارف جدیدبخدمات تدریسی گماشته شدند ، خود دکترغنی ـ که رنج دراز زندانکشیده بود ـ به بهانه دیدار اقاربش بهندرفت و باز نیامد . وی کتابی بزبان انگلیسی بنام A REVIEW OF Politics IN CENTRAL Asia نوشت که درلاهور ۱۹۲٤ مطبع ونشر شد ود ر کابل فقط یك برادر زاده اش عبد المجید بن نجف علی بحیث معلمباقی ماند .

دستهٔ هندیان جان نثاران ملت(اسلام) که در کابل بودند و بامشر وطیت خواهان افغان یکجا کارمیکردند، شعار خود را به تقلید حزب کانگرس هندوستان ، پو شیدنلبا سهای وطنیقرار داده بودند.(۱)

گویند عبدالغنی مر د فکور ومقدامی بود . چون در سنه ۱۳۲۹ ق ـ ۱۹۱۱ م قبایل منگل شورشس کردندوجنرال محمد نادر خان به اصلاح اوضاع آنها گماشته شد ، دکترغنیاز درون زندان ارگ ، مضمونی را در جراید هند به نشر سپرد و دران نوشته بود ، که اگر امیر به دوام مساعی « جان نثاران اسلام »اجازت میداد ، چنین واقعه یی ظهورنمیکرد. زیرا نمایندگان تمام مردم و قبایل همواره درحضورامیربودندیوبه‌تقدیم شکایات مردم پرداختندی وجایشکایت و بغاوت نماندی (۲)

دربارهٔ دکتر عبدالغنی از هما ناوقات ورودشس به افغانستان شایعاتی بوده که او فرستادهٔ مقامات‌انگلیسی حکمرانان هندوستانست . چون اسناد انتلجنس سرو یسانگلیسی درهندوستان اکنوناز‌محرمیت بر آمده ودر دسترس پژوهندگان است ، کسانیکه آنرا دیده اند گویند که در بارهٔدکتر مذکوراسنادیدران موجود است که وابستگی اورا

(۱) انقلاب ۹۱

(۲) انقلاب ۱٥۹

بدستگاه جاسوسی انگلیسی میرساند. چون خود نویسندهٔ این سطور آنرا ندیده ام ، وراوی ثقه در خوراعتبار -که آنرا عینا نقل گرفته و یا نشر کرده باشد - هم موجود نیست بنابرین دراینجا سخنان میرقاسم خان راکه معاصرش بود- نقل میکنیم وآینده را به آیندگان میگذارم ، تا خود ببینند و یقین حاصل فرمایند. ورنه تنها وجود اطلاعات واسناد در بارهٔ کسی در دفتری نمیتواند موجب فساد و بدکاری شخصی باشد. زیرا ممکن است آن اطلاعات دربارهٔ اعمال نیکو و مثبت او باشد .

میر قاسم مرحوم گوید : « گفتند دکتر غني جاسوس انگلیس بود . هر گاه کسانیکه این سخن راگفته انداز دستگاه انتلجنس سرویس انگلیسی اطلاع واثقی حاصل کرده باشند در ینصورت تردید آن مشکل است واگر اظهار شان محض ازروی حدس وگمان بوده، پس بهتراست مسأله را از روی حرکت دکتر مذکور تحلیل و قضاوت کنیم : او که به منفعت انگلیس در افغانستان خدمت میکرد ، آیا تخلیق و توسعه بخشیدن یك مفکورهٔ مترقی ضد ارتجاعی ومطلقیت در افغانستان به مفادانگلیس بود ؟ همین نهضت جسورانهٔ ملی بود، که برای امیر حبیب‌الله خان، درعدم قبول موافقت نامهٔ منحوس ترکمانچی ؟ (۱) بهانهٔ بزرگی شده ، وی در

(۱) کذا در مقاله میر قاسم خان؟ولی بگمان من ذهول حافظه است . زیرا معاهدهٔ ترکمان چای (نام یك قریهٔ گرمرود آذربایجان بمعنی دریای ترکمان) در فبروری ۱۸۲۸ م پیش از عهد امیر حبیب الله بین ایران و روسیهٔ تزاری صورت گرفته وخانات ایروان ونخجوان را درمقابل پرداخت پنج ملیون تومان بروسیهٔ تزاری گذاشته و حقوق خاص گمرکی و محاکمات نظامی را به آن دولت داده بود، که لبنن بعد از انقلاب اکتوبر ، الغای آنرا اعلان داشت . شاید در ینجا مراد میر قاسم خان مرحوم، معاهده ۱۹۰۷م روس و انگلیس باشد که درمادهٔ اول آن ، دولت تزاری ، افغانستان را خارج حلقهٔ نفوذ خوددانسته وروابط خود را با افغانستان از راه وزارت خارجهٔ انگلیس قبول کرد ومساوات تجارتی طرفین را درافغا*

برابر انگلیس اظهار داشت که‌چگونه‌میتواند با چنان موافقه علی الرغم رضایت مردم خود ، روی موافق‌نشان دهد ؟ در حالیکه مردم افغانستان برای مشروطه خواهی مبارزه‌مینمایند . دکتر غنی بایست‌فعالیتی میکرد ، که قبول وامضای امیر حبیب‌الله خان موافقت نامهٔ متذکره زودتر حاصل میشد ، تا حسن خدمتش‌از طرف انگلیس پاداش میدید ، نه اینکه اسباب تعلل آنرا فراهم می‌آورد . اینجانب (میر قاسم) بادکتر غنی ارتباطی ندارم .. اما از نظراخلاق ، بدون دلایل مستند ، یک انسان و مخصوصا یك مسلمان راکه‌سالهای متمادی بمعارف و مطبوعات وطن ما خدمت کرده است ، متهم‌ساختن به فعالیت های تخریبی وجاسوسی دور از انصافست . . ..اگراو جاسوس انگلیس بود ، طبعا اعلحضرت امان‌الله‌خان ــ که‌ازدشمنان‌سر سخت انگلیس‌بود ــ او رابزودی رها نمیکرد و مخصوصا در هیئت‌مذاکره صلح واسترداد استقلال وطن ، به معیت والی علی احمد خان‌براولپندی نمی فرستاد . »

مولوی محمد حسین :

شخص مهم دیگر یکه در اول‌مشروطیت دست داشت و یازده‌سال حبس دید ، یکتن از خانوادهٔاومرافغانان هندی شده جالند هر(پنجاب) بود که در یونیورستی علی گر تادرجهٔ (بی ، ا ی) درس خوانده و انگلیسی و اردو و فارسی و عربی وپشتو را بخوبی میدانست . وی بعد از تاسیس مدرسهٔ حبیبیه در سنه۱۹۰۷ م بکابل آمد و بحیث معلم تاریخ و جغرافیا در آن مدرسه‌مقرر شد و با مشروطه خواهان افغانی محشور گشت و بعد از دکترغنی از اراکین جمعیت هندیان‌جان‌نثاران ملت‌بودکه به عمر ۲٦سالگی‌در سنه ۱۹۰۹ م ۱۳۲۷ ق با گروه

---

*نستان درمادهٔ چهارم آن پذیرفت.ولی امیر حبیب الله از تصدیق این معاهده خود داری نمود و طرفین‌آنرا بدون موافقت پادشاه افغانستان مرعی الاجرا دانستند و امیر هم‌سکوت نمود .

مشروطه خواهان در ارگ کابل محبوس گشت و بعد از یازده سال با جلوس امان الله خان ۱۳۳۸ ق رها گردید ، وی در محبس قرآن عظیم را حفظ کرد و بمطالعهٔ دقیق تفسیر آن پرداخت . چون عربی رادر کالج علی گره خوانده بود، خود رابعلوم اسلامی واقف تر ساخت وبعد از رهایی بدربار امانی محشور و درسنه ۱۲۹۸ شس بحیث مدیر مکاتب ابتدائیه کابل (۱) در محافل تعلیمی سرامد اقران بود ، تاکه درحدد ۱۳۰۵ شس به ریاست تدریسات عمومی در وزارت معارف گماشته شد.

مولوی محمد حسین با شخصیت زمانه سازی بارژیم امانی موافقت داشت و کتاب « افغان پادشاه » رادرمدح اوضاع دورهٔ امانی به اردو نوشت که درسنه ۱۳٤٦ ق درلاهور چاپ شده است . ولی هنگامیکه در زمستان ۱۳۰۷ شس حبیب الله بچه سقا وکابل را گرفت ، وی مدیر جریدهٔ ارتجاعی بنام حبیب الاسلام شد وانواع ناسزا به امان الله خان روا داشت و بعداز چندماه از کابل گریخت و بهندرفت.

چون در میزان ۱۳۰۸ شس محمدنادر خان کابل را گرفت و پادشاه شد ، وی در جالندهر کتاب «انقلاب افغانستان » را به اردو نشر داد که سراپا مملوست به مدایح نادر خان و خاندانش و تذمیم و تقبیح امان الله خان ورجال عصرش . واین هردواثر - اگر چه بیطرفانه نیست - ولی مشاهدات او را در مدت ۲۵ سال زندگانیش در کابل حاویست که برای مورخان مدرك خوبی شده میتوانند (با تروخشکی که درهردو کتاب موجود است).

محمد حسین مرد پر کاری بود، در کابل ۷۵ کتاب ورساله را بزبان های فارسی ، اردو ، انگلیسی ،پشتو نوشت که ۱۳ جلد از آن در نصاب تعلیمی وزارت معارف چاپ گردیده و ۱۸ جلد رابه امان الله خان تقدیم

---

(۱) انقلاب ۲۱

داشته وپنج جلد دیگر رابرای‌دارالتالیف معارف نوشته یا ترجمه کرده و باقی هم در هند مطبوع یا نا مطبوع‌بوده است. (۱)

درحدود ۱۲۹۹ش «مجلهٔ معرف‌معارف » را هم او نشر میکرد، که در آن « جهاداکبر » یك ناول فارسی‌خودراهم به تدریج به چاپ می سپرد که وقایع جنگ اول افغان وانگلیس راباتصو یر احساسا ت وطن پر ستی و جهاد دوستی مردم افغا نستـــــا ن‌مطابق بمحاورهٔ عامه کابل‌مینوشت‌و این اولین ناول نگاشته به فارســـــی‌است که در مطبو عات افغانی نشــر شده است .

وی در فهرست کتب خود ،کتابی‌را بزبان اردو ذکر میکند که براحوال جمعیت مشروطه خواهان اول‌نوشته‌بود و متاسفانه طبع نشده است .

بهر صورت کاریکه محمد حسین‌خان در معارف افغانستان انجام داده وزحمات یازده سالهٔ حبسش در راه‌مشروطیت و تا لیفاتش دربارهٔ شناـ سایی افغانستان ـ باوجود شخصیت‌زمانه سازو مذبذبش در خورفراموـ شی نیست .



---

(۱) انقلاب ، فهر ست های‌آخرکتاب .

(۸)

مخبران نهضت مشروطیت

در بین اعضای مخلص وهمدردان‌راستین جمعیت مشروطه خواها ن ، چندین شخص مفسد و گما شتـــهٔدولت هم بوده اند، که اطلاع اقدامات وتصاویب جمعیت رابه امیر میدادندکه ازآنجمله ملا منهاج الد ین معلم سردار محمد کبیر خان وعبدالحـــق‌رااز گفته میر قاسم میدانیم و مو لو ی محمد حسین هم نام او را آورده می‌نویسد که امیر حبیب الله به‌ملامنهاج گفته بود : اگر تمام اشخاص داخل‌فهرست او (کار کنان عمو می‌جمعیت مشروطه خواهان) کشته شو ند خون آنها بگردن او خواهد بود (۱) و بنا بر ین امیر فهارس مفصل‌تمام‌اعضای جمعیت را در بخاری سوزانید و گفت : اگر همه این مردم رابکشیم،عالمی برباد خواهد شد . (۲)

ملا منهاج که اصلا از قوم شنوارسمت مشرقی جلال آباد وآموز گار شهزادگان در باربود، با وجودارتکاب‌این عمل نا جایز ـ که مورد نفر ت روشنفکران قرار گرفت ـ بسبـب‌زمانه سازی‌ورابطه بامنابع‌استخبار ری در دورهٔ امانی هم بر جای مـاندودر سنه ۱۲۹۹ شس مدیر جر یدهٔ ستارهٔ افغان چار یکار مقرر گردید ،ولی به احتجاج رفقای نو رها شدهٔ مشروطه خواهان ، وزیر معارف‌محمدسلیمان خان او را مو قوف داشت که بعد از آن به مخبری سمت قطغن وبد خشان فرستا د ه شد . (۳)

شخص دوم عبدالحق را فقط ازگفتار میر قاسم خان می شناسم وجای دیگر نامش را ندیده ام . ولی ایـن‌عبدالحق مخبر کاذب غیـــر از مـلا عبدالحق ارغندیوال است که ذکرش‌جداگانه آمد .

---

(۱) انقلاب ۲۲۸
(۲) غبار : مسیر ۷۱۸
(۳) انقلاب ۲۲۸

شخصص سوم که بترتیب فهرست‌نام مشروطه خواهان‌وتقدیم آن‌پیش امیر متهم‌است بقول‌غبار، استادمحمدعظیم خان کار گزار فنی فا بر یکهٔ کابل بود(۱)که ازیك خاندان‌اسلحه‌سازان ماهر قدیم بر آمده ودر فن خود سخت ماهر بود ، و بعد ا زدادن راپور ، بمراتب بلند تری‌رسید.

این شخصیت فنی در عصر امانی‌هم در اوج قدرت بود بحیث سرافسر اسلحه سازی حربی مقرر گشت ودرحدود ۱۳۰۰ شس برای خریدار ی اسلحه به اروپا (ایتالیا و آلمان)فرستاده شد ودر جریدهٔ آزادی‌شرق برلین ، عکس او در جملهٔ رجـال‌افغانی نشر گردیده بود . وی‌درکابل به برگد عظیمو شهرت داشت .



(۱) غبار ۷۱۷

فصل دوم

مشروطیت دوم

(۱)

پیش درآمد

در صفحات گذشته ، داستان آغازحرکت ملی مشروطیت اول را ـ که از انجمن سراج‌الاخبار ۱۳۲۳ ق‌اساس یافته بود و به قتل و حبس یك گروه روشنفکران افغان درصفر۱۳۲۷ق ختم شد خواندید .

آنها به خاك وخون تپیدند ودرمیدان مبارزهٔ ملی قربانی شدند ولی :

عشق از فریاد ما ، هنگامه ها تعمیر کرد
ورنه این بزم خموشان هیچ‌غوغایی نداشت

بلی ! این فریادها و شور و واویلا فرو ننشست و آتش عشق بوطن وملت فروزان ماند و امواج بیداری ملی و جنبش های آزادی طلبی در بین روشنفکران و مردم مادوام یافت .

در دهۀ دوم قر ن بیستم میلا دی، وضع اجتماعی مملکت نیکو نبود . زیرا امیر حبیب الـله خـان در اوج قدرتش از مرد م دور و به قو ل غبار «در حرم فرو رفته بود» ودر ین کار آنقدر افرا ط کردی ، که حا لت مزاجی او نیز درشت و خشن گردید و مامورین و گماشتگان او هم چو ن دید ند که امیر به خواب غفلت فرو رفته ، دست به چپاو ل مردم بیگناه بردند .

چندبار در سمت پختیا (جنوبی) وقندهار وهرات بلوای عام مــردم شاکی بوقو ع پیوست . ولی حکومت مرکزی بر زور آزما یی و لشکرکشی اتکاء کرد وامیراز خواب غفلت بیدار نشد .

از خصایص مزا جی وسجایای مردم مظلوم ومخصوصاً ملت افغا نستان است که هرقدر کوفته ورنج دیده وسرکوب شوند ، بهمان اندازه مقاو مـت و استوار ی ملی ایشان افزوده می‌شود ودر میدان مبارزه پیشتر می آیند . دوجنگ دفاعی مردم افغانستا ن بـ متها جمین ستمگار خار جی (استعمار انگلیس) این سجیه ملی مارا به ثبوت رسانیده بود وبا استبداد دا خلی و چور وچپاول گماشتگان امیر ، نیـزاحساس ملی ما زنده بود که :

ملت بود آن شیر ، که هنگام تزاحم

چون بیشتر آزرده شود، پیشتـر آید

حرکت ملی و میمو ن مشرو طیت او ل ، بازور آزما یی و خونریزی و استبداد امیر ودربار یانش که میگفتند: «دیگر هر چیز را از اصو ل جد ید قبول داریم، الامشروطه» (۱) ظاهراً از بین رفت ، ولی بعدا در قلو ب اولاد ملت، اندر خفار یشه دوانیــــد ومشروطیت دوم را بوجود آورد ، که استقلال افغانستان و طر ز نو یــن اداره وتحول افکار رادر دوره امانــی ثمر داد .

---

(۱) این مطلب را عبدالقدوس خان اعتماد الدو له در استفتا ییکه ازعلمای قند هار درسنه ۱۲۹۹ ش کـرده ، نوشته است (برای تفصیل بنگر ید : غبار ۸۰۳) وفا ت اعتماد الدو له شب چهار شنبه ۲۳ حو ت ۱۳۰۷ ش در شهر آراء کابل است .

جنگ اول بزرگ جهانی که دررمضان سال ۱۳۳۲ق اگست ۱۹۱۴ م آغاز شد، تمام‌عالم‌انسانیت‌راتکان داد. چون مقام خلافت (سلطنت عثمانیه ترکی) هم دران به‌طرفدارای دولت المان و متحدینش شرکت جست، هیاهویی برخلاف اقدامات جنگی دولت انگلیس ویاران او، درمیان مسلمانان هندوستان‌ودیگرکشورهای‌اسلامی افتاد و در مدت کمی تجارت واوضاع زندگانی‌مللشرق وجهان را دگرگون ساخت.

امیر حبیب الله خان یکماه بعددرکابل، بین مجمع بزرگی از کلانشوندگان آنوقت اعلان بیطرفی داد (اول شوال ۱۳۳۲ق ۱۹۱۴م) درحالیکه عامهٔ مردم علنا برای پیروزی‌ترکان عثمانی و مقام خلافت اسلامی که در استانبول بود ـ شعارمیدادندودر هندوستان حزب خلافت بین ملیونها نفوس مسلمانان نیم قاره‌نفوذ کرده وبه تقویه قوای ترك عثمانی وسایل امدادیه واعانه‌هافراهم می آوردند وروزنامهٔ خلافت از بمبئی هر روز به عده هزاران‌نسخه توزیع می شد و کلاه سرخ سلطانی شعار مسلمانان گشته‌بود.

اما امیر خاموش بود و از کنار حرم دوری نجست وشاید برای اربابان انگلیسی او در دهلی، همین‌وضع سکوت وآرامش، در کنار هندوستانی که یکی از منابع‌پیروزی‌در جنگ بود، مطلوب بوده باشد.

افغانستان بعد از جنگ دوم‌افغان‌وانگلیس در کنار دولت قوی هند بریتانوی واقع شد و امیرعبدالرحمن‌خان که مرد سیاست، مدار قهار و دارای تیغ برنده برای سر کشان‌داخلی بود، در سیاست خارجی با خوشرویی تمام، فقط بردهلی‌اتکاءکرد وسیاست تمایل افغانستان را برو سیه تزاری که امیر شیر علی‌خان داشت وسبب بربادی او گردید علناًخطاپنداشت‌ودرشرح‌حالیکه‌منشی سلطان محمد هندوستانی تحت‌نظرش نوشته و بنام تاج التواریخ ترجمه شده‌محکوم‌نمود. ولی باوجود مدارا ونرمش واخذ امدادیه‌سالیانه۱۸ لك کلدار از وایسرای هند،

سرحدات شرقی وامور قبایل راتنها به رحم و کرم و ایسرای نگذاشت و بالیاقتی که در سیاست داشت ازیك طرف وایسرای را از ینطرف مطمئن نگه داشت، ولی برای اینکه ازموقعیت سیاسی وسوق الجیشی افغانستان ، استفاده تام کرده باشد، گاه گاهی امثال ملا نجم الدین هده را از مسجد گدری کابل و دیگر مراکز دینی به‌قبایل فرار ی‌میساخت، تادر آنجا هنگامهٔ جهادرا گرم‌سازندووایسرا را بدینگونه جنبش‌های قبیلوی متوجه می ساخت که اگر قبایل سرحدی غربی هند ، ازینطرف تحریك شوند ، نتایج آن برای هندبریتانوی ، سخت ناگوار خواهد بود امداد ۱۸ لك کلداری که وایسرامیدهد ، فقد مزد شست امیر است و باید وایسرای هند بریتانوی همواره‌معترف باشد که :

« امروز در قلمرو دل ، دست‌دست تست »

باچنین سیاست کج دارومریز ،امیر عبدالرحمن توانست ، موقعیت خود را باامارت افغانستان‌استواردارد‌ولی بعد از در گذشت او ، فرزندش حبیب الله نتوانست به تنهائی چنین‌وضعی رادوام دهد. بنابرین برادرش سردار نصرالله را ـ که مرد دستارپوش اخوند مشربی بود به‌پیشبرد یك پهلوی این سیاست گماشت . خودش با وایسرای کنار آمد و فرزند کلانش سردار عنایت الله رامجاملتا بحضور لاردکرزن‌وایسرای هند فرستاد (۱۲ دسامبر ۱۹۰۴ م)و یکسال بعد.(۱۹۰۵ م)لویس ولیم دین سکر تر خارجه هند را با خو شرویی و مدارا در کابل استقبال نمود ودر یك معاهده چند سطری آنچه‌امیر عبدالرحمن درسفر را و لپندی ۱۸۸٤ م))بالارد دفرن قبولدار شده بود ، عینا پذیرفت و بد ینصورت افغا نستا ن‌باز تحت نفوذ مستقیم ویسرای هند باقی ماند. این پهلوی موافقت برای جلب اعتمادسیاسی‌وایسرای بود، که همواره خود امیر متعهد آن بود وسرمویی ازآن انحراف نکردی و اعتماد دولت بریتا نیه رااز دست ندادی .

ولی‌درعین‌دین مدارای سیاسی– که‌خود امیر باز یگر آن بود – برادردیگر خود سردار نصـــــــرالله را ا زداخــــل ا ر گ شا هـــــــی کشید و بسمت غربی ارگ ،قصری‌که اکنون محل کار شورای وزیران است‌به‌نام‌زین‌العماره‌برایشس ساخت. تاهمواره مردم بتوانند آزادانه وبدون قید پیشس او بیایند و هر خان‌وملك‌واخوندی را بااو رابطه باشد و تمام امور سرحدات و قبایل را اوادار ه نماید ودرصورت لزوم بتواندحرکتی را در مرز های شر قی بوجود آورد ،واگر بخواهد جهادی را اعـــلا ن نماید و آنرا مظهر ارادۀ مردم‌افغـــا نستان جلوه دهد .

این سیا ستی بود که امیر وبرادرشس از پدر آمو خته بودند ، که بـــا نرمشس و سازشس ، سلاح خشـــم وپرخاشس راهم در دست داشته باشند و بنابر ین مقر سردار نصرالـلـه ،همواره مر جع سرداران قبایل‌وروحا- نیون و آخوند های جهاد باز مـــرکزو اطرا ف مملکت بود وبدین ترتیب، حکمرانی مطلق خودرا بر مردم افغا نستان ادامه میدادند و سراج‌الملته‌و الدین (؟) ذات خودرا منبع روشنـــی‌های دینی و دنیوی قرار داده بـــود. در حالیکه اکثر او قات گران‌بهایشس‌به تزیین در بارو آرایشس وپیرایشس خواتین زیبا روی حرم میگذشت واگر از آنجا بیرون می آمد ، بشکار و دیگچه پزانی و تر تیب فـــر شس‌ظرف واسبا ب‌تعیشس می پرداخت وسراج الاخبار در باره شکارشس برسبیل طنزو سخریه می نوشت :

همه آهوان صحرا ، سر خود نها ده‌بر کف !

بامید آنکه روزی بشکار خـــوا هی‌آمـــد !

(۳)

عوامل محرکه همجوار

قبایل آزاد ومراکز مجاهدیـــن هندی:

در دو کنار خطسرحدی‌دیورند ـ که‌بین‌هند بریتانوی و افغا نستا ن در ۱۲ نومبر ۱۸۹۳ م ۱۳۱۱ ق به‌وسیلهٔ سر ما تیمر دیورند سکرتر خارجه هند و امیر عبدالرحمن بوجودآمد ـ و بر خلاف رضای قبایل ومردم افغانستان برسمیت شناخته وتحمیل‌شد ، قبایل پشتو زبان سر حد ی جنوبا از وزیرو مسید، دوړ،بنگښ‌اپریدی ، مومند وغیره تا سر زمین الائی شمالا میز یستند . این قبایل‌رابطه یی با حکمرانان انگلیس‌پشاور ودیگر بلاد تحت سلطهٔ مستقیم‌آنها به‌وسیلهٔ پو لتیکل ایجنت های‌هندو ـ ستان داشتند . ولی قوانین پلیسی‌وامنیتی داخل صوبهٔ سرحد بر آنها جاری نبود و عمو ما برسم عنعنو ی‌جرگه اداره می شد ند و بنا بر یـــن پو لتیکل ایجنت انگلیسی حق‌نداشت،در امور داخلی آنها مداخلهٔ مستقیم نما ید

درحدود ۱۱۷۶ ق ۱۷۶۲ مدرمرکز امپراتوری‌مغولیه دهلی ، یك حرکت بسیار مهم فکری و اصلاحی دینـــی‌بوسیلهٔ عالم مشهور آنعصر شاه‌ولی الله دهلوی بوجود آمد ه بود ، که ازطرف اخلاف این خانواده تعقیب شد واز اصول مهم آن اصلاحات اجتماعی‌واقتصادی و جهاد در راه حفظ‌حکومت اسلامی‌بود.وچون بعدازین‌لارد لیـــك Lord Lalke حکمـــــر ان انگلیسی در ۱۸۰۳ م دهلی را گرفت‌هم سکهان در پنجاب سلطهٔ خود را

استوار داشتند ، بنابرین مو لـــوی اسماعیل دهلوی نواده شا ه ولی الله بمعیت سیداحمد بر یلوی ،باکاروانی از مجا هدین ، از راه سندو قندهار وکابل به پشاور رسیدند و هنگا مهٔجهاد را باسکهانی که پشاور راگرفته بودند وهم با سرداران بار کزا ئـی(برادران امیر دوست محمد خــان) گرم داشتند ویك حکومت شرعـــی را بتاریخ ۱۲ جمادی ا لاخـــر ی ـ ۱۲٤۲ ق ۱۰ جنـوری ۱۸۲۷ م درچار سدهٔ پشاور اعلان کـــر د ند. ولی هر دو پیشروان این حرکت در ۲٤ ذیقعده ۱۲٤٦ ق ٦ می ۱۸۳۱ م در بالاکوت کنار جیلم علیا در مقابل لشکریان سکهه بشهادت رسیدند و تبعهٔ آنها در آن کوهساران متفر ق شدند ، تاکه یکتن از با ز ماندگان این خانواده سید نصر الدین دهلوی مرکزی رادرستهانه کوهستان صوبهٔ سرحد، برای مجا هد ین آزاد ،در ۱۸٤۰ م ساخت واز اخلاف سیا سی او در موضع سمخ چمر کند، مولانا عبدالله متوفا ۱۹۰۲ م و بـــعد ازو برادرشس عبدالکریم متوفا ۱۹۱۵ م ونعمت الله و رحمت الله نواسگا ن او بجایشس نشستند واین سلسله بـــه نشر جریده المجاهد و مدیرشس مولانا محمد بشیر که تا حدود ۱۳۱۰ شس هم زنده بود دوام داشت وهمواره با در بار کابل و حلقه های روشنفکران اینجا مربوط بوده اند ، که برخی از اسناد این ارتباط در آرشیف ملـــی کابل هم مو جود است و حکو متهای افغانی به آنها کمك پولی و اخلا قی هم میکرده اند .

در آغاز قرن بیستم میلا د ی ،حرکت آزادی خواهی کانگرس در هند و بعد از آغاز جنگ اول جهانی ۱۹۱٤ م حرکت خلافت و مها جر ت در آنجا باشدت جر یا ن داشت ودرجوانان هند ، اعم از هند و ومسلم جذبهٔ تحصیل آزادی هندو ستان ریشه می دوانید و تمام این گونه مردمیکه با حکومت اجنبی و استعمار انگلیس سازشس نداشتند ومیخوا ستند درراه آزادی کاری کنند ،روی بقبایل آزادسرحدی پشتون و آشیانه های مجاهدین می نهادند وبو سیله این مردم زحمتکش و فدا کار به مراکـــــز افغانی در کابل معرفی می شدنـــد ووسایل رسانیدن آنهاازراه سرحدات

قبایلی بکابل فراهم می آوردند . واین مردم بودند که زمینهٔ آزادی هند و تاسیس حکومت موقت آزاد هندوستان را در کابل فراهم آوردند ،که انگلیسیان دهلی و مراکز سراغ‌رسانی استعماری را سخت نا را حـــت ساخته بودند .

تحریك شیخ الهند ومراکز آزادی‌خواهان در بین قبا یل یا غیستـــا نو کابل:

بعد از قیام آزادی خواهی هنـــد۱۸۵۷ م ۱۲۷۳ ق که استعمار چیان انگلیس آنرابنام‌غدر Mutiny سرکوب ساختند ،برخی از پیشوایان‌مسلمانان هند ، به اشاره و تلقیـــن شیخ الهند مولانا محمود الحســـن(اسیر ما لتا ۱۹۱۷ ـجون۱۹۲۰ م) حرکات آزادی خواهی را در داخـــل‌وخار ج هند ادامه دادند که‌از آنجمله مو لانا ابو لکلام آزاد و مولانا محمدعلی جوهر و حکیم اجمل خان ونواب و قارالملك و دکتر مختار احمـــدانصاری و مو لانا تاج محمود امروتی و عبدالله هارون سودا گر کر ا چی‌و غیره در داخل هند بصو رت‌مخفی و در سرحدات آزاد فضل واحد حاجی‌ترنگزئی وملاصاحب‌بابره (قا یـــد حمـله بر شبقدر سپتمبر ۱۹۱۵م)وملا احمد جان صاحب سنه‌ا کـــی کوهستان‌اباسین (مجاهدین‌سرسخت‌با استعمار انگلیس در آغاز قرن۲۰) و بعد از آن خان عبدالغفار خـــان‌موسس جمعیت خدائی خدمتگا را ن بوده اند.

شیخ‌الهند در ۱۸ سپتمبر ۱۹۱۵ م۱۳۳۳ ق‌به‌حجاز رفت واز‌آنجایکی از همراهان مبارزه‌آزادی، مولاناعبیدالله‌سندهی (شاگرد نو مسلمان خو د) رااز راه کویته وپشتو راوك وقندهاربکابل فرستاد که‌در اکتوبر ۱۹۱۵م‌با ینجا رسید و بـــه امـــد ا دسردار نصرالله خان و سردارعنایت الله خان وحاجی عبدالرازق اندر،مرکزی در کابل برای فعالیت آزادی خوا هان هند ساخت وبا مراکـــزمجاهدین ستهانه و سمخ چمر کنـد

(سر حد آزاد) روابط خود را استوارداشت واز ین راه بود ،که بسا از علما و جوانان حریت خواه هند ، برای‌ادامهٔ تحریك خود بکابل می‌آمد ند و از ینجا برای تحصیل آزادی‌هنـــد ،درکشور های آسیا واروپا مسا عی‌خود را دوام میدادند .

در همین او قات یکد سته طلبهٔ‌گور نمنت کالج لاهور ، از راه هری پور و سر حدات آزاد در فبـــر وری۱۹۱۵ م به کابل هجرت کردند ، که درینجا جمعیت آزادیخوا هان هندی‌شامل شدند ،که‌درین دسته‌اشخا_ صی مانند الله نواز خان پسر خـــان‌بهادرب نواز (قوم بابر) مجستریت افتخاری ملتان هم بودند که بعد اطلاعات آزاد یخوا هان حقیقی هند را از کابل به منابع جا سو سی انگلیسی‌میداده اند . (۱)

بدین نهج کابل مرکز فعالیت های‌سیاسی احرار هندگشت ، و محمد میان‌بن‌عبیدالله(مولوی منصورانصاری) که از شا گردان فدا کار شیخ‌الهند بود ، از حجاز با اسناد مهم سیا سی‌بهند رسید(اپریل ۱۹۱٦م) واز آنجا از راه سر حدات آزاد در ماه جـــون۱۹۱٦ م به کابل آمد . این شخص عالم با عملی بود که در سنه ۱۳۰۱ ق‌در سهانپور هند متولد ودر دلو۱۳۲٤ ش به عمر ٦۲ سا لگی وفات یافت‌ودر حضیرهٔ مهتر لملك لغمان مدفون است .

مولانا منصور علاوه بر کردارآزادی‌خواهی ، شخصیت فکور و مو لـــف بانظریات سیاسی خاصی بود.هژده‌جلد کتاب‌رابه زبانهای‌اردوو فارسی در سیاست و دین وحقوق از نظـــراسلامی نوشت که برخی طبع شد ه است و نگار ندهٔ این سطور او رادیده‌با او صحبت ها داشته ام . وی تاآخر

---

(۱) الله نواز که در دوره امـــا نی‌شخصیت مشکوك بود واز معـــارف اخراج گردید ، در کا بینه محمدهاشم‌خان به وزارت و سفارت رسید و تا آخر عمر در کابل ماند ، که‌همدرینجابتاریخ ۱۲ سنبله ۱۲٤٥ ش بمرد . وی در جنگ جهانی دوم بعنوان‌سفیرکبیر افغا نستان در بر لین پهلـــو ی هتلر نشسته بود .

عمر برمسلك آزادیخوایی ودرویشی با افکار ثابت‌ولایتغیر « حکومت‌الهی» باقی مانده وچون مدتهادرسرحدات‌آزاد با افغا نان محشور بود،زبــان پشتو ودری را خوب حرف میزد و بازهرا نام‌بنت سیدمحمد امین‌بنوری باجرړی ازدواج کرده بود ، که‌اخلا فشس تاکنون در ننگرهار وکا بـل و هند باقی اند .

سه‌واقعه مهم

باشدت ووسعت جنگ جهانی‌اول، هندوستان مستعمره ثروتمند امپرا توری انگلیس ، از نظر آلمانهـــ وهمرا هان آن در جنگ دور نبـــود و میخواستند که در آن نیم قاره ومخصوصا مسلما نا ن آنجا نفوذ کنند واین کار به وسیله خلافت عثمانیه‌ـکه در جنگ باآنها متحد بودـمیسر میگشت ، تا مسلمانان افغانستا ن رابجهاد با انگلیس تحریك کنندوبدین وسیله قیامی رادر هند بوجودآورندو قوای انگلیسی را در خود هنـــد مشغول‌وازمیدان جنگ دور دارند .

ازین رو کابل ، مرکز فعالیت‌های‌سیاسی بر خی از مما لك اروپاوآسیا گردید ولی امیر با خونسردی وتجربه‌یی که از ایام پدرش درینگونه‌موارد داشت ، یك جرگه محدود مشایخ وسران افغانستان و سرحدات را در کابل فراهم آورد (اپریل ۱۹۱۵ م۱۳۳٤ ق) و بـــاز بیطــــــر فی افغا نستان را تایید کرد ، در حالیکه‌مردم افغانستان عموما طـــر فـــدار کمك با خلافت عثمانی و اتحاداسلامی‌بودند ومحمودطرزی مدیر سراج‌الاـ خبار بترجمانی احسا سا ت عـــامه،مقاله « حی علی الفلاح » را درشمارۀ ربیع الاول ۱۳۳٤ ق ١٦ جدی۱۲۹٤شس جریدۀ مذکور انتشار داد و در آن مردم را برای تحصیل استقـــلا ل‌سیاسی وقیام ملی تحریك کرد، که این مقاله سانسور گردید و به‌محمودگفته شد : مر غیکه بیوقت اذان دهد، سرشس از بریدن است ، واو را ٢٦هزار روپیه‌جریمه‌داشتند ، که‌شهزاده امان الله خان دامادشس ادا کـــرد .انگلیسیان مراقب احوال و بیـــدار

بودند و با وسایل استخبارات ملکی وعسکری کــه در ممالك آسیاوهند ـ وستان داشتد ـ بوسیلهٔ انتلجنــت سرویس و سی آی ، دی ونمایندگان سیاسی از تمام بلاد ومخصوصا کابل اطلاع میگرفتند که یك مجمو عهٔ این اطلاعات محرمانه ۱۹۱٦ تا ۱۹۱۸ م اکنون از محرمیت بر آمده ودر اندیا آفس لندن موجود است و تر جمــه اردوی آنرا درکتاب « تحریك الشیخ الهند » طبع دهلی ۱۹۷۵ م نشرکرده اند، که درین فصل ازآن سودبرده ایم وحوالت آن به علامت اختصار یــه « تحریك » داده شده است .

درین اوقات در کابل چند واقعهٔ مهم روی داده که بر او ضاع فکر ی مردم داخلی افغا نستان اثر افگنــده و با مشروطیت دوم ارتباط فکــری دارد، که باید در ینجا باختصار آورده شود:

اول : تنظیم هندیان .

طوریکه گفتیم مو لانا عبید اللــه سندهی شاگرد رشید و آزادی طلب شیخ الهند در اکتوبر ۱۹۱۵ م به کابل رسید وتمام طلبهٔ هندی را که قبــلا بسر حدات آزاد و کابل آمده بودندفراهم و تنظیم نمود (وباسردار نصرالله خان وسیله حاجی عبدالرازق اندر، مفاهمه کــه ازطرف امیر مامور بودند بــه ۱۹۱٦ م مو لانا منصور انصاری هم و صحبت ها روی داد و در ماه جــون الله خان و سردار عنایت الله خان در ین گروه شیا مل شد و هدا یات مهم شیخ الهند را باآنها رسانید.)

اندرین هنگام شخصی نو مسلــم دیگر بنام مو لو ی عبدالر حیــم (برادر کلان اچاریه کر پلانی لید رنامور هند) (۱) که از کار کنا ن فعال آزادی خواهان هند بود بکابل رسیدو بحیث ایلچی مجاهدین سر حــد با نائب السلطنه ملا قا تهاداشت ووسیلهٔ ار تباط مهاجران هندی بــا رجال افغانی بود ، که پول نقــد امدادی واسلحه را از طرف نائــب السلطنه به قبایل آزاد میرسا ند .

---

(۱) متوفا در دهلی ۲۸ حــو ت ۱۳٦۰ شس ۱۹۸۲ م

گروه هند یان زیر مراقبت شدیدحکومت و نما یند ۀ سیاسی بریتانیۀ در کابل بودند و چون نمیتوانستندبا مردم کابل دیدار کنند ، بنابریـن اطاق دکتور منیر بیگ سر طبیب ترکرا در داخل شفا خانۀ ملکی کابل ـ که از طرف ترکان عثمانی همکار ایـن‌حرکت بود ـ دیدار گاه یکد یگرقرار داده بودند و در ینجا با همدیگـــرمی دید ند و مشورت میکردند .

چون در اکتو بر ۱۹۱۵ م مولوی‌برکت الله بهو پالی (مر د انقلا بـی مفرور هندی) هم باوفدالمانی بـــه‌کابل رسید ، باین گروه متشکـــل پیوست و در راس آن به اقدامـات‌انقلابی پرداخت. (۱)

دوم: آمدن‌راجه مهندره پر تاب‌باو فدالمان :

جنگجویان آلمان و طرفدارانش دراروپا ، بشمول دولت عثمانیه کـــه سجاده نشین مقام خلافت بود، برای‌ایجاد شورشں و نا آرامی درهندو ـ ستان ، مملکت بیطرف افغانستان راتشخیص کرده بودند و بنابریـــن یك وفد مکمل که در آن منصبداران آلمانی و استریائی و تر کی وهندیان آزادی خواه متوا ری شامل بوده‌اند‌از راه استانبول و حلب و بغداد و اصفهان وقم و هرات به کابل فرستا دندکه‌بتاریخ۲۶ سپتمبر ۱۹۱۵م‌از راه هزاره جات به کابل رسیدند وازاکتوبر ۱۹۱۵ م‌تامـی ۱۹۱۶ م د ر مهمانخانه‌باغ‌بابر درکابل‌باقی‌ماندند، و مهما ندار این وفد ازطرف دولت شجاع الدوله فرا شبا شی بود.

این وفد به قرار روایتی که شجاع‌الدین ـ یکی از طلبۀ مها جر هند ی بکابل (گرفتار شده در ایران)حین‌استنطاق به پولیس هند و ستا ن داده عبارت بود از: ~~ص (۲)~~

۱ـ راجه مهندره پرتاپ :

فرزند گهنشام سنگه راجۀ مرسان،از یك خاندان حکمرانان مو ضـــع

---

(۱) در تحریك شیخ الهند بـــه تفصیل آمده است .

(۲) همین ماخذ

مرسان علی گره ، برادر راجه‌دت‌پرشاد سنگهـ و دارای جایداد وسیع اراضی در آنجابود، که‌درکالج علی‌گره‌درس خواند و کمیته ، اتحاد مسلمانان و هندوان و مسیحیان را به‌فکر هندوستان متحددر بندرابن بساخت . چون ذوق سیر و سیاحت‌داشت ، در امریکا بملاقات هردیال واعضای جمعیت باغیان آزادیخواه‌هند رسید و با فکار انقلابی گروید وبتاریخ ۲۰ دسمبر ۱۹۱٤ م در راه‌هندوستان به مارسیلز آمد واز آنجا به برلین رفت و در اندیا سو سایتی‌شامل‌گردید، که برای تحصیل استقلال هند میکوشیدند ومولوی‌برکت الله بهوپالی وهردیال‌هندی هم در آن شرکت داشتند .

راجه بعد از ملاقات با قیصرآلمان Wilhelm II ودیگر رجال جرمنی ، پلان کار خود را چنین طرح‌کرد ، که یك هیئت مشترك آزادی خواهان هندی و رجال ترکی والمانی‌را با خطوط قیصر و سلطان محمد رشاد خامس وانور پاشا و فتوای‌شیخ الاسلام‌استانبول، به افغانستان برساند تا به موجب آن رجال‌افغانستان بر علیه انگلیس قیام واعلان جهاد نمایند .

در خطوطیکه راجه از برلین‌آورده‌بود، مکاتیب‌رئیس دولت‌جرمنی بنام راجگان ایالات هند به زبان‌آلمانی و هندی و هم بنام امیر کابل و رانا نیپال وجود داشت ، تا باامهندره پرتاپ کمك نمایند وهندوستان راازچنگ استعمار انگلیس‌برهانند ودولت آلمان حفظ آزادی هندوستان را تضمین مینماید .

چون وفد المانی و هندی و نیزحکومت موقتی هند در باغ بابر کابل ناکام ماند ، راجه بعد از انقلاب‌اکتوبر ۱۹۱۷ م از کابل بر آمد واز راه دولت شوروی به اروپا رفت وبعداز اعلان آزادی هند، حکومت جواهر لال نهرو او را در ۱۹٤۷ م به هنددعوت کرد و مدتی در مجلس اعیان هند عضویت‌داشت‌تا که درسن‌پیری دردهلی جدید بتاریخ ۹ ثور ۱۳۵۸ش ۲۹ اپریل ۱۹۷۹ م وفات یافت‌واین‌شعلهٔ پر شور خاموش گشت .

۲ ـ فان هنتنگ Von Henting

وی کاپیتن تو پخانهٔ آلمان وپدرش وزیر عدلیه ، جوان فعال نظامی بود، که در وفد مذکور سمت ریاســـت مشترك بانیدر مایر داشت . چون در مقاصد خود به پیروزی نرسید واپس به آلمان رفت و راپوری نوشت کـه متن آن در گوتن گن ۱۹۶۳ م طبـع شد.

وی در صفحات ۹۳ ـ ۹٤ این رپور اعضای وفد خود را چنین معرفی کرده: Dr. Becrer و لفتننت Rdeher آلمانی وکاظم بی ترکی ومهندره پرـ تاپ وبرکت الله هندی وشش نفرافریدی از عساکر انگلیسی که در جنگ بدست المانها افتاده بودند. دوتن افغان بنام عبدالرحمن وسبحان خان هم بمصارف خود درین وفـــد شرکت داشتند . (۱)

۳ـ ویگنر :

فرزند یك خانزاده آلمانی وکاپیتن مخابرهٔ بی سیم .

٤ ـ لواری :

بحیث سکرتر وان هنتنگ .

٥ ـ ووکا ت (هوخت)

سکر تروان هنتنگ .

٦ : نیدر مایر :

کاپیتن عسکر آلمانی و مرد نظا می فعال بود ، که نامش در تر جمهٔ اردوی ممسوخ بیانیهٔ شجاع الله سیندیری مئر آمده (تحریك ۲٦٥) ولی اصلا در آرشیف ملی آلمان (بون) ودیگرمنابع Niedermyer است . وی در سپتمبر ۱۹۱٤ م عضو هیئت عسکری ۲۳ نفری آلمان زیر ریاست و یلهلـم واسموس ـ Wassmuss در استانبول بقیادت روف بی ترك بود. که به وفد مهندره پرتاپ پیوست وخودرا متعهدا مور نظامی و تربیـــهٔ

---

(۱) لودویگ ادمیك : افغانستان ۲۲۳ طبع ۱۹٦۷م .

منصبداران جنگی در آسیایی میا نه‌میدانست ، در حالیکه همکاردیگرش هنتنگ برای ایجاد روابط سیا ســی‌با افغا نستا ن ساعی بود .

نیدر مایر در کابل مفرزهٔ کوچکی‌عسکری افغان را زیر تربیه نظامی قرار داد که از جمله قوماندان عبــد الحمید رئیس ارکان دورهٔ امانی‌بود، که در سنه ۱۳۰۳ ش در قضیهٔ بغاوت‌ملای لنگ در لوگر کشته شد .

۷ـ یوز باشی کاظم‌بی (ترك)

وی دگروال عسکر ترك واز هیئت‌منصبداران کار مند انور پاشا بود ، که تا عصر امانی در افغانستان مــاندودر جنوری ۱۹۱۹ م به بخاراوخیوا آمد.

چون در اپریل ۱۹۱۹ م هیئت فوق‌العاده سیار محمد ولی خان بمسکو فرستاده شد . کاظم بی‌هم درین‌گروه‌شامل بودوبعداز آن اورادرعشق‌آباد میبینیم که‌باجریدهٔ‌ترکی‌زبان« صدای‌مستمندان » Vioce of the poors همکاری دارد و خود را حکمران‌فعال‌آنجا ساخته‌است . در اکتوبر۱۹۱۹م به تشکیل جمعیت بخارای جوان د رکا گان همت گماشت ودر آن جنبش سیاسی سهم داشت و باافغانستا ن‌هم رابطهٔ خود را دوام میداد و بــه حکمران هرات می نوشت « که‌عنقر یب قوای پان اسلامی به ایران داخل گردیده و لشکریان انگلیس را ا زآنجا بیرون خواهد راند و در بارهٔ دوستان بلشویك بشما اطمینــــا ن‌شخصی میدهم که ایشان دوستــا ن صمیمی مسلما نا ن اند و بــــــرای‌امیر غازی امان الله طیاره وتوپ وبسا سامان جنگی را تهیه خواهند کرد .»(۱)

۸ ـ مولو ی برکت الله :

فرزند منشی قدرت الله بهو پالی، یکی از علمای جید هندوستـــــان،

---

(۱) آدمیك : افغانستان ۱۴۴ ،ازاسنادمحرمانه ۱۶۰ آرشیف ملی‌هند مورخ فبروری ۱۹۲۰ م .

که‌در توکیو پروفیسر زبان اردو وازمخالفان مبارز سر سخت بر یتا نیهٔ در هند بود . چون در سنه ۱۹۱٤م به‌اشـــا ر ه سفـــار ت بــــر ـ یتانیه او را در جاپان از کـــاربر طرف نمودند ، از آنجا به سان فرانسسکو رفت ودر جمعیت آزادی‌خواهان هند (غدر) شامل شد وبعد ازان به برلین آمد و عضو فعال پارتی‌ملی هند گردید . وی مقا لا ت‌دقیق دینی و تبلیغی جهاد را بفارسی به‌سراج‌الاخبار کابل ازجاپان‌میفرستاد (۱) ودر کابل بحیث عنصر فعال‌ملی‌آزاد یخواه هند شناخته شده بود . بنابرین با وفدالمانی از بر لین بـــه‌کابل فرستاد ه شد ودر ینجا با راجه مهندره پر تاپ و مو لانا عبید اللـــه‌سندهی ،هنگامه ضد بر یتا نو ی زاگرم ساخت و درجنودر بانیه(عسکر نجات هند) رتبهٔ معاون جنرال‌داشت ودر حکومت مو قتی آزاد هند ـ که‌درکابل ساخته شد ـ صدر اعظم بود (۲٤ جنوری ۱۹۱٦م) وچون دراوخر۱۹۱۷م کمیساریت خارجهٔ تر کستان شوروی به امیر حبیب‌الله‌خان پیغا م‌تحکیم روابط دوستانه داد، برکت‌الله بمعیت کاظم بی سابق الذکر به‌جمهوریت ترکستان شوروی برای مذاکره فرستاده شد .

در سنه ۱۹۱۹ م هنگامیکه بعدازاعلان استقلال افغا نستان ، محمد ـ ولی‌خان‌سفیرسیار فوق‌العاده‌امان‌الله‌خان به تاریخ ۷ اپریل همین سال از راه تاشکند بمسکو و دیگر ممالـــک‌اروپا فرستاده شد ، درین هیئت سیاسی ، برکت الله و کاظم بی هردوشرکت داشتند که‌در ۱۰ اکتـــو بر ۱۹۱۹م در مسکو با احترام وگر می‌پذیرائی شدند .

برکت الله از مسکو به آسیا ی‌میان روسیه‌شوروی برگشت‌وتحر ـ یکات ضد بریتا نو ی را دوام داد ورساله یی بر موضوع بلشوو یزم و اسلام نوشت ودر آن سو شلیزم مارکسیستی را یکنوع باز گشت بـــه

---

(۱) بنگرید : سراج الاخبـــار ،ص ٤ شماره ۲ سال ۳ یکم ذیقعده ۱۳۳۱ ق ۱۲ اکتوبر ۱۹۱۱ م

تصور بیت المال در اسلام خواند که‌خزانه ایست عمومی ومتعلق‌به‌تمام جامعه .

نویسندهٔ این سطور از عوا قب‌برکت الله بعد از ۱۹۲۰ م خبری ندارم . ولی باید گفت : این‌شخصیت‌پو یا و گویا و توانا عمری را درمبارزه با استعمار وامپریالیزم بر یتا نیا‌گذرانیده بود .



بهر صورت وفد مشترك در اواسط‌اکتوبر ۱۹۱۵ م در صیفیهٔ پغمان ، بحضور امیر پذیرفته و مذا کره آغازشد . و فد کوشش داشت که امیر را به اعلان جهاد بر خلاف انگلیس‌وطرفداری از متحدین آلمان وادارد و در مکتوبی‌که از انور پاشا آ و رده‌بودند ، چهار مطلب درج بود :

اول : چون سلطان عثمانی جهادرا اعلان داشته ، باید امیر هم چنین نما ید .

دوم : آیا امیر گذشتن عسا کرترکیهٔ عثمانی را از خاك‌افغا نستان بسوی هند اجازت مید هد ؟

سوم : باید افغا نستان روابطخودرا با انگلیس قطع نما ید .

چهارم : امیر باید تمام ملا ها ی‌متنفذ و بارسو خ را به اعلان جهاد بگمارد .

اما امیردرجواب این مسایل‌به‌وفدمذکور گفت: مردم‌افغانستان‌مسلمانان عقیده را سخنند ، و لی‌وسایل جنگی ندارند وبنابرین‌همواره فقط به دفاع ازمملکت خود آماده‌اند.

وفد به‌امیر وعدهٔ هر گونه امد ادنظامی واسلحه و دوازده صد هزار پوند تقاوی داد.ولی امیرجواب قاطع‌نداد و مسئله را به مجلس مشورهٔ خودوا گذاشت .

درینوقت درباریان امیر دو دسته‌بودند :

یکی طرفداران‌جنگ‌که در آن‌برادرامیر سردار نصرالله و دو فرزندش عنایت الله و امان الله شامل بودند‌که‌از محمود طرزی ، خسر شهزادگان

و عنصر مهم پیشوای روشنفکرا ن ،وحلقه های دینی و طرفداران تر ك واکثر یت قبایل افغان حمایت میشدند. دسته دوم طرفداران انگلیس که گرد عبدالقدوس خان اعتمادالدوله فراهم می آمدند ودرآن حامیان بی بی حلیمه (مادراندر امیر، که خواب امارت پسرخود محمد عمر خان را می دید) و دسته های سوداگران معامله دار باهندستان وبرخی از نظامیان وبیو- رو کراتان شا مل بودند . ولی امیرمیخواست با این دسته ، بازی سیا- سی را با احتیاط انجام دهد و طرفداران انگلیس را حما یت نماید ،در حالیکه انتظار عمومي چنین بود ، که امیر باوفد خارجی بسازد و جهــاد را اعلان کند .

درینوقت به حافظه سیف الله خا ن نمایندهٔ سیاسی دولت هندبریتانو ی از طرف مردم اخطار های مخفی داددمی شد ، که مقر نما یندگی او مورد هجوم مردم قرار میگیرد ،تاعملیا ت جنگی با بریتانیه صورت گیــــرد (مراسلهٔ ماه جون ۱۹۱٦ حافظ مذکور)

ناگفته نماند که پیشس ازسپتمبر ۱۹۱۵ م هنگامیکه وفد آلمانی درراه هزاره جات بین هرات و کابل بود وایسرای هند مکتو بی بامضای امپرا- تور بریتانیهٔ ،بنام امیر حبیب الله فرستاد واو را به اطاعت بریتا نیه و حفظ بیطرفی فراخواند وتقاوی ماهانهٔ او را از یکنیم لك بدو لك حق السکوت افزونی داد.

امیر در بین تمایل عمومی جهادبه دسته های مختلف درباری و خواهشس های وفد المانی مانند بازیگر ماهــردست بعمل می یازید . از یکطــرف مهمانان آلمانی وترکی و هندی رابه مذاکرات مستقیم وغیرمستقیم مشغول

میداشت و به ترتیب یك معاهده دهماده (۱) بین افغانستان و آلمان و و متحد ین و نزدیك میشد ،ولی از سوی دیگر روزیکه باید فردای آن معاهده امضاشودبتاریخ ۲۵جنوری۱۹۱۶م حافظ سیف‌الله نماینده برتانیا رااحضار کرد ودر یك مصاحبهٔ خصوصی او را به ادامهٔ سیاست بیطرفی اطمینان داد وگفت: که علاوه بریندردربارعمومی دوام این سیاست را اعلان خواهد کرد . ولی سخنان وی برای تسکین احساسات عامه خواهد بود و دولت بریتانیا نباید از کلامش مشوش گردد . واین در بار موعود بتاریخ ۲۹جنوری چهارروز بعد تشکیل شد و چون امیر دوام بی طرفی را اعلان داشت ، مردم کابل وقبایل که منتظر اعلان جهاد بودند ،

---

(۱) قراریکه در روز نامچهٔ مخفف نویسی Seiler محفوظ در اندیا آفس (لندن) آمده، این مسودهٔ معاهده ده ماده داشت ، که در مقدمهٔ آن تحکیم دوستی بین آلمان وافغانستان و حکمداران طرفین و متحدین دیگر آلمان و برسمیت شناختن استقلال افغانستان مذکور بود وباید طرف افغانستان به تجهیز قوای عسکری و تنظیم اساسی آن بپردازد و روابط سیاسی را با مردم پارس، هند و ترکستان روسی ایجاد کند وآلمان یکصد هزار تفنگ عصری و سه صد توب و دیگر تجهیزات عسکری را باده ملیون پوند سترلنگ به افغانستان میدهد و همچنین آلمان راه خودرا به مملکت پارس میکشاید تا ازین راه به افغانستان کمك رسانیده بتواند .

بین طرفین روابط سیاسی برقرارو هنتنگ بحیث نمایندهٔ آلمان در افغانستان شناخته می شود و نمایندهٔ افغان به پارس فرستاده می شود، تا در آنجا بانمایندگان سیاسی دول متحد آلمان (قوای مرکزی) مذاکره نماید . در بارهٔ افتتاح سفارت خانه و قونسلگری آلمان در کابل عنقریب مفاهمه لازمه صورت خواهد گرفت(ادمیك: افغانستان ۹٤)

عموماً رنجیده‌ندووفد مشترك‌آلمان_ترك _هندیان ناکام شد و بنا برین اروپائیان اعضای وفد در ماه مئـــی۱۹۱۶م عزم کردند تا کابل را پدرود گویند .

قرار اسناد یکه در آرشیف ملـی‌موجود است : سردار نصرالله می‌کوشید تا آنها نروند وو عده میدادکه‌قبایل سرحدی را بر خلاف میل امیر، برای جنگ با بریتانیا آماده خواهدساخت . ولی اعضای هیئت بدین‌وعده اعتباری‌ندادندونیدرمایر ازراه‌آسیای‌مرکزی روسیه خودرا به‌تهران‌وکرمانشا هان رسانید و درین راه ا فرقه بهائی کمك دید. ولی‌هنتنگ‌از راه چین وامریکا به جرمنی بازگشت.در حالیکه اعضای دیگر وفد درهرا ت تا وقتی باقی ماندند ،که انقـــلاب‌اکتوبر ۱۹۱۷ م شوروی ، راهـــی برای کار کنان مخالف بر یتـــا نیامساعد میساخت . (۱)

بچنین عملیات ماهرانه سیاسی ،امیر خود را از خواهشهای مشترك آلمان و ترك رها نید و بتاریخ۶ سپتمبر ۱۹۱۶ م سیف الله خـــا ن نمایندهٔ بر یتانیا راباز دفعتاًاحضارکرد و تنها با او نشست و اغراض ومقاصد و فدرا نا پسندیده خواندوگفت که آنها با یأس ازکابل‌برآمده واز مرز کشور ما گذشته با شند .فقط سه نفر کاظم بی و برکت اللهو مهندره پر تاپ در کابل باقی مانده‌اند ، که موجب نگرانی اوست .چون اینها مهمان اند او نمیداندکه چگونه‌از چنگ آنها خود را رهایی دهد ؟ ولی خود ایشان هم عزم دارند، تـــاعنقریب از اینجا برایند .

امیر اطمینان‌داد، که‌بر بیطرفی‌ووعده‌های‌دوستی‌ووابستگی خودبابریتانیا استوار است و دو نفر بنا م خیر الدین واحمد که قبا یل تیراه را در مقابل انگلیس بر می انگیزا نندنما یندگا ن ترکیه نیستند . شخصـــ اول در مکتب حربیهٔ کابل استاد بود،چون طلبه را به سیاست میکشانید بر طر ف گردید ونفر دو م آشپـــزمطبخ شاهی بود، که بنابر نا اهـــلی رانده شد .

---

(۱) ادمیك : افغانستان ۲۲۵

هر دو بدو ن اطلاع واجازۀ امیر به‌تیراه گریخته اند واز هیچ طر فی نما-
یندگی واختیار ی ندارند وبا ید که‌نمایندۀ بریتانیا بدو لت خود ، از ین
طرف اطمینان کامل دهد . (۱)

سوم : تاسیس حکو مت مو قتـی آزاد درکابل :

طوریکه گفته شد راجه مهنـــدره‌پرتاپ ومولو ی عبید الله سند هـی
قبلا مقد ما ت مفا همه بار جا ل‌افغانی‌را به وسیله حاجی‌عبدالر ازق چیده
وسر دار نصر الله نا ئب السلطـنه‌را راضی ساخته بو دند که تشکیـل
یك حکو مت موقتی هند را در کا بـل اعلان دارند . چون بر کت الله با وفد
المانی به کابل آمد ،قراریکه‌عبدالباری‌ولد مولوی غلام جیلانی (یکی از طلبۀ
مهاجر هند ی گرفتار شده درایران) به حیث گواه سلطانی به پو لیس‌هند
بیان داده ، سرکرد گا ن گروه‌هندی‌وکاظم بی به اجازت نائب السطنـه
در خانه‌حاجی عبدالرازق فراهم‌آمدندتازمینۀ تاسیس حکو مت آزاد هندرا
آماده سازند ودر ابتدا در نظر بودکه‌این حکو مت به صدار ت یـــکی از
شهزادگان خاندان شاهی کابل تشکیل‌گردد، ولی بعداًبرین متفق شدندکه
صدر حکو مت راجه مهندره پر تا پ‌ووزیر اعظم او مولو ی بر کت الله و
وزیر هند (داخله) مولو ی عبیـدالله‌سند هی باشد (۲) واین حکو مـت
آزاد ازمقر آزادی خواهان(باغ‌با بـر کابل) اعلان گردید (سپتمبر ۱۹۱٦م).

---

(۱) تحریك ۱۱۸

(۲) طوریکه گفته شد و ی یکی ازهمراها ن شیخ‌الهند بود ، کـــه در
کودکی بنام بوتا سنگه شهر ت‌داشت‌وچون مسلمان شد عبیدالله نا مـیده
شد ودر دیو بند علوم اسلا می‌خواندودر اکتوبر ۱۹۱۵م به کابل رســید
که‌از سرا ن مبارزا ن ملی بشما رمی‌رفت . این شخصیت فعال وسرسخت
انقلابی از شار حان دانای فلسفـه‌شاه و لی الله دهلو ی و عالم متبحـر
علوم اسلامی ومرد پویا و کــوشا ءفکور آزاد مشر بی بود که‌علاوه‌بر*

اطلاعیکه در ین باره از طرف دفترامور خارجهٔ ویسرای هندبه تاریخ ۱۵ سپتمبر ۱۹۱٦م ضبط شده و دردنیای سیاست بنام (قضیه مکاتیب ابریشمین)شهرت دارد چنین‌است :که عبیدالله سندهی خطوطی را بر دستمالهای ابریشمین‌مینوشت که‌ظاهراً دیده نمیشد ، ولی‌مکتوب‌الیه میتوانست بعداز انجام یك عمـــل کیمیاوی آنرا بخواند. این‌نامه‌ها به وسیله عبدالحق جاسوس گماشته‌خان بهادر رب نواز خان ملتانی که‌دو پسرش الله نواز وشاه نواز درگروه‌طلبهٔ مهاجر هندی در کابل جاز ده بودند ، به لاهور آورده شد وبوسیلهٔ‌خان بهادر مذکور ، بدست حکومت هند رسید ومسئله فاش گردید .

درین نامه‌های ابریشمین که‌مولوی عبیدالله سندهی از کابل نوشته

---

*سیرت آزادی خواهی وکار نامه‌های‌سیاسی وعضویت در ارکان‌حکومت موقتي هند وتاسیس جماعت خدامخلق (جنودالله) آثار بر گزیده بزبان اردو وعربی تالیف کرده ، که از آن‌جمله کتاب التمهید (عربی)وتحریك سیاسي شاه‌ولی الله بزبان اردو وهفت سال درکابل (اردو) است .وی تا اوایل عصر اماني هفت سال درکابل ماند وازان شاه اجازهٔ تاسیس یك درسگاه هندی گرفت که بمداخلهٔ‌سفارت بریتانیا افتتاح نشد و در سنه ۱۹۲۳م از راه تاشکند به ماسکوواستانبول رفت وبا انقلابیون‌شوروی ولینن ملاقاتها کرد وتجارب انقلابی‌اندوخت ودر ترکیه مصطفی کمال‌را دید واز آنجا به مکه معظمه اقامـت‌گزید ودست به تالیف وتحریرافکار دینی وانقلابی خود برد .

چون هند آزاد گردید ودر ســــنه۱۹٤۹م زمینهٔ عودتش میسر شـــد به هند باز گشت وبنام ((هندساگراکادیمی))موسسه علمی را تاسیـــس کرد وآخرین ایام عمرش رادر نشروتبلیغ وتفسیر فلسفه شاه ولی‌الله گذرانید ودر قصبهٔ امروت شکارپورسند نزدیك مرقد مـــولانا تاج محمود سندهی میزیست تا که درآنجا وفات ودفن شد .

گفته میشود که وفدالمانی در کابل بااحترام پذیرفته شد، ولی در مذاکرات خود به جایی نرسید. زیرافغانستان خواست که عساکرترکی باافسران واسلحه وامداد نقدی به مدد افغانستان بیایند و متحدیتش درجنگ، تضمین حفاظت وسالمیت این مملکت را بنمایند. آنگاه افغانستان در جهاد بر علیه انگلیس قیام خواهد کرد. ولی چون این شروط رادولت عثمانی نپذیرفت، بنابرین وفدالمانی ناکام ماند.

دولت موقتی آزاد هند، که اعضای آن در باغ بابر کابل نشسته بودند با قدامات ذیل دست زد:

اول: ارسال هیئت سفارت به روسیه تزاری وخواهش جلب سفیر از آنجا بکابل (۱)

دوم: ارسال سفارتی به هندوستان (که کامیاب نیست).

سوم: ارسال سفارتی از راه پارس به استانبول وبرلین. (۲)

---

(۱) در آخر اطلاعیه ۱۵ سپتمبر ۱۹۱٦م دفتر امور خارجه هندگوید: که دکتر مهترا داس بنام شمشیرسنگه وهم خوشی محمد وعبدالقا در از طلبهٔ لاهور، جز وهیئتی بودند، که در مارچ ۱۹۱٦ به تاشکند رفته و در می همین سال به کابل وا پس آمدند. (تحریک ۱۱۷)

(۲) برای این مقصد دو تن ازطلبهٔ مهاجر لاهور، عبدالباری پسر غلام جیلانی وشجاع الله پسرحبیب‌الله لاهوری از طرف مولاناعبیدالله سندهی از کابل فرستاده شدند تاازراه ایران به ترکیه بروند. ولی درماه اگست ۱۹۱٦م در محمود آباد ایران بدست لشکریان ایران گرفتار و به گارد روسی تسلیم کرده شدند، تاکه در تربت جام هردو رابه‌مامورین انگلیسی سپردند واز آنجا ایشانرابه هند بردند تاکه به حیث گواه سلطانی، تمام معلومات فعالیت‌های حکومت آزاد هندرا به حکومت انگلیسی سپردند که تفصیل آن درکتاب تحریك شیخ الهند آمده‌است.

چهارم : ارسال سفارتی به چین وجاپان . (۱)

پنجم : به هندوستان وبرلین مکرراً هیئت دیگر سفارت فرستاده میشود . (۲)

ششم : حکومت موقتی هند، بنام جنود ربانیه (لشکر نجات مسلم سالویشن آرمی) تشکلی رادر مدینه، استانبول ، تهران وکابل ، بروی کاغذ بوجود آورد ، که تمام عالم اسلام رااز هند تا مصر واستانبول دربر میگرفت ومربیان آن خلیفه مسلمین واحمدشاه قاجار ایران وامیر حبیب الله خان بوده‌اند ، که مردان کار وسالاران آن مشتمل بر رجال تمام اسلام، بشمول رجال مبارز قبایل افغانی قرار داده‌شده بودند و شرح تمام این ماجرای غیّر عملی درمکتوب‌های ابریشمین مولوی عبید الله سندهی (که‌بدست جواسیس انگلیس افتاد) آمده است. (۳)

---

(۱) در ین هیئت متهرا سنگه وشیخ عبدالقادر باخطوط مهندره‌پر تاپ وبرکت الله ، عنوانی دکترسن یات سین (چین) و میکادو شهنشاه جاپان ،در ماه جولایی ۱۹۱٦م از راه ترکستان روسی سفر کردند . ولی در آنجا بدست حکام تزاری گرفتار ودر مشهد به‌جنرال کونسل بریتانیا سپرده وبه لاهور آورده شدند ودر یك محكمهٔ خصوصی عسکری متهرا سنگه محکوم ودر ۲۱مارچ ۱۹۱۷م اعدام شد (تحریك ۳٤۲ .

(۲) تحریك ۱۱٦ .

(۳) ترجمه اردوی این نامه‌های ابریشمین در کتاب تحریك ،ازروی اسناد اند یا آفس طبع شده است وعبدالحق آورنده این نامه ها ،اصلاً جیون داس ولد لور ندارام ساکن جنجیال ضلع شاهپور پنجاب بود، که‌درسنه ۱۹۱۲ م مسلمان شد ومدتی درخانهٔ خان بهادر رب نواز خان ملتان معلم دو پسرش بود ودرفبروری ۱۹۱۵ به همراهی الله نواز وشاه نواز پسران خان بهادر مذکوربکابل رفت ودرجولای ۱۹۱٦م نامه های*

ولی تما م این تر تیبا ت بر روی کاغذ ماند و جنبۀ عملی ندا شت و بنابر ین رجا ل انگلیسی در هندآنرامضحکه یی بیش نمی شمرده اند .

اماز طر ف شر ق :

جریان دیگر سیا سی که افکـــا رمردم* پشتو ن راتکا ن میداد وبیداری سیاسی رابار می آورد وبر مـــرد م افغا نستان نیز تاثیر عمیق میکرد همانا حرکا ت آزاد یخواها ن هند واحزا ب سیاسی آن سر زمین بود ، که در اوایل قرن بیستم با نـشاط فراوا ن درسرتا سر هند به آن دست زده بودند ، همواره میخوا ســتندکه از نیرو ی مرد م سر حد شما لی غربی هند وقبایل نیمه آزاد نیز کاربگیرند وچنا نچه گفته شد ، مرد م آزادیخواه این سر زمین از اوا یـل قر ن بیستم بااحزا ب سیا سی ودینی هند آشنا شدند وجا ی تعجب است که در اواخر عهد بریتا نو ی ، هنگامیکه هیئت ارسالی دولت بریتانیـه برای سرو ی و مطالعه او ضـــا ع سیاسی هند می آمدند در یا فتند که بیداری سیاسی وفعا لیت منظم آزادی خواهی ، در صو بۀ شما ل غر بـــی از تما م ولایا ت دیگر هند (حـــتی بمبئی هم) افزونتر است (ر جـــو ع به راپور کر پس ، ســـا ل ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶م) .

حزب الله :

او لین حر کت سیاسی واصلاحی که مطلع بیدار ی سیاسی مرد م پشتون سرزمین محکو م بریتانیا ست ، ازطر ف فضل واحد مشهور به حا جی صا حب تر نگز یی وهمکار ش مولوی عبدالعزیز اتمانز یی (متو فا ۱۹۳۴م) بوجود آمد .

---

*ابریشمین رااز عبیدالله سندهی بنام شیخ عبدالرحیم سندهی گرفت که آنرا در عربستا ن به مو لانـــا محمود الحسن برسانند. ولی عبدالحق آنرا در لاهور به خان بهادر دادتا به حکو مت هند رسید .
گویا این شخص وپسرا ن خا ن بهادر برای اینکار به کابل هجر ت (!) کرده بودند وعبدالحق در پاداش خد متش در پولیس راه آهن پنجا ب مقررگردید (تحریك ۳۰۲)

وجمعیتی که مرامهای اصلاحـــی وسیاسی داشت بنا م حز ب اللهسا ـ
خته شد ، که مو لانا سیف الر حمن الکوزا یی (متوفا در دوا بهٔ چارسده
بعمر ۱۱۰ سالگی روز شنبه ۷جمادی الاولی ۱۳٦۹ق) ومولوی فضل ربـی
(متو فا در لـو گر کابل حدود ۱۲۳۵ش) و فضل محمود مخفی (متو فا ـ
۱۹٤۷م) شنا عز مشهور پشتـــو ازپیشوایا ن این حزب بودند .

حزب الله دو مرام مهم داشـت :یکی اصلاح اجتما عی و مبارزه بارسوم وعادات مضر .

دوم کوشش برا ی تحصیل آزادی وتعمیم جهاد بر ضد استعما رانگلیس که دران وقت خانزادهٔ جوان اتمانزیی چار سده جنا ب خا ن عبدالغفا رخا ن ولد بهرا م خا ن نیز درین راه مـــی کوشید وچو ن در آغاز جنگ جها نی او ل ۱۹۱٤م امر گرفتار ی حا جی ترنگز یی صادر شد ، وی مر کـــز حزب خودرا به سرحد آزادسور کمرباجور انتقا ل داد وقر یه غاز ی آباد رابنا نهاد ، که آرامگاه حا جی هـم در انجاست .

طوریکه گفتیم حا جی با حز ب الله خود مصدر مبارزه های طو لانی برضد استعما ر انگلیس در سر حد بود ورفقای خو ن گر م مبارزی دا شت ، که از آن جمله میرسید جا ن مشهوربه بابری ملادر شبقدر شمال پشاور در ۱۹۱۱م بالشکر یان انگلیس درآویخته بود (متوفادر چار منگـــک ۱۳٤۲ق) و ملا احمد جا ن مشهوربه ملاصاحب سنداکی درچکدره وملهکند بـا انگلیس جهاد کرد (۱۹۱٤ م) ویکسا ل بعد در ۱۹۱۵ م نیز قبا یـل وزیرستا ن باقوا ی استعما ر دسـت به جهاد بردند وقبایل مو مندبقیاد ت حاجی تر نگز یی بر مقر عســـکر ی انگلیس در شبقدر شبخو نها زدند واین آویز شها ی قبایل در ۱۹۱۸ ۱۹۱۹م هم دوا م داشت ، ما نـــند جنگهای مغول کوت، تانك، اپوزی، توچی ، کسیبی غر ، کاور، مانجی گری ژژی، درابن، ترکـــی، قلعه دوه وغیره ، که تما م این حر کا ت رستا ـ خیز آسا درشر ق مملکت ما ، مرد م رابیدار میساخت ودر عوا م رو حیه

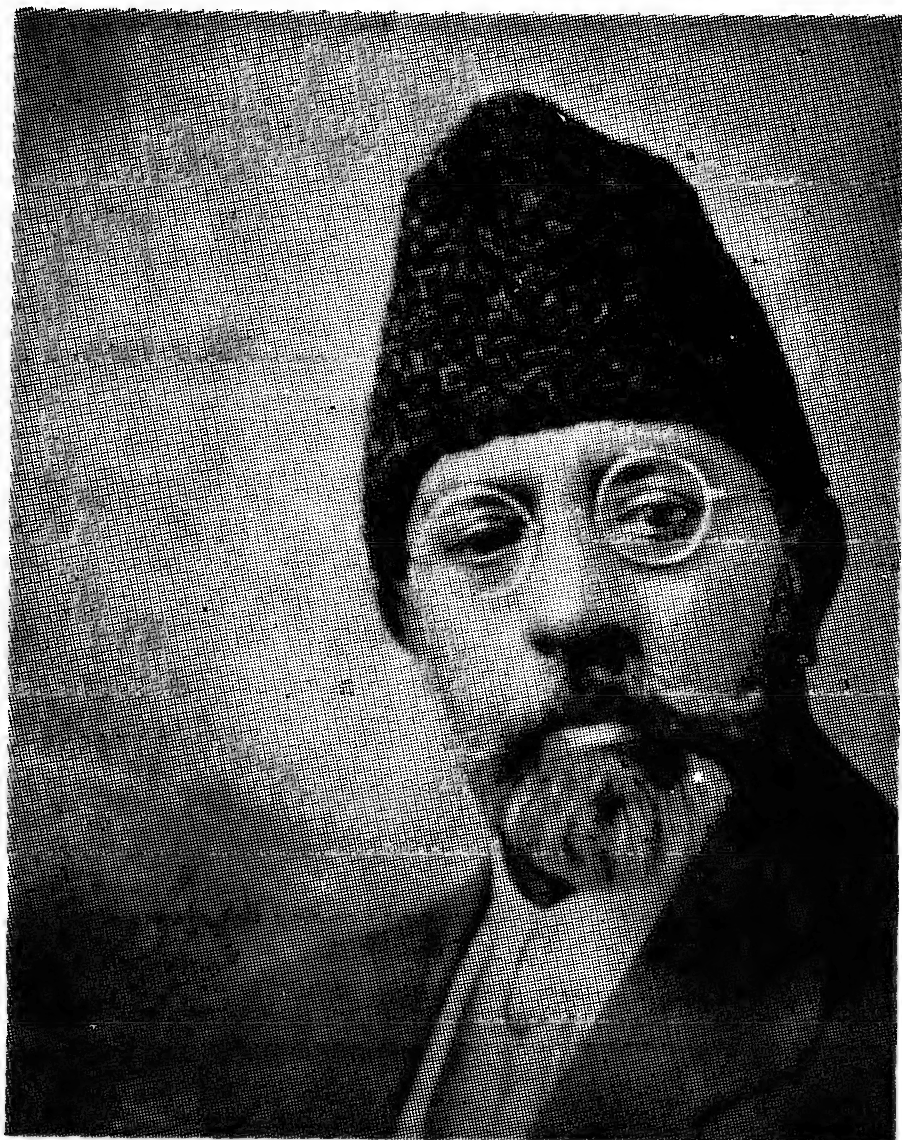
آزادی رانیرو می بخشید ، در حالیکه‌جنگ استقلال افغانستا ن نیز بـــا پیروز ی سپر ی شده و مرد م افغا نستا ن راهم بیدار ساخته ومشرو- طیت دو م به ثمر رسیده بود .

اوضا ع شما لی‌و غربی مملکـــت :

جنگ بزرگ او ل جها نی که‌درآگست ۱۹۱٤ مشتعل شده بود تا ۱۱ نو مبر ۱۹۱۸ م مد ت چهار سا ل‌دوام‌کردو اوضا ع سیاسی واجتماعی‌برخی ازممالك و ملل را تغییر داد . در حا لیکه در جوار افغانستا ن شر قا یك رستاخیز ملي مرد م آزادي طلـــب‌هند وقبایل سرحد ی ـ طـور یکه اشاره رفت ـ قایم بود .

درشما ل نیز در کشور پهنا و رروسیه تزار ی ، کار گرا ن رو س قیا م عظیمی نمودند و نخستین با رایدیا لوژی سوشلز م را به مر حله عمل رسانیده وبا انقلاب کبیراکتوبرحزب کمونست (بالشویك) دو لـت استبدادی تزار ی راسرنگو ن ساخته‌زما م دولت جدید روسیه شورو ی‌را در دست گرفت (۷ نو مبر ۱۹۱۷ م)ودرسا ل ۱۹۱۸م کمیسار امورخارجه ترکستا ن شوروی به امیر حبیب‌الله‌پیغا م داد، تابا همدیگر روا بط دو ـ ستانه را استوار سازند .

ناگفته نماند که بین دو لت‌روسیه‌تزار ی وبریتا نیه در ۱۹۰۷م قرار دادی امضا ء شده‌بود ، که در ما دهٔاو ل آن افغانستا ن ،خار ج منطقـــه نفوذ روسیه شمرده شده و در مادهٔچهار م اصل مساوا ت را در امـو ر تجار تی بریتانیه وروسیه در افغا نستا ن پذیرفته بودند وبنا بر یـــن در دهه عشره او ل ودو م قر ن‌بیستم‌افغا نستان ومخصو صاً هـــرات‌و قندهار وکابل گذرگاهها ی تجار تی‌روس وایرا ن با هندوستان بوده اند وداد وستد امـــوا ل تجار تـــــی‌ورفت وآمد مردم به بخارا وتا شکند و مشهد وپشاور و کرا چی و بمبئی‌فراوا ن بود . در حالیکه جنبشـــ مشروطیت درایران قاجار ی بــاو ج‌خود رسیده و منجر بصدور فر ما ن



علامه محمود طرزی پدرژورنالیزم افغانستان

مظفرالدین شاه قا جا ر(۱۹۰۷م) راجع به قانون اساسی و کشا یش مجلس شورای ملی شده بود .

تمام این او ضا ع از عوامل محرکه‌علم خا موشی شعله مشروطه‌خواهی در افغانستا ن بود ودر روشنفکرا ن‌این سر زمین در ك وسنجش سیاسی وبینش عینی نشو ونما میکرد .

باقسا وتیکه در صفـر ۱۳۲۷ ق‌نهضت اول مشروطه در کابل سر-کو ب شد ، باز هم او ضا ع‌سیاسی‌و بیدار ی ملی در سه سمت افغا - نستا ن ،و هم باز تابی از عوا مـــل‌محر که داخلی جامعه افغا نی نمـــی گذاشت که‌این شعله به کلی خامو ش‌گردد وبنا برین می بینیم که مشرو-طیت خوا هی دو م با رو حیه انقلابی‌متکا ملتر ی دربین جوانا ن روشن - فکر افغانستا ن نشو و نما یا فت ومنجر به تغییر او ضا ع اجتما عی و باز ستانی استقلال افغا نســـــتا ن‌گردید .



(۳)

محمود طرزی وسراج الاخبار

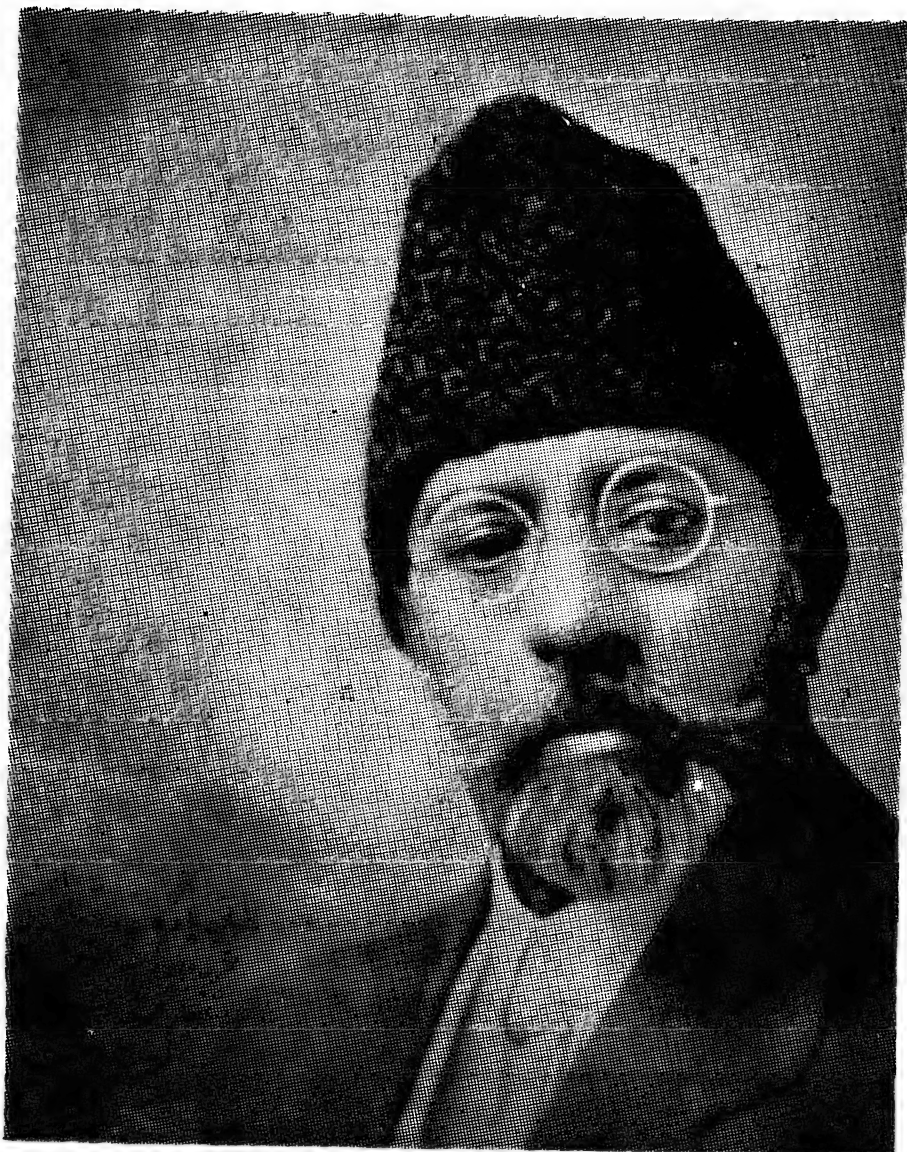
بعد از قتل وتاراج صفر ۱۳۲۷ق که امیر ودربار یانش بر مشروطه خواهان روا داشتند، ظاهراً از ترس حاکمان ستمگر ومنابع جاسوسی داخلی وانگلیسی ، این صدا خاموش ماند ، ولی :

زین قصه هفت گنبد افلاك پرصداست
کوته نظر نگر، که سخن مختصر گرفت !

جامعه های مظلوم استبداد زده، خاصیت آب روان دارند ، اگر مانعی پیش روی نداشته باشند ، جریان طبیعی خودرا ادامه میدهند . ولی اگرسدی رادر مقابل آن ایجاد کنند، موقتاً بیحرکت مانده وروی همدیگر متراکم میشوند وبافشار و نیروی فوق العاده ، موانع را از پیش خود بر میدارند .

سر پنجۀ استعمار ، گلوی سراج الاخبار اول رادر ۱۳۲۳ق فرا گرفت وجز یك شماره بیشتر نشر نشد .ولی شش سال بعد امیر به تقاضای عصر واجبار محیط سر فرو آورد ودر سنه ۱۳۲۹ق باز اجازۀ نشر همان جریده رابه محمود طرزی داد ، که منبع بیداری سیاسی و زمینۀ پرورش تخم مشروطه خواهی- بلکه آزادی خواهی- گردید .

این حرکت میمون که در سنه ۱۳۲۷ق اختناق یافته بود ، دوسال بعد با نشر مجدد سراج الاخبار ونفس مسیحایی یك افغان مخلص



علامه محمود طرزی پدر ژورنالیزم افغانستان

ووطندوست دانشمند ونو یسنـــــده نیرومند محمود طرزی پس زنده وپویا گردید واین مرد عا قل و مد بـــربدو ن ایجاد هیا هو وتر سانید ندر بار حقا به جا ی مولو ی محمدسرورواصف (علیه الر حمه) نشســـت ونخل مشرو طه خوا هی را به ثمــررسانید .

محمود طرزی کی بود ؟

در دهه ی نخستین قـــر ن ۱۹ م امپرا تور ی احمد شاه ابدا لی ـ که بین اخلاف او اختلاف شدید ی رو ی داده بود ـ از هم پاشید وسر دارا ن بارکز یی (پسرا ن سر دار پا ینـده خان محمد زایی) به مو جب عهد نامهٔ ربیع الثانی ۱۲۴۲ ق ۱۸۲۶ م کـــه اصل آن در آرشیف ملی کابل موجود است سر زمین های باقی ماندهٔ امپراتوری درانی را مانند ما ل مورو ثـی شخصی ، ترکه و تقسیم کردند ، که ولایت قند هار وسیع از شاه جو ی تافراه وشکار پور به پنج برادر (ازبطن مادر غلجی ایدوخیل هوتك) تعلـــق گرفت : پردل خان ، شیردل خا ن ، کهندل خان ، رحمد ل خا ن ، مهردل خان متخلص به مشرقی .

رحمد ل خان که در سنه ۱۲۷۵ ق در ایرا ن مرد و در نجف اشـــر ف دفن شد ، پسر ی بنا م غلام محمد خان داشت که شاعر صا حبدیوان درسبك هند وکاتب هنر مند متخلص به طرزی بود (متولد قند هار ۱۲۴۵ ق ومتوفا در دمشق جمعه ۱۵ شعبا ن ۱۳۱۸ ق) این سردار خوش ذوق صو فی مشرب هنر دوست قند هاری ، در رقا بتی که بر امار ت افغانستا ن بین دوعمزاده سردار محمد ایوب خان فاتح میو نـدوسردار عبدالرحمن خان خوا ستـه وگماشته لیپل گریفن (نمایندهٔ انگلیس) روی داده بود، متمایل به شخصـــی سر دار ایو ب خا ن (عنصر مخا لـف استعمار انگلیس) بود ، و چو ن سر- دار عبدالرحمن خان به امارت برداشته شد جنوری ۱۸۸۰م) جواسیس امیر اطلاع دادند ، که در محفلی یکتن هراتی با سردار غلام محمـــد خا ن طرزی نشسته و میگفتند : اینـــك سر دار محمد ایو ب خان ـ که بعداز

جنگ پیر پایمال قند هار وشکست در مقابل لشکر انگلیس با یرانرفته بود ـ فاتحانه پس می آید .

گویند : امیر پس از گرفتن این اطلاع، امر به مصادره اموال و تبعید طرزی به هند داد و آن هراتی دیگر رادر غل وزنجیر کشیده بردند ودر سرحدات غوریان هرات بر درختان سر به فلك کشیدهٔ ناجوی آنجا قفس محکم بساختند و آن مظلوم را دران قفس انداختند تا استخوانش در آن پوسید وبه قول امیر «تا ببینند که چگونه موکب سردار ایوب خان از ایران باز میگردد !!» (۱)

گویند که سردار طرزی را ازمرزهای قندهار به اسوء حال با ۳۶ تن از افراد خانواده اش به کویته وکرچی فراری ساختند (جنوری ۱۸۸۱ م ۱۲۹۹ق).

در میان این کاروان فرار یا ناجباری از وطن ، فرزند ۱۶ساله سردار غلام محمد خان بنام محمودهم بود ، که روز اول ربیع الثانی ۱۲۸۲ق اول سنبله ۱۲٤٤ش ۲۳ اگست ۱۸٦٥م در جوار مرقد سلطان محمود در غزنه تولد یافته وبدین مناسبت اورا «محمود» نام گذاشته بودند .

محمود جوان ۱۷ ساله با سواد ودارای ذوق ادبی ، همراه پدر وخانده انش از سنه ۱۸۸۲ تا ۱۸۸٥ م وعمر ۲۰ سالگی خوددر کراچي زندگی کرد و زبان اردو آموخت . ولـــی پدر ش باوجودیکه دولت هند بریتانوی معاش میداد ـ نخواست دردارحرب زندگی کند . بنابرین درتابستان همین سال به وسیلهٔ کشتی بحری باپسرش محمود و خانوادهٔ خودبغداد رفت و در ینجا محمود جوان زبـــان ترکی رانیز آموخت وچون در ۱۳۰٤ق ۱۸۸٦م به دمشق رفت، در آنجـــا عربی را هم کاملا فرا گرفت وتاسال ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ ق که ایام عمر ش ۳٥ سال بود و اندکی فرانسوی راهم

---

(۱) مهدی فرخ : تاریخ سیاسی ۳٥۱



نخستین شمارهٔ «سراج الاخبار افغانیه» که‌در سال ۱۲۹۰ هـ،ش بمدیریت علامه محمود طرزی نشر گردیده

آموخته ، مطالعات وسیع خودرا د رادبیات و حقوق و سیاست و اجتماعیات و مبادی علوم طبیعی ادامه‌دادو نویسنده و مترجم و سیاست‌مدار مدبر و شاعر وطن خوا هی بر آمد وبسا کتب‌به زبان دری تالیف‌یا ترجمه کرد و به بلاد مملکت وسیع عثمانی‌و عربی سفر ها نمود و با رجال با ثقافت ترکیه و عرب محشور گشت .

سردار غلام محمد خان طــرز ی‌در ۷ دسمبر ۱۹۰۰ م ۱۳۱۸ شس در دمشق شام در غربت وطن چشـــم‌از جهان بست ودر آنجا بخاک‌سپرده شد . محمود طرزی ۳۵ ساله از همین‌هنگام در صدد عودت بوطن افتا د و در فبروری ۱۹۰۲ م ۱۲۸۰ شس درحالیکه امیر عبدالرحمن خان‌از جهان گذشته بود، به کابل آمد ونه مـاه‌سکونت گزید که در ینجا به « بیگ صاحب » شهر ت داشت .

چون امیر حبیب‌الله خان او را به‌باز گشت وطن دعوت‌کرد ، به دمشق رفت و با تمام عایلهٔ پدری بعد ازتبعید ۲۳ ساله در سال ۱۹۰۵ م به کابل بر گشت ودر خانهٔ ملا عمو ی‌توخی ده افغا نان (مقابل شار والـی کنونی) سکونت کرد و از ین وقت‌است که‌این جوان دانشمند و پر کار و مدبر ، دست به خدمت وطن یازیدو علاوه بر نشر هشت سال سراج‌الاخبار افغانیه ، سی‌و یك کتـا ب‌ورسالهٔ منثور و منظوم بزبان د ر ی تالیف یا ترجمه کرد ، که تنها یك‌کتاب تاریخ محاربهٔ روس و جاپان او درچهارجلد درحدود ۱۲۷۰صفحه‌حجم دارد (طبع کابل ۱۹۱۶ــ۱۷م).

زندگی محمود در عین خاموشی وخون سردی ، پر از شور و تـــلاش و تدبیر بود . وی کار میکرد ، پویاوجویا بود و با عقیده و ایمان کامل به « معالی و مفاخر افغانیت » برای‌وطن‌خود خدمات مهم و ارزنده انجام داد مثل :

۱ــتحکیم‌بنای‌ژور نالیزم‌وفکرجدیددرافغانستان ، که او را « پدر صحافت و تجدد » افغانستان می نامیم وایــن‌کار از ۱۵شوال ۱۳۲۹ق (۱۶میزان ۱۲۹۰ شس ۱۹۱۱م)

که شماره اول سراج الاخبارافغانیه نشر گردید آغاز یافت و تاشماره(٦) سال هشتم مورخ ١٥ ربیع ١٣٣٧ ق٢٧ قوس ١٢٩٧ ش ١٩ دسمبر ١٩١٨ م دوام کرد .

٢ـ استوار ساختن سبك نثرنویسی دری و رواج تالیف و ترجمه وترتیب‌مطبعه مطابق‌اصول‌ومعاییرجدید عصر (١٣٢٩ ـ ١٣٣٧ ق).

٣ـ رهنمایی‌موثرجوانان مشروطه‌خواه دوم و توسیع فکر آزادی وتجدد خواهی . یعنی احیای مجدد تحریك‌سرکوب شدهٔ مشروطیت اول‌وپرورش جوانان فداکار مانند امان‌الله‌خان‌و عبدالرحمن لودین و عبدالهادی و امثال ایشان .

٤ ـ بعد از اعلان استقلال ١٩١٩ م‌وانتصاب او بحیث اولین وزیر خارجهٔ کابینهٔ امان الله خان ، تشکیل‌وزارت‌خارجه در قصرستوری کابل‌وریاست مذاکرات تحصیل استقلال (اپریل١٩٢٠ م در کوه مسوری هند و ١٩٢١ م در کابل) و بعد ازین‌تاسیس سفا ر تهای افغا نستا ن در لندن، پاریس و مراکز دیگر جهانی‌و رهنمایی سیاست خارجه به جا نشینان و شاگردان خود در وزارت‌خارجه .

٥ـ توجه وی به نهضت نسوان وگشایش مکاتب زنانه بو سیلهٔ دخترش ملکه ثریا ورفع نقاب‌ونشرجریدهٔ ارشاد النسوان کابل بوسیله اسما زوجهٔ محمود وروح افزا برادرزاده اش (اول حمل ١٣٠٠ش)

باین کار نامه های ارزشمند ،محمود در سنه ١٩٢٢ م وزیرمختار افغانستان در پاریس و در سنه١٩٢٤ م بار دوم وزیر خارجه بود و در سنه ١٩٢٧ م جهت علالت مزاج‌در اروپا به تداوی پر داخت و د ر جولای ١٩٢٨ م بکابل بازگشت وچون در برخی موارد با عمال حکومت امانی اختلاف داشت و سنش‌به ٦٠رسیده بود ، از مشاغل رسمی کناره گرفت .

محمود طرزی تا آخر دورهٔ امانی ،شخصیت محترم پاکدامن و رهنماباقی

ماند وچون ملکه ثریا زوجه امان الله خان دخترش بود و در بار امانی بر محور ضد انگلیسی میچرخید ، منابع پرو پاگندی بر یتانوی ، دست به تبلیغات زهر آگین بر ضد شاه و ملکه ودربارزده بودند ، که علت اصلی آن سیا ـ ست ضد انگلیسي امان الله خان ورفتنش به مسکو بود . بنا بر یـــن اغتشاشی را در خزان ۱۳۰۷ شـــ ۱۹۲۸ م بوجود آوردند، که شورشیان در جلمه هفـت فـــقره پیشنهاد ی خود ، اخراج خاندان محمود طـرزی را هم تقاضا کردند .

چون امان الله خان هم کابل را به سر دسته شورشیان ، حبیب اللـه کله کانی (مشهور به بچهٔ سقاو) گذاشت ودرجدی ۱۳۰۷ ش به قندهار رفت ، محمود طرزی هم در طیا ر ه از قندهار به هرات و ایران رهسپار شد که هشت ماه در ایران بود ، وازآنجا از راه باطوم اتحاد شوروی (۲٦ اکتوبر ۱۹۲۹ م) باز به مملکت ترکیه پناهنده شد ودر استانبول مسکـــن گزید ، تا که بتاریخ ۲۲ نومبر ۱۹۳۳ م به سن ٦۸ سالگی در اثر سر طـا ن جگر ، چشم از جهان پوشید و د رمزاری نزدیك ابوایوب انصاری بخاك سپرده شد (رحمة الله علیه) گویـاوی در زند گا نی خود ملهم بود، که مرگش در فراق وطن عزیزش واقع میشود و گفته بود :

در غربت اگر مرگ بگیرد بدن من　　آیا کی کند قبر و کی دوزد کفن من ؟
تا پوت مرا بر سر کوهی بگذارید !　　تا باد وزد بر سر آن از وطن من

بعید نیست که بقدر دانی نســل جدید افغان از خدمات گرانما یه اش بوطن ، وقتی عظام رمیم او را مانند استادش سید جمال الدین افغانی ، به وطن باز آرند ، و او را در د ل پوهنتون کابل ، در کنار سید مذکور، آرامگاه ابدی بخشند :

« تاباد وزد برسراو ازوطن او »

از پیلوت افغانی که محمود را به قصد خروج آخرین ازوطن بهرات میبرد

روایت است که محمود دران پــروازسخت نا راحت بودو اشك میریخت وباخود این بیت پشتو را زمزمـــهمیکرد :

داستا پهمینهپهشپو شپوزه کړیدلیٍیم

اوس دی پریږ دمهچیانگریزدرتــه غندلی یم

او میگفت که در مصرع دوم اصلا «چی رویبار درره غندلی یم» بود . واین بیت را ملا محمد اکرم هو تكاستاد وفادار محمود کهباخاندانش در دمشق فراری بود ــ حین تـــركوطن گفته بود .



ساختمان فکری محمود طرزی

چون اندیشه محمود طرزی برتمام جوانان افغان در مشروطیت د و م تاثیر عمیق داشته و رهنما وپیشوای همگان بود بیجا نیست درینجا بنیاد های فکری اوراهم قدری توضیح بدهیم :

۱ ـ ضد انگلیسی بودن خاندان او:

پدر محمود سرداز غلام محمد خان طرزی فرزند سردار رحمدل خان یکی از حکمرانان بار کزائی (محمدزئی) قندهاربود، که در ایران مرد وپسرش برخلاف تمایل برخی از افراد خاندان اعمامش مانندسردارشیر ـ علی خان ولد سبردار مهر دل خان مشرقی ، از سلطه نفوذ انگلیس متنفر بود و بنابرین در جنگهای ۱۲۹۷ق ۱۸۷۹م طرفدار سردار محمد ـ ایوب خان فاتح میوند بود و هم بدین سبب ، امیر عبدالرحمن خان او را از قندهار به کراچی تبعید کرد .

طرزی زیر بیرق انگلیس در کراچی زندگی کرده نتوانست وطور ـ

یکه گفته شد ، به بغداد و دمشق به‌دولت اسلامی عثمانی پناه بردو تـا آخر عمر شس در آنجا ماند .

محمود که از سن کودکی بدین‌روحیه پرورده شده بود ،تا آخـر عمرشس برین مفکوره استوار مـاندودر هر جائی که کردار و گفتار و خامه اشس کار میکرد ، بر ضد نفوذاستعمار بر یتا نو ی مقاومت‌ومبارزه کرد.

پدرشس طرزی هنگام سکو نـت‌در قندهار در عصر امیر شیر علی‌خان به شعر وادب و دانشس و فرهنگ‌شهرت یافته و با علمای عصر شـس دوست و محشور بود . در آرشیف‌ملی یك مکتوب بسیار فصیح عربی با خط بسیار زیبای نسخ در دو صفحه‌به خط قاضی طلامحمد پشاوری موجود است که بنام مولوی عبدالرحیـم‌بن مولوی حبیب الله محقق قندهاری نوشته شده و نویسندهٔ آن طلا محمدیکی از اعضای خاندان قاضی خیـل پشاور و علمای صاحب تالیف‌وشاعرو هنر مند است ، که درآن سـلام و احترامی به سر دار طرزی نیـزاهدا شده و معلوم است با طـرزی ارادت و روابط علمی و ادبی داشتـه‌است . ولی هنگامیکه سردار از وطن به جرم مخالفت به انگلیس تبعیدشد ودر هند دریافت که قاضی‌مذکور از کار مندان دستگاه استعمارومنا نندعمو زاده اشس قاضی قادرو (جاسوس در در بار امیر شیر علی خـان)است ، اورا هجو کرد ، که این‌هجویه در دیوان مطبوع طرزی (کراچـی۱۸۹۲م) موجود است .

باوجودیکه سردار طرزی ، پیرمرد زاهد خدا پرست‌و بیغرضی بود ، ولی دراثر سعایت ما مو رین‌سفارت‌انگلیس ،نظر گماشتگان‌دولت عثمانیه در شام ، نسبت به پدر و پسر شس‌تغییر کرده بود و مشکلاتی را درامور زندگانی محمود ایجاد میکرده انـد .ولی‌پدر و پسر هردوبر عقیـده ضد بر یتانوی بدین جهت استوا رماندند ، که‌سیاست استعماری وروبهٔ امپراتوری بریتانیه را باملل اسلامی‌ومخصو صاًدر دو جنگ‌باافغانستان در خور نفرت وخصومت میدانستند.

در تاریخ صحافت افغانستان واقعهٔ شنیدنی است ، که خودنویسندهٔ این سطور آنرا دیده و خوانده ام وبسال ۱۳۰۱ شس تعلق دارد ، که در آنوقت جریده بلو چستان گزت۱۵ سپتمبر ۱۹۲۲ مقالتی بالهجه ومطالب طعنه آمیز راجع به بیداری افغان‌نوشت ،که گویااستقلال افغا نستان نتیجه عقد معاهده با حکومت هندبریتانوی (۲۸ اسد۱۲۹۸شس)است وهمین رابطه با این دولت بود ، کـه افغانستان قدامت پسند رامتمایل‌به اصلاحات و مدنیت جدید ساخت .

جریدهٔ طلوع افغان‌قندهار، در جواب‌این مقاله از شماره ۱٤ تا ۱۷ سال دوم ۱۰ قوس ۱۳۰۱ شس ۱ دسمبر ۱۹۲۲ م مطالب مفصلی را در چهـار بخش نگاشت و با لهجهٔ درشت به‌پاسخ بلوچستان گزت‌پرداخت مثلا: « استقلال افغانستان یکچیز اعطــاکردهٔ انگلستان نیست . . .ورنه اگر تکوین استقلال بر مواعید سیاسیون‌بر طانیه و معاهدات قرطاس منتج می بود ، آیر لیند باید صد سال وهندوستان یکنیم صد سال قبل‌دارای استقلال می شدند ، ولی :

آزاده گی بقبضهٔ‌شمشیر بسته اند

مردان همیشه تکیهٔ خودرابدوکنند...'

بلی میخواهم بالفاظ واضح تـــربگویم که ما از افکار سیا ســـیو ن انگلیس بکلی‌واقف‌هستیم که‌در مشرق‌وسطی ، برای استحکام نفـــو ذ و اقتدار حکومت بر طانیه تسخیر کابل،آخرین و مهم ترین نقطهٔ خیال آنهاست . لیکن سیاسیون انگلیس‌بایدبدانند که آن قدح بشکست و آ ن ساقی نماند . . . برای سیا سیو ن‌و پراپیگند یستهای انگلیسی بهترین راه عمل فقط همین است ،که دیگـرخیالات پیشرفت پالیسی (فار ورد پالیسی) را طرد نموده ، با پا لیسی‌رجعت قهقری عمل پیرا شونـــد .

تصور میکنم که پراپیگند یســتانگلیس در ضمن پیشرفت پا لیسی، به غرض عوام فریبی ،دیگر اقـدا م به اشاعه اینگونه لغویات نخواهنـد

نمود از ریشه دوانیهای و دسیسه‌های خارجه دست باز داشته‌ودرفع اغتشاش خانگی خود ساعی باشند .

بدریا در ، منافع بیشمار است   اگر خواهی سلامت بر کنار است.»

در مقالهٔ مفصل جوابیهٔ طلوع‌افغان به سوء نیت و دسایس سیاسیو ن انگلیس در ممالك شرق و اسلا م‌اشاره های زننده موجود و لهجهٔ آن هم خشونت آمیز بود .

قرار یکه حبیب‌الله طرزی ـ یکی‌از مامورین زیر دست محموددروزارت خارجه مینویسد : چون وظیفهٔ اوایجاب میکرد ، مکتوبی به قندهار نوشت که تحریر چنین مقالات د رمناسبات سیاسی جنجال‌بارمی‌آورد، پس راجع به نشر این‌چنین‌موضوع‌ها باید با وزارت خارجه مشوره‌شود. مدیر آن جریده (مرحوم عبدالعزیزخان بعدا مشهور به بابا جان) د ر جواب این نامه مکتوب شدیدی به‌وزارت خارجه فرستاد و شا غلی حبیب الله طرزی هم به‌جواب آن‌چنان‌مکتوب شدید تری تسوید کرد وخواست که امضای وزیر خارجه (محمودطرزی) را برآن بگیرد .

حبیب الله طرزی مینویسد: چون وزیر نامه را سرا پاخواند، بسو ی من نگریست و گفت: میخواهی که‌این مکتوب را من امضا کنم ؟ بلی! زیرا بر وزارت خارجه تعرض سخت‌کرده ! وزیر گفت : « نزد من این چوکی واین مقام ارزشی ندارد و درمقابل مسلك من که ژور نالیزم‌است به توتی نمی ارزد . من هم مثل اویك‌جریده نگارم و هرگز خود را اجا ز ه نمیدهم که در مقابل « کولیگ» خودم‌چنین یك چیزی رابنویسم . » (۱)

این نوشتهٔ حبیب الله طر ز ی‌درست است و خود نویسندهٔ این سطور که مدتی مدیر طلوع افغان بودم ، مکتوبی را در آن اداره‌دیده‌ام، که محمود طر ز ی به قلم خو د نوشته و امضا کرده واز مدیر طلوع

---

(۱) محمد کاظم آهنگ : سیر ژور نالیزم در افغانستان ۷۹ طبع کابل ۱۳٤۹ شس.

افغان به خطاب « عزیز جان‌عزیزم »معذرت خواسته و گفته که جـــواب خوب دندان شکن به یاوه سرایی آن‌جریدهٔ انگلیسی داده ای ! بارك‌الله»

باینطور محمود طرزی تا آخریـن لحظه زندگانی، برنفرت‌ونکو هشس سیاست استعماری انگلیس استواربود.

۲ـ تاثیر محیط ایام جوانی

محمود در حدود ۱۵ سالگی وآغازایام بلوغ باپدر و خاندا ن مظلو مشس به اسوء حال از وطن تبعید گرد یـدواین مظلومیت او بسببی بود ، که پدرشس با امیر گماشتهٔ استعمـــارانگلیس (دولت متهاجم در دو جنگ با افغانستان) اختلاف داشت .

بچنین حال در ذهن و روحیـــهٔاین جوان مردم دوست افغـــا ن که اجباراً از وطنش اخراج مــی شود-چه‌تأثراتی راجع به آن قوه قـــهار نقشس بسته باشد ؟

محمود چون از وطن فراری شد ،چشمش نخستین بار به‌آثار مد نیت اروپا مانندراه‌آهن، چراغ‌برق،جریده‌و مطبعه و غیره ـ که بوسیله همان قوهٔ استعماری در هند ایجاد شده‌بودآشنا گردید واز آثار ایام جوانی او معلومست که از همان وقت آ ر ز و داشت که‌وطنشس نیزازآن‌مدنیت بـر خوردار باشد .

در قدم دیگر چون به بغـــداد واستانبول و دمشق رفت، در آن‌وقت قلمرو خلافت عثمانی نهایت وسیـع‌بود و آثار مدنیت صنعتی و نهضـت های علمی اروپا هم به این مملکـت‌وسیع رسیده بود ، ولی ملت هـــای ترك وعرب و بالکان که داخل قلمروخلافت بودند ، در یك نوع استبداد سخیف وقاهر سلطان عبدالحمیـــدخان میسو ختند و دسایس درباری وکجروی های گماشته گان خلا فت‌وفعالیت ناروا ی جوا سیس‌ما بین همایونی (!)

به درجه یی بود ، که ازممیزا ت خاص اجتماعی آن دوران بشمـــار

میرفت و جرجی زیدان مورخ و نویسندهٔ معروف عرب ، آنرا درانقلاب عثمانی به نحو مو ثری تصو یـــر کشیده است .

در آن وقت سید جمالَ الدیـــن‌افغانی هموطن محمود ، کمر به‌بیدار ساختن ملل اسلامی از ترك و عـــرب‌وایران و هند بسته وبه استا نبو ل آمده بود .

محمود طرزی در دیوان پدرقصیده‌یی‌در ستایش سید خوانده و پـــدر و م لامحمد اکرم هو تك بار ها از آن‌مرد دانشمند و پرشور سخن گفتـــه بودند . در سنه ۱۳۱٤ ق (۱۸۹٦م)در جراید خواند که سید از اروپا به استانبول آمده است .

سردار غلام محمد خان فرزندخودمحمود را به استانبول فرستاد ، به دستش نامه یی بنام سیدجمال‌الدین‌داد. محمود رفت واین جوان پرشور افغان با پیشوای آزاد یخواهان‌شرق، چندین ماه در استا نبول محشورشد واز دم‌مسیحائی‌آن‌مرد گرانمایه،شوروبیداری او افزو نترگردیـــد . و ی مینویسد :

«علامه سید جمال الدین یك معد نعرفان بود . این هفت ماهه مصا حبت من با او بقدر هفتاد ساله سیا حـــت‌در بر دارد . . . مباحث علمیهٔ،حکمیه، فلسفه ،سیاسیه اجتماعیه وغیر ه که هرروزدرمحفل بزم‌حضورآن‌علامه دهر جریان می یافت ، هر جمله‌وعبارهٔ آن‌کتابها، رساله ها تحر یربکـــار دارد ......» (۱)

مبارزه سید جمال ا لـــدیـــن‌افغانی که بسطح جهانی آغاز شـــده و پیروان فکری او در ترکیه ،مصر ،ایران و هند و دیگر نقاط اروپا آنرا تعقیب میکردند ، مبنی بر دو اصل‌مهم بود :

اول: مبارزه باا استبداد داخلی شـــا هان وحکمراانان در ممالك اســـلامی

دوم : مبارزهٔ عنیف باایمپریالیزم،مخصوصاً بااعمال شهنشاهی‌انگلیس وتعدیات آنها در ممالك شر قـــی .

محمود که از کودکی نفرت شدیدرا از انگلیس به ارث برده بود ،

---

(۱) محمود طرزی : مقالات۴۴۳ طبع کابل ۱۳۵۵ ش

در صحبت هفت ما هۀ خودبا سید ا فغا نی برین نفرتو نکوهش استوار تر گردید و ضمنامتوجه شد . که استبداد دا خلی و خود سری شاهان وحکمرانان‌شرق نیز ازآن‌بلیه خارجی کمتر نیست.وی دید که احر ا ر وجو ا نان‌تر ك بقیا د ت ابو الا حرار مد حت پا شا و انور بی درمقا بل‌سر پنجۀ بی اما ن استبدادخلیفه‌قهار و جاسوس مشرب سلطان عبدا لحمید، به‌فداکاری‌وسربازی ایستاده اند و انقلاب عثمانی ـ که جرجی‌زیدان صحنه های آنرا مصورساخته با پیروزی پیش میرو د ومشروطیت‌در قلمرو خلافت وهم در سر زمین ایران ومصر وغیره ریشه میدواند.تمام این‌مناظربیداری‌با تلقینات‌سحر آمیز سید جمال ، در مفکو ر ۀمحمود طرزی نقش می بست و با این اندیشه های رستخیز آسا،به‌فکروطن واستبداد امیر عبدالر حمن و پسرش امیر حبیب الله‌می‌افتاد ،که ما بعد ازین کار نامه و مبارز ۀ بسیار عاقلانه پر تدبیر خامو ش ـاما مهیج او را ـ در آینده روشن می سازیم .

۳ ـ تلاش و مجا هد ت شخصی‌اودرتکمیل نفس :

محمود در ایا م جوانی زبا نهای‌پشتو، در ی اردو ، عر بی ، تر کی واندکی فرانسو ی میدانست و ازادبیا ت وسیعی که در ین زبا نها‌بود، استفاده میکرد . وی از ملا محمداکرم‌هوتك ، استادیکه از قندهارباخاندان طرز ی همراه بود ـ دروس دینی وعربی خوانده واز پدرش ادبیا ت دری را باندازۀ شاعر ی ونو یسبند گی‌درین زبا ن آموخته بود . و چون‌ترکی وعربی وارد و را هم فرا گرفت و به‌پیشرفت ادبی وتر جمه های علمی و آثا ر علوم جد یده درعربی وترکی وصحافت زبان عر بی در شا م ومصر وبه جنبش های‌فکری‌ترك و عر ب آشنا شد ، شخصاً به مطالعا ت جدید در ادبیا ت وعلوم‌پرداخت وبه تکمیل نفس کو شید این تلاش و ذوق شخصی او بـرچیز ها یی که از پدر و معلم اندوخته

بود،خیلی افزود و چو ن همـــوا رەدر صدد باز گشنت بو طن بود میکو-
شید ، تااز آنجا ار مغا نها یی بو طن‌ومرد م خود آرد ، که بدرد ایشا ن
بخورد وچیزی رافرا هم ســازد ، که‌قبل از ونیاورده باشند .

در مثنو ی عشق وطن که در سنه۱۳۲۵ق ۱۹۰۷م سروده میگوید:

پس عشق توچسان زسرمن‌بدر شود؟

«باشیر اندرون‌شد وباجان‌بدرشود »

شد سالها که‌دا غ جدایی وفر قتــت

میسو خت همچو شمع،دل‌وجان‌عاشقت

شبها بیاد وصل تو بیخواب‌مانده ام

در روز هابفکر تودر تــاب مانــده ام

هر علم وفن‌که‌خوانده وتحصیل کرده‌ام

نیت برای خد مت ونفع توبـــوده ام

ای‌خا ك پاك وایو طن خوش‌زمین من !

معشوق من ، حبیب‌من ودلنشین من!

مسعود باش وشاد بزی ، تاابد بمان!

در حفظ و در ترقی ومعمور ی واما ن

رشك آور بلاد تمد ن نشا ن‌شوی !

درشرق همچو شمس درخشان عیان‌شوی!

(در دارالسلطنهٔ کــابل ۱۳۲۵ق ،سراج الاخبار ، سا ل ۲ شماره ۷ص ۱۳) در حقیقت حب وطن ومتمد زساختن آن از مفکوره های اساســـی محمود بود ، که برا ی این مقصـــــدنیکو شخصاً در تلا ش افتاد وازهمه اولتر به تکمیل معلو ما ت ومطا لعات‌خود کوشید و با فرآورده های جدید خودرا مجهز گردانید ووقتی بو طن‌باز گشت ،اولین منادی تلقین وطن- دوستی واصلاح طلبی و خیر خواهــی‌عمومی گردید .

نویسندهٔ این سطور اعترا ف‌دارم‌که بعد از ۱۳۰۰ش چو ن مـــعار ف توسعه یافت واو لین مکتب ابتدایی‌در قند هار تاسیس گردید ودا را ی

١٣٢٩

حي على الفلاح

سواد وخوانش ونگارش شد م،اولین بارمفهوم ((حب وطن)) را ازآثارمحمود طرزی دریافتم واین احساس شریف تاکنون که ۷۵ ساله ام ، در خا طر م ازان وقت باقی مانده که محمود گفته بود ((شبها بیاد وصل تو بیخوا ب مانده)) وقس علی هذا هـــزاران جوان افغا ن رابه فکر و طن و آباد ساختن آن پرورده بود .

من محمود طرزی رادر عمر خـودیکبار دیده‌ام و آن هم در و قتی بود، که‌بعد از تخلیهٔ کابل در زمســتا ن۱۳۰۷ ش منهز ماً در قند هارتوقف داشت وبعد از چند روز و طن رابرای‌ابد پدرود گفت : در آنو قت من‌جوان ومعاو ن جریدهٔ طلو ع افغا ن‌قند هاربودم .

وی از آیندهٔ وطن سخت نگرا ن وغمگین بود ومیگفت : من ناچار اکنون میروم وباز به هجران و طن مبتـــلامیشوم. و لی از خدا میخوا هم که‌این دیدار آخر ین من ازان نباشد و پس‌بر گردم.در حالیکه استقلال‌وطن‌بجا مانده واز نعمت امنیت بر خـور دارباشد .

«الاای جوانان وطن! بیدارباشیدکه استقلال وطن را از دست ندهید! زیرا با بذل جانها ، ما لها و مسا عی‌فراوا ن متمادی بدست آمده است.)) در پایا ن سخن به زبان پشتو گفت :((ماله خپله قند هار ی استاد ملامحمد اکرم ښخه دغه‌زده‌کړی‌وه، چی وطن‌مه هیروه !))

تاثیرفکری سراج الاخبار درخارج

سراج الاخبار تنها در داخل‌مملکت‌یگانه منبه وجنبش بخشا ی فکـــر نو جوانا ن ومشرو طه خواهان نبود، بلکه در محافل آزادی خواها ن هندو مشروطه طلبا ن ایرا ن و جـــوانا ن‌آسیا ی میانه ـ که در شعله های‌آتش استعما ر یا استبداد شا ها ن خودسر وخودخواه می سوختند، نیـــز جنبش آفرین وروان بخشا بود .

بچشم کم منگر عاشقا ن صاد ق را

که این شکسته بهایان متاع قافله‌اند

بلی ! کاروا ن یغما زدهٔ ملل مشر قاز حر کت باز مانده بود .سکــو ن مرگ آسیا حیات مردم را تــهدیــدمیکرد. استعما ر انگلیس ، نیم قاره هندرا گلو می افشرد ، که از آنــجاحد ی خوانا ن خوش آهنگ برا ی بیدار ی ملی بز مز مه سرا یی آغازکردند . جرایدِ ی امثال الهـــلال (ابو الکلام آزاد) و حبل الـ متیــــن(سید جلال الدین) از کلکته وزمیندار (مولانا ظفر علی خا ن) از لا هور به‌نشر وتبلیغ آغاز کرده بودند . کاوه اقدا م ،وصور اسرافیل و غـیره راایرانیا ن بیدار و حق طلب نشــر میکردند . پیروا ن سید جما ل الدین‌افغانی در کشور های عر بی وترکیه صحافت مترقیٔ‌جدیدرا وقف‌بیداری‌ملی‌ساخته بودند . در چنین هنگا مــهٔ رستخیز آسیا ، کشور افغا ن نیز ازجنبش وکوشش و تپشی تهی نبود. محمود طرزی حد ی خوا ن کار وا ن‌ملی مابود ودر بیدار ساختن مرد م، مخلصانه میکوشید و حر کت فکر ی‌نوینی رابوجود آورده‌بود ، مثلا می نوشت :

حی علی الفلاح

نوا را تلخ تر میزن ، چو ن ذو ق‌نغمه کم‌یابی !
حدی راتیز تر میکن ، چو محمــل‌راگران بینی!

آری ، آری ! هر آنقدر که میتوانی‌نوا را تلخ‌تر بزن ! هما نقدر که در حنجره ات بگنجد،حدی راتیز تر بکن. چراکه منزل خیلی دراز اســت ومحمل بدر جه یی سنگین میرود ، که صدا های حد ی با آواز های در اهادمساز آمده ، شر ق و غر ب را دریک اهتزاز سامعه خرا شی درآورد ! اماهزارا ن افسوس ! که شتران بار بردارمحمل یارغمگساررا از کسالت‌وعطا لت وانمی رهاند و قد م ازقدم برنمیدارد ...

صبح شد بر خیز ! ساز راســتی‌آسا نواز !
شام حر ما ن در عقب با شد چووقت از دست شد ...

علی الفلاح! ای ملت نجیبه افغانیه! شرافت ملتی و عظمت قو می خودرا محافظه کنید! استقلال و حا کمیت دولتی خودرا صیانت نمایید ! افغان که بد یانت ودیندار ی ،بشجا عت وبهادر ی ، به غیر ت ونا مو س شعار ی درتما م دنیا مشهور شده باشد ، آیا این رابرو جدا ن وایمان وشر ف وناموس خود، چسا ن گوارا کرده میتواند که نا م حمایت وتابعیت دولت اجنبی غیردین وملت برو بوده باشد ؟... معنی صا ف و صر یــح تابعیت وحما یت اینست که یـــك دولتی بدیگر دولتی بگو ید که بغیراز من دیگر ی رانشناس ! بغیر از مــن بدیگر دولت نه سفیر بفرست و نــه سفیر قبول کــن !معنی صـــا ف وصریح استقلال تامه وآزادی کا ملــه نیز اینست که هر دو لت در همـــه چیز هایی که دربا لا مذکور گردید ، مستقل وآزاد باشد ... تا به حا ل هر چه که بودبود ، هر چه که شدشد! لکن بعد از ین افغا ن آن افغا نـــی نیست که از حقو ق خود چشم پو شی بتواند ....))

(تلخیص از سر مقاله سنسر شدهٔ شماره ده سا ل پنجم سرا ج الاخبار ربیع الاول ۱۳۳٤ ق ۱۷ جنوری ۱۹۱٦م) با چنین نشرا ت تنبیهی و صرا حت لهجه ،تاثیر سرا ج الاخبار در داخل کشور منجر به احیا ی حرکت مشروطیت دو م ونهضت استقلال و تجدید بنیا ن دو لت افغا ن گردید. اما در خارج مملکت هم صریرخامه محمود طرزی در گوشها ی مرد م ، سامعه نواز بود وچشمها ی خوا ب برده گا ن راباز میساخت .

برای مثال : در فبرور ی ۱۹۱۷ م جنرا ل کورا پا تکین حکمرا ن روسیه تزاری در تر کستا ن ، تلگرا می بــه نمایندهٔ روسیه تو میسکی که درهند بود فرستاد : که شماره های سرا ج الاخبار در بخارا وبلاد دیگر ترکستان منتشر میگردد واز مقا لات آن احساسا ت ضد روسی وبریتانو ی درمردم به جنبش آمده است ، بنا بر ین بایددولت هند بریتانو ی برامیر افغا ـ نستا ن فشار آورد ، تا این جر یده خطمشی تبلیغی خود را تغییردهد (۱)

---

(۱) این تلگرا م در کتا ب آبی (ص ۱۱۵) نشر شده (تاریخ افغا نستا ن جلد دو م ص ۳۵۱ طبع مسکو ۱۹٦۵ تالیف ماسون ورو مادین .

تصدیق این سخن را نویسندۀ این‌سطور از مرحوم صدر الدین عینی پیشرو حرکت جدید فکری در مردم‌ماوراء النهر و اولین رئیس‌اکادیمی علوم تاجکستان در سنه ۱۳۲۵ ش درشهر قدیم سمر قند شنیدم ، که در تاشکند در مراسم تجلیل سال ۲۵ پوهنتون آنجا شرکت کرده بودم .

شادروان عینی که مرد محتـــرمی‌بود و به لهجه شیرین تاجیکی حرف میزد میگفت : « درایام حکمرا نـــی‌امیر اخیر بخارا ، جوانان تا جیـــك بیدار شده واو را باصلا حـــا ت‌جدیدوتاسیس مکاتب وآزادی‌مطبوعات واداشته بودند . چون سراج‌الاخبارکابل ونوشته‌های‌محمود طرزی هم بما میز سید وآنرا اندرخفا می خواندیم، گما شتگان امیر بخارا نمی گذاشتند وخوانندۀ سراج‌الاخباررا تعقیب و تنبیه میکردند .

خوب بیاد دارم که روزی فطرت‌بخارائی یك شمارۀ سراج‌الا خبـار را در حجرۀ مدرسۀ بخارا بمـــــن‌رسانید ودر همان دم جاسو س امیر بخارا به تعقیبش آمد. ولی من آ نشماره را در لحاف پیچانده وازنظرها مخفی داشته بودم . اکثر شعرای‌جوان‌تاجیك به پیروی اشعار تنبیه آور سراج‌الاخبار ، شعرها می‌سرودندوجوانان تاجیك آنراازبرمیکردند. پیام سراج الاخبار در جوانان ماوراءالنهرخیلی تاثیرات نغز ونیکوداشت . »

اما در هندو ستان

قراریکه از اسناد محرمانه ۲۱ جولائی ۱۹۱۶ م محفوظ در آرشیـــف ملی هند (شعبۀ داخلی سیاسی) برمی آید : شماره های سراج الاخبار علاوه بر ینکه در بازار هـــای بلادافغا نستا ن و قبایل پشتو زبـــا ن سر حدی دست به دست میگشت .در جراید هند و پارس و کشـــو ر عثمانی نیز مطالب آن اقتباس‌میشد. بنابرین‌درسپتمبر ۱۹۱٤م W.M. Haily چیف کشمنردهلی به سرماموراطـلاعات جنائی Sir Charles clive land نوشت : چون لهجه سراج الاخبار به کلی منافی‌منافع‌ماست، بایدوررود و توزیع آنرا در هند ممنوع قـــراردهیم .ازینرو ست که نائب‌السلطنه هند در دسمبر ۱۹۱٤ م عدم نشـــرچنین مقالات را از امیر افغا نستا ن خواستۀ و امیر هم وعده داده بـــودکه چنین خواهد کرد . ولی لهجه‌پان

اسلامی جریده تغییر نکرد ودر شمارۀ۱٦ اپریل ۱۹۱۵م شعر پشتوی (مولوی صالح محمد (قندهاری) رابه نشرسپرد ، که تماما مبنی بر پیغام اتحاد اسلام بود وگفت : که کفار درپیکاریکدیگر تماما نیست و نابود خواهند شد .

اگر چه حکومت هند بار ها درین باب، به امیر هوشدارهاداد، ولی سراج الاخبار بر نگشت و بنابرین مستر A.H. GRANT ناظر امورخارجه وسیاسی نائب السلطنه یاد آور ی کرد: «مانباید انتظار داشته باشیم که این جریده دفعتا طرفدار انگلیس خواهد شد ، ولی با تکرار این هو ـ شدار ها، امیر را بارعایای خوددست بگریبان خواهیم ساخت .یك جریدۀ که در کابل نشر میگردد ، بایدتما یلات اتحاد اسلامی ومخالفت باخارجی ها داشته باشد. اگرشماره های دیگراین جر یده هـــم اینـچنـیـن تند باشد ، ما باید امیر را بروضـع دوستانه یی که خودش درین با ره اختیار نموده بگذاریم . . . »

این یادداشت را گرفت بتـاریخ ۲۱ جولائی ۱۹۱۵م نوشته که د ر آرشیف ملی هند محفوظ است .ولی چون سراج الاخبار در شماره هـا ی بعدی همان روش راادامه داد ، بنـابر آن گرانت سیاست نرمش درمقابل آن اتخاذ کردو نوشت :« اگـــر مادر مقابل سراج الاخبار ، روش تندی را عملی سازیم ، موجب شدت عمـل گروه طرفدار جنگ در کابل خواهد بود . بنابرین اگر امیر بر سیا ست بیطرفی خود مستقیم باشد ، با ید درینگونه مسایل زیاده ازین نـــه پیچیم . »

بالاخره سیاست حکومت هنـــد بریتانوی تقاضا کرد ، که مانع توزیع تمام شماره های سراج الاخبار د رهند نگردد و تا وقتی که خود امیـر یا کار گزاران افغانستان درین باره چیزی نگویند ،حکومت هند نیـــز خاموش ماند واین پالیسی درنوشته‌های ۳۱ اکتوبر ۱۹۱٦ م ضبط شـده است . (آرشیف ملی هند، دهلی)

(۴)

نتایج مساعی مشروطیت دوم

مشروطیت دوم از جهت تشکیلاتی وکمی، یك حزب متشکل شامل و حاوی بر اکثر مردم مملکت نبود. ولی به لحاظ نتیجه واثر افگنی وتغییر سیمای سیاست و طرز اداره ، د رنهایت اهمیت بود زیرا بفحوای «دو صدمرد جنگی به از صد هزار» جوانان مبارز این حرکت ملی ، سر چشمهٔ امور مملکت را تصفیه نموده و بعداز کشتن امیر حبیب الله ، زمام اداره را به اعلان امارت شهزاده امان الله خان و استقلال افغانستان بدست گرفتند .

این انتقال اقتدار سیاسی و اداره از دست یك گروه نادان کهنه پرست وسرداران مرتجع فرسوده مغز ، به جوانان فی الجمله دانا و بینا و جویا، کار ی بود نیکو و میمون و مثمر ، که تا سه چهار سال اول دورهٔ امانی به نفع مردم و مملکت جریان یافت . ولی این گروه کوچك و مخلص ، خالی از عناصر مغرض وفرصت طلب نماندو دستهای خرابکاران در آن به فعالیت افتاد . میدان خاندان پروری وپاره ستانی و جمع اموال و عقار وحتی فحشا و منکر گرم گردید ومرامهای نیکوی پادشاه و طرفداران اصلاح امور و حرکت جدیدراسیمای مکروهی داد ، که منجر بسقوط این رژیم در زمستان ۱۳۰۷ ش واغتشاش ارتجاعی گرد ید . واین محل عبر ت است برای جوانان مملکت، که همواره باید باچشم بازو تفکرواحتیاط قدم بر

دارند و عناصر مغرض و خرابکـــاررادر بین خودنگذارند و بدانندکه‌برای پیشبرد مملکت و تطبیق مقاصدنیکو‌و خیر خواهی ، تنها جذبه و خلوص وحسن نیت کافی نیست ، بلکه‌تدبیروجامعه شناسی و سیاست مداری و رفتار مطابق موازین عقلی‌واجتماعی‌نیز اشد ضرورتست .

بهر صورت ما نمیتوانیم از کارهای نیکویی که بدست این گـــروه مخلص و خیر خواه انجام یافته ، به‌اعتبار سوء عاقبت آن رژیم‌وناکامی بعدی آن چشم بپوشیم . زیرا فصلی‌مهم تاریخ اجتماعی افغانستان است که درتشکیلات مدنی افغانستان آزادچنین سهم گرفتند :

اول : در باز ستانی استقلال افغانستان پیشقدم‌ودر جنگ‌استقلال رهنمائی نمودند و ضد استعمار بودن

دوم : بعد از تحصیل استقـــلال،افغانستان را بحیث یك مملکـت آزاد ومستقل بدنیا معرفی نمـودن‌وار تباطهای سیاسی آنرا با ممالك دنیا قایم نمودن .

سوم : الغای‌رسم‌اسارت درمملکت‌وامحای بقایای آن .

چهارم : تعمیم معارف و کشایش‌مکاتب و مدارس و نشر جـــرایـد برای تربیه عامهٔ‌اولادمردم درسراسرافغانستان وآغاز به پرورش زبان

پنجم : تشکیلات جدید در دوایرو دفاتر دولتی بر اساس تفکیـــك وظایف و تغییر سیستم مالیه ستانی‌و تاسیس گمرکات و دیگر دوایـــر مالی و حسابی بر اساس محاسبات‌طرز جدید و ترتیب بودجهٔ‌مملکت .

ششم : فراهم آوری لویه جرگـه‌های عنعنوی ملی و نشر قوانیـــن انتخابات شورای دولتی و ملـــی.

هفتم : تشکیل کابینه مسئول وتفکیك قوای ثلاثه تقنین و قضاواجرا تعیین مراکز نظارت امور (وزارتخانه ها) .

هشتم: رواج برخی از مبانی‌ضروریه مدنیت جدید مانند پست،تلگراف تیلفون، موتر ، طیاره ،راههای موتررو، شهر سازی و مصنوعات وطنی

نهم : ارسال طلبه به خـــارج‌مملکت برای تحصیلات عالی .

دهم :ترتیب وانتشار قانون‌اساسی بر اساس حقوق مردم و دولت

و دیگر قوانین برای اجرای امـــورادارى و قضائى و آفریدن روحیهٔ قاـ نونیت در مملکت .

تلك عشرهٔ کامله ، این کار های نیك وآغازحرکت میمون دورهٔ امانیست که تا ر یخ و قضاوت بیطر فانـه انسانی فراموش کرده نمیتوانـــد . ولی سر انجام حسرتناك آنرا هـم برای عبرت آیندگان در نظر بایـــد گرفت که بگفته مولانا بلخی ص

هر هلاك امت پیشین که بود زانکه بر جندل گمان بردند عـــود

اگرچه انجام این حرکت باپیدایش اغتشاش اسفناك ۱۳۰۷ ش میمون نیفتاد ، مگر وجدان بینندهٔ صدا دارد که :

گر نبودی کوشش احمد توهم می پرستیدی چو اجدادت صنـم
(مولانا بلخی)

مرامهای مشروطیت دوم:

روشنفکران افغان در مشروطیت دوم عیناً همان ده مرام مشروطیت اول را ــ که در سابق گذشت ــ پیروی میکردند . تنها به تاکتیك قدری وسعت بخشیده ودر برخی از حلقه هـــای تیز رو رادیکال آن اقدام به تر و ر واستعمال سلاح گرم هم جایـــزشمرده شد . چنانچه یکی ازجوانان آتشین این گروه بر موکب امیـــرحبیب اللهآتش تفکنچه هم کشود (شب ۱۲ سرطان ۱۲۹۷ ش)

از ادبیات همین عصر که نمایند هٔ تندروی و روحیهٔ انقلابی روشنفکران آنوقت باشد، این ابیات ازیك غزل (جلوه) شاعر جوان آنزمان است که گفت : •

تاکی از جور وستم شکوه وفریاد کنید!
سعی برهم زدن منشأ بیداد کنید!
ننگ داردبشریت زچنین کهنه رژیـم
طرح ویرانی این بنگه بیداد کنید !

آشیان همه مرغان، زستم آتش ز د
قصدآتش‌زدن خانهٔ صیاد کنید!
غازه سازیدز خون شاهد آزادی را
تاز خودروح شهیدان‌وطن‌شاد کنید!
خانمان کردتبه ، تا شودآباد خودش
خانهٔ ظلم وستم یکسره بربادکنید!

کبریت شاعر جوان تیز رو دیگـرخطاب به امیر چنین گفت :

ای غافل‌اززمانهٔ وشاغل به لهو گلف
با دشمن خبیث‌کسی‌کرده اسـت حلف
خود فکر کن عدونه کند چون زعهدخلف
بایدگریست برسراین احمقی وجلف
تاچند بهر دیدن حق کوروکر شوید!

در نتیجه چنین افکار و تلقینا تموثر بود ، که بالاخر در زمستـــان همین سال ، امیر مذکور بدست یکی‌از جوانان این گروه مقتول گردید ، در حالیکه در مرامنامهٔ مشروطیت‌اول‌دهشت افکنی واستعمال سـلاح‌وزور نبوده است .

یکی از خصایص خط مشی گروهی‌این جمعیت ، توجه به تعمیم نوشت وخواند در زبان پشتو بود که‌مکاتبه‌های شخصی خود شانرا هم بایـــن زبان میکرده اند و نویسنده ایـــن‌سطور مکاتبه های شخصی پشتـو را بقلم محمد ابراهیم خان چنداولـی‌هم دیده ام ، که بدون تعصب لسانی یا مذهبی به رفقای پشتو زبان‌ماننـدمولوی غلام محی الدین وعبدالهادی‌ـ داوی وغیره نوشته بود (علیه‌الرحمه)

نکتهٔ سوم که‌درخط‌مشی انقلابـــی‌جوانان افغان بنظر می آید اینسـت که در مادهٔ دوم مرام مشروطیت‌اول حاکمیت ملی و حکم قانون مطـــر ح بود. چون این کار به انتخابات آزادو ترتیب قوانین تعلق داشت‌وفرصتی

و مدتی را متقاضی بود ، بنابرین جمعیت اجازه میداد که یك شاه انقلابی - که بعد از امیر حبیب الله زمام امور را به کف بگیرد - میتواند که مدتی کار را موافق مصالح مملکت دوام دهد ، تا زمینه را برای حاکمیت ملی و حکم قانون مساعد سازد و از اینروست که امان الله خان غازی در سالهای نخستین شاهی خود به جدیت و خلوص کار کرد، تا اکثر قوانین ضروریه را در مدت چند سال ترتیب و حکم نفاذ داد و برای این کار یك مرکز ترتیب قوانین را در شورای دولت ، تحت نظر بدری بیگ و مولوی عبدالواسع قندهاری کشوده بود .

وسعت نظر و حرکات انقلابی این گروه - که شخص امان الله خان عامل و فراز آورندهٔ آن بود - بدرجه یی جلب توجه دنیا را کرد ، که لینن اولین سازندهٔ حکومت سوسیالیستی در بارهٔ آن گفته بود : یك شاهزاده زمامدار مطلق مشرق زمین ،امروز نسبت به کابینهٔ کار گر انگلستان مترقی تر است !

جوانان روشنفکر مشروطیت دوم،در خط مشی خود ، یك نوع وسعت و کشش و کوششی را جای داده بودند، که مطابق ایجابات عصر بود و خود را در قالب محدود مرامهای رفقای سابق مشروطیت محدود نمی ساخته اند .

اگر چه این وسعت فکر و عدم محافظه کاری از یك طرف برای پیشبرد امور سود بخش بود ولی بقول غبار :

« در بین روشنفکران وطن پرست، یکدستهٔ عناصر مرموز ، به شکل « حزب نقابدار » و مصنوعی رخنه کرد . این نقابداران شار لتان ، در مرکز و شرق کشور ،جهت فریفتن مردم ، شعار های دروغین « انقلابی» میدادند و ظاهراً ازجمهوریت دم میزدند . اما اینها معنا دشمن جدی دیموکراسی و جمهوریت و ترقی بوده، برای دیگران خدمت میکردند . . .و زیر عنوان جمهوری خواهی ، برای از پا در آوردن رژیم امانی کوشیدند (افغانستان در مسیر تاریخ ۸۱٤)

بهر صورت تغییر کلی در مرا م‌اول روی نداد و آنچه در سا لهـــای اول دورهٔ امانیه با خلوص وو طـــن دوستی اجراشد، بحال مملکت‌وحرـ کت جدید آن مفید بود ولی انزو ای‌سیاسی شخصیت های‌مانند محمودـ طرزی و عبدالرحمن لودین وداوی‌و میر قاسم خان و دیگر عنا صرفکور جامعه شناس وطنخواه وتخلیهٔ‌میدان عمل برای دستهای مشکوك یامغرض پول پرست ، بنیان رژیم اما نی راسخت تکان داده بود . زیرا زمـــام امور بدست نادانان منفعت جوی‌ـ که‌بر بنای خاندان پرستی یا حب‌شخصی به میان آمده بودند ـ ا فتاده بود ،و هم اینان مسئول سقوط ر ژ یـــم امانی اند ، که فساد ورشوه ستا نی‌و پول اندوزی و مردم آزاری‌رارواج داده بودند .

خزب سری در بار:

در بارهٔ این مطلب نویسندهٔ ایـــن‌سطور از اشخاصیکه در آنو قـــت جوان و دخیل حلقه های روشنفکران‌بودند، بدین تفصیل‌چیزی نشنیده‌ام . ولی غبار در مسیر تاریخ (ص ۷۲۵) شرحی مینویسد که در ینجا (العهدة علی الراوی)گفته اقتباس‌میکنم . چون مطابق اطلاعات منابع سراغ رسانی انگلیسی که‌در کتا ب‌تحریك شیخ‌الهند ترجمه و چـــاپ شده، نائب‌السلطنه سردارنصرالله‌خان‌وپیشکار شس مو لو ی عبدالرازق اندر (ظاهرا) مبداء بسی ازحرکات‌ضد انگلیسی شمرده می شده اند ،اگر چنین داستانی را واقعی‌ودر خوریقین‌بدانیم بعید نیست . غبارمینویسد : « بعلاوه این جنبشهای فکـــــر ی‌سری وعلنی ، هستهٔ تحول در نفس دربارنیز نشو ونمامیکرد. اصلا ح‌طلبان لبرال در باری ازروش امیرـ حبیب الله منزجر بودند . چون خودقدرت حرکتی نداشتند ، باید دور یکی از اعضای خاندان شاهی جمـــع‌شوند . این شخص سردار نصرالله

بزرگترین فرد خانوادۀ شاه نبود، زیرا او باآنکه مردضداستعماروخواهان استقلال کشور بود (؟) درادارۀدولت دلبستگی بنظام قرون و سطائی وسلطنت مطلق العنان داشت ..... پس یگانه شخصی که در آن خانواده، مورد توجه لبرالهای در بار قــرارگرفت ، عین الدوله امان الله خان ، جوان صاحب نظر و ترقی خواه زحمت کش متواضع بود ، که بزودی د ر راس یك حلقۀ متجدد در بار قــرارگرفت و او توانست نائب السلطنه را بحیث رئیس این انجمن سری شامل نقشه کودتائی نماید ، که امیر را در جلال آباد بکشند و بجایش نائــب السلطنه را بنشا نند . گویند برای اجرای این عمل ده دوازده نفــر ازاعضای جمعیت سری بر قرآنی تحریر وامضا نموده به سردار سپردند (؟) ولی در روز معین ، سردارازخانه نبر آمد و باکشتن برادر مخالفت کــردو نسخه قرآن شریف پیش اوماند. ولی معاهدین خود را در معرض هلاك قرار نداد . . . تاکه امان الله خــان بعد از جلوس خود واسارت عمش ، شجاع الدوله را بطلب همان عهد نامه پیش او در محبس ارگ فرستاد. ولی سردار جواب داد : نمیدانم آ ن قرآن شریف کجاست ؟ . . . این قرآن شریف با تمام تلاشی که د ر جلال آباد و کابل در خانه های سردار بعمل آمد ، پیدانشد . . » (۱)

این داستان را مرحوم غبار درسنه ۱۹۲۱م ۱۳۰۰ش درهرات ازشجاع-الدوله شنیده بود واین حزب سر ی دربار غالبا همان گروه رجال در بار و غلام بچه گان مربوط شهزاده امان الله خان اند لاغیر، که درین کتاب چند بار از آنها ذکری کرده ایــم

---

(۱) غبار ، میسیر ۷٤٦

(۵)

رجال سهم در حرکت دوم مشروطیت

۱- عبدالهادی داوی «پریشان»:

فرزند عبدالاحد اخوند زاده طبیب قوم داوی قندهاری و متولد ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۱۳ ق ۱۲۷۴ ش در باغعلی مردان کابل است ، که از سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۹۰ ش در مدرسهٔ حبیبیه تا درجهٔ رشدیه تحصیل کرد و شاعر و نویسندهٔ هر دو زبان پشتو ودری بر آمد و زبانهای اردو ، ترکی راهم یاد گرفت . عربی وانگلیسی رانیز بدرجه یی که ترجمه کرده میتوانست میدانست ودر سنه ۱۲۹۰ ش بمعیت عبدالرحمن لودین در ادارهٔ سراج الاخبار به شاگردی و زیر دستی محمود طرزی کسب افتخار کرد ، تا حدیکه آن شخصیت بر جستهٔ مملکت ، این دو نو جوان فاضل را « دوشهبال» خود میگفت واو گاهی به امضای واضح و گاهی به تخلص پریشان مضامین انتباهی و سیاسی در سراج الاخبار نشر میکرد و عضو فعال و فکور جمعیت رفقای مشروطیت دوم و سر بر آوردهٔ جوانان متجدد وطندوست بود و بدو مرکز پرورش فکری جوانان افغان که یکی اطاق مولوی غلام محی الدین افغان در سرای پشاور یان شور بازار و دیگر ی حجرهٔ مولوی عبدالرَب درمدرسهٔ شاهی بود رفت و آمدداشت واین هردو از رهنمایان حبس دیدهٔ مشروطیت اول بودند .

پریشان کسی است که درنهضت ادبی و فکری جدید، بعد از استاد

خود محمود طرزی در صف اول‌قرارمیگیرد واز ایام جوانی به آثارواشعار شاعر و فیلسوف مسلمان هنــــدعلامه اقبال ولعی داشت ودر جنگ اول جهانی هنگامیکه جوانان افغان ،مقارن با مرام مشروطه خواهی ، بــه غرض استفاده از فرصت مساعد ،صدای استقلال طلبی افغا نستا ن را هم بلند ساختندو وفد آلمانی وترکیه‌به کابل رسید ، محمود طرزی مقاله سیاسی حی علی الفلاح را در شماره‌غره ربیع الاول ۱۳۳٤ ق ١٦ جد ی ۱۲۹٤م نو شت (که سانسور شد)عبدالهادی بامضای پریشان ،منظومهٔ مسدس بر انگیزندهٔ « بلبل گرفتار»را درشمارهٔ ۱۲ سال ٦ سراج‌الاخبار ٥ دلو ۱۲۹٥ ش ۲٥ جنوری۱۹۱۷م‌به نشر سپرد . چون ترجمهٔ‌پشتوی آن از طرف مولوی صالح مــحــمدقندهاری در شماره ۲۰ سال ٦ مورخ ۲ جوزا ۱۲۹٦ ش ۲۳ مى ۱۹۱۷ م‌هم منتشر شد ، مو جب نگــرا نی نما یندهٔ سیاسی بریتانیه در کابــل‌گردیده و خودش بدیدن پریشا ن و صالح محمد به مدرسهٔ شاهی‌ومجمع‌این جوانان سرکشی کرد ، که سر گذشت این قضیه در آرشیف ملــی‌دهلی موجود است .

نویسندهٔ این سطور خوب بیــاددارم، هنگامیکه همین شماره‌سراج‌ـ الاخبار بقندهار رسید ، آنرا درمحافل جوانان وپیران و حــتی در مجــاـ مع نسوان نیز بامراق ودلچسپــــی‌فراوان میخوانده اند و گاهی باخواـ ندن آن اشك هم میریخته اند .

پریشان باوجودیکه جوان منــوروشاعر و دانشمند و مشروطه خــواه بود ، در گپ و سخن مانند محمــو دطرزی آهسته وسنجیده ومتین‌می ـ نمود ، باشور و حرارت سخن نمی‌گفت . ولی میتوانست با خونسردی وتحمل شنونده را زیر تاثیر عمیق‌بگیرد واز ینرو در طبقه جوان آ ن وقت نفوذ ژرف و استادانه یـــــی‌داشت و چون در سالهای طولا نی حکمرانی کابینه محمد هاشم خــان‌در حبس نگهداشته شد ، وقتــی سید احمد خان قندهاری مشاورصدارت به محمدهاشم خان‌یاد آوری کرد: که اگر-یك فرقهٔ منظم با توپ‌وتفنگ‌بدست این‌آدم بی‌آزار(مراددادویست) بدهند ، وی از استعمال آن قــو ه‌عاجز است . پس چرا او را درزندان



اعلیحضرت شاه امان الله (۱۲۹۷ـ ۱۳۰۷ ش) پادشاه محبوب افغان . بالباس سربازی وشمشیر برهنه ـ در روز اعلان جهادعلیه استثمار انگلیس واعلام استقلال تامه افغانستان

نگهداشته اند ؟ محمدهاشم‌خان در جواب گفته بود«شمااورانمی‌شناسید، بااین قیافت آرام و صالح ، یك گپ‌او از یك گلولهٔ توپ زیاده تر مو ثر است ! » (۱)

پریشان با سجایای خوب ره‌آموزی‌و رهروی و رهبری با محمود طر زی در ادارهٔ سراج الاخبار باقی ماند وبا تمام جوانان‌مشروطه‌خواه‌و شخص امان الله خان‌آشنا ومحشور بـــود.چون شب ۱۲ سرطان ۱۲۹۷ ش در جشن تولد امیر حینیکه موکب او به‌سواری موتر به شور بازارکابـــل رسید ، یکی از همکاران پر شو رونوجوان داوی ، عبدالرحمن لودیـــن بر امیر بضرب گلولهٔ تفنگچه حمله‌کرد که به آماج ننشست وخودلود ین شدیدا در ارگ در غل و زنجیـــر کشیده شد ، فردای آن پریشان راهم بااو برندان انداختند ، که این‌دورهٔ‌حبس بسیار پر آزار را مدت هفت‌ماه درغل و زنجیر گذرانید و یکی ا ز یاران محبوس اومیر یار بیگ‌خان بدخشی در آنجا میسرود:

بندی یی رابسس بود زولانه یی   این همه زنجیر در زنجیرچیست؟

پریشان میگفت که یکی از یا ران‌بیرون محبس چنیـن نوشته بود :

به شب‌نشینی زندانیان‌برم حسرت!

که‌نقل‌مجلس شان دانه های زنجیر است.

در باریان امیر این دو جوان رامحکوم به اعدام میدانستند و لی‌خود امیر حکم کشتن نداد و چون در اواخرخزان ۱۲۹۷ ش به جلال آباد رفت، این کار را به باز گشت خود دربهارآیند ه مو کول نمود و خودش شـــب ۱۹ د لـــــــو ۱ ۲ ۹ ۷ شــــ۲۰ فبروری ۱۹۱۹ م در کله گـــوش لغمان کشته و شکار اجل شد .

تمام زندانیان جوان ،بعداز جلو س امان الله خان ۹ حوت ۱۲۹۷ ش رها شدندوچون‌درحرکت مشروطیت‌با شخص‌پاد شاه جدید آشناوهمکار

---

(۱) شنیدگی نویسندهٔ این سطوراز خود مشاور مو صوف .

بودند ، در ساختن افغا نستا نِ نوین و تحصیل استقلال نیز باا و همنوا و همدست گردیدند و عبدالهادی پریشان بحیث اولین سردبیر جریده نوبنیاد امان افغان منصوب شد، کـه شمارهٔ اول آنرا در ۲۲ حمل ۱۲۹۸ ش اپریل ۱۹۱۹م نشر نمود و مدتی بدیـــن وظیفه باقی ماند و بعد از ین مراتب ذیل راطی کرد :

۱ـ عضو هیئت سیاسی افغانستان درکوه مسوری هند تحت ریاست محمود طرزی ۱۶ اپریل تا ۱۸ جولائی ۱۹۲۰م ۱۲۹۹ ش .

۲ ـ سفیر افغانستان در بخارا ۲۱ دلو ۱۲۹۹ ش ۱۹۲۰ م

۳ـ عضو هیئت مذاکرات افغـــان با دابس نمایندهٔ هند بریتا نوی در کابل (۵ جنوری تا ۲۲ نومبـــــر ۱۹۲۱م) ـ ۱۵ جدی ۱۲۹۹ تـــا عقرب ۱۳۰۰ ش .

٤ـ مدیر شعبه هند وار و پا دروزارت خارجه ۱۳۰۰ ش ۱۹۲۱ م .

۵ ـ مستشار وزارت خـــا رجه ۱۳۰۱ ش ۱۹۲۲ م

٦ ـ رئیس هیئت سفارت فوق العاده به بخارا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳م

۷ ـ وزیر مختار نخستین افغـــا نستان در لندن و افتتاح سفـــار ت خانهٔ افغانی در آنجا ۱۳۰۲ ش ۱۹۲۳م

۸ـ استعفا ازسفارت لندن ووزیرتجارت در کابل ۱۳۰۵ تا زمستـــان ۱۳۰۷ ش (۱۹۲٦ ـ ۱۹۲۸ م)

۹ـ وزیر مختار افغانســتان د ربرلین ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۱ش (۱۹۲۹ ـ ۱۹۳۲ م)

۱۰ـ استعفا از سفارت برلیـــن و باز گشت بوطن ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲م

۱۱ـ عضو افتخاری انجمن ادبی کابل ۱۳۱۱ ش ۱۹۳۲ م

۱۲ـ دورهٔ حبس ۱۳ ساله درارگ کابل ۱۳۱۲ ـ ۲۵ قوس ۱۳۲۵ شـ ۱۹۳۳ ـ ۱۹٤٦ م)

۱۳ـ سر منشی در بار شاهـــی ۱۳۲۷ ش ۱۹٤۸ م

١٤ـ وکیل ده سبز کابـــل ورئیس گماشتهٔ شورای هفتم ۱۳۲۸ـ ۱۳۳۲ ش (۱۹٤۹ ـ ۱۹۵۳ م)

۱۵ـ سفیر افغانستان در مصــــر۱۳۳۲ ش ۱۹۵۳م
۱٦ـ سفیر افغانستاندر اندونیزیا۱۳۳٤ ـ ۱۳۳۸ ش(۱۹۵۵ـ۱۹۵۹م)
تاریخ وفات در کابل ۲۷ اســد۱۳٦۱ ش ۱۹۸۲ مبعمر ۸۸سالگی .
۱۷ـ رئیس گماشته مشرانوجرگه (مجلس اعیان) بعداز ۱۳۳۸ش

تالیفات :

۱ـ زما رسول پاك : ترجمهٔ پشتوی کتــاب اردو پیغمبــر ا ســـلام تالیف عبدالمجید قرشی طبع لاهور۱۳۳۸ ق از طرف جریدهٔافغانستان .

۲ـ تجارت ما با س ،س ،ر : رساله بزبان دری در بارهٔ تجارتدو مملکت که در اوقات تصدی و زار تتجارت نوشته شده ودر ۱۹۲۷ م در مطبهٔ انیس چاپ شد .

۳ـ غیاصه: نظم پشتو در۱۳٦۵ق

٤ـ لالی ریخته: ترجمه منطـــوم اشعار اردوی دکتر اقبال بــــز با ن دری، که جلداول ودوم آندر کابل۱۳۵۵ ش طبع شده است .

۵ـ نغمات : مجموعهٔ اشعــــا رخود او.

٦ـ گلخانه ـ مجموعهٔ اشعار پریشان با منتخبات اشعار شعــــرای دیگر .

۷ ـ رجال وطن : شرح احـــــوالو آثار برخی از مشاهیرافغانستان .

۸ ـ زیست نامه : مشتمل برشرححال خودش .

۲ـ عبدالرحمن لودین متخلصــــس به کبر یت :

پسر کاکا سید احمد لودینقندهاری که درنمره (۷) رجال و محبوسین مشروطیت اول ذکر شس گذشت .کبریت در حدود ۱۲۷۲ ش درشهر کابل بدنیا آمد ودر ایام کودکــــــیسواد خوانی را از پدر خود یاصو ل مرتبهٔ پدرش « طرز کاکا» آمو خــتودر مدرسه حبیبیه تا نهایت متوسط (رشدیه) درسس خواند .درحالیکــهعلاوه بر زبان دری و پشتو ، زبــا ن ترکی واردو و اندکی عربیو انگلیسیراهم فرا گرفته بود واز ین زبانها به

دو زبان داخلی وطن ترجمه کــــرده‌میتوانیست و نو یسلدهٔ نیرومنددری و پشتو واز پیشروان جوانان تیزرو افغان بود.

کبریت بعداز تکمیل تحصیـــلات‌خود تا درجهٔ رشدیه مکتب حبیبیه‌در سنهٔ ۱۲۹۰ ش درادارهٔ سراج‌الاخبار به حیث محر ر پذیرفته شد و چنـــد سال زیر تربیهٔ فکری وادبی محمــودطرزی کار کرد ودر ینوقت بود ، که چند زبان آموخت ودز ادبیات‌واجتماعیات و حقوق‌مطالعه‌کردواز آن‌استاد، بسا چیز ها فرا گرفت و مقالات اودرسراج الاخبار نشر می شد .

کبریت جوان آزاده ظریف و نقـا و کوشا ونهایت‌دلیر و صریح‌اللهجه بار آمد و همواره تمایلات دست چپی‌داشت ودر مشروطیت دوم ،گروه‌تند رو دست چپی را رهنمائی میکرد وطوریکه گفتیم شب ۱۲ سرطـــا ن ۱۲۹۷ ش بر موکب امیر حبیب‌الله‌آتش تفنگچه کشود . چون گلوله‌اش به آماج ننشست او را بگر فتنـــــدودر غل و زنجیر کشیدند ، ولی‌مدت این زندان و محکومیت به اعدام ا وکوتاه بود . زیرا بعد از کمی ۸ ماه خود امیر در شکار گاه کله گو ش‌کشته شد .

عبدالرحمن که به قول غبــار :جوان چهار شانه دارای چشمـــا ن سیاه‌ونافذ وموی‌مجعدوقدری به‌فــربهی متمایل ودر زبان دری نویسندهٔ وشاعر مبتکر و مستقلی بود . بمجردجلوس امانی در اوخر حوت۱۲۹۷ش از زندان بر آمد و با همان روحیهٔ‌جدی و دلیر در راس جوانان متجدد پیشرو ایستاد و مدتی در ادارهٔجر یده نوبنیاد امان افغان کار کرد و بعد از آن به مشاغل رسمی ذیــــل پرداخت :

۱ـ عضویت مرکز قانون گذار ی ۱۳۰۰ ش .

۲ عضویت هیئت سیاسی فـــو ق‌العادهٔ افغانستان در بخارا ۱۳۰۲ش.

۳ـ رئیس ثانی مرکه پشتو۱۳۰۲ش .

٤ـ رئیس اول مرکه پشتـــــو۱۳۰۲ ش .

۵ــ کفالت سر منشی شاه۱۳۰۳واستفعا از ان و کناره گیری‌درقندهار ۱۳۰٤ ش

٦ ــ رئیس‌بلدیهٔ‌قندهار ۱۳۰۵ش

۷ــ رئیس گمر کات کابل ۱۳۰٦تا ۱۳۰۷ شں(حبسس اودر دوره‌سقوی)

۸ــ رئیس بلدیهٔ کابل ۱۳۰۸ش. آویزش با نادر شاه‌وقتل ا وبیرون قصر دلکشا بحکم پاد شاه مذکــوربعمر ۳۷ سالگی ۱۳۰۹ش ۱۹۳۰م.

کبریت که مرد نقاد و دارای صراحت لهجه بود ، همواره در دســت چپ کردار های عمال ناپاك دولـــت‌امانی واقع میگردید و حتی‌مو جب استعفای او از سر منشی گـــر ی‌شاه در ۱۳۰٤ ش همین سجیه ا و بود . وی عملا از « میدان فساد » به‌قندهار کناره گزید وطوریکه خودش در همان سال به نویسندهٔ این سطورگفت : سازمان دولت مانند لجن‌زاری بود، که هر کس در داخل آن آلوده‌دامن شدی . بنابرین از آن « میـــدان فساد » خود را بر کران سا ختم .

در ایام فراغی که کبریت در بازاربردرانی و کوچهٔ لودینان درخانهٔ‌پدری کناره گیری کرده بود ، نو یسندهٔ‌این‌سطور گاهی بخدمتش میرسید م و او در مقالهٔ نویسی ومطالعات ادبـی‌بمن رهنمائی ها میکردو آنوقت‌جوانی من بود، که از صحبتش سودهابرد می‌وحظ ها اندو ختمی .

چون شاه امان الله خان‌در سنه ۱۳۰۵شں‌به‌دیدن اوضاع قندهارآمد، بخواهش مکرراوریاست بلدیه(بناروالی)قندهاررا تاسیس کرد،ولی‌بعداز یك سال در کابل به ریاست گمرکات‌مقرر شد ، که با پاکدامنی‌و تقوای اداری آنرا پیش برد. وقتی که ازقندهار به کابل حرکت میکرد ،بـه یاران خود میگفت :ادارات دولتـــی(مخصوصاً گمر کات) مراکز فساد و پول ستانی است ، خدا یاری‌دهد،که گمرك کابل را ازین آلودگیهــا پاك سازم .

کبریت در لویه جرگه هـــــای‌پغمان ۱۹۲٤ و ۱۹۲۸ م برخی‌خوا- هش های مردم را نمایندگی کرد ودرمجلس قصر ستوری ۱۵ میـــزان

۱۳۰۷ ش ۱۹۲۸ م هنگامیکه شاه‌امان الله برخی ریفورمهای افراطی خود را اعلان داشت‌و خود را «پادشاه‌انقلابی» خواند . کبریت گفت : اعلیحضرت خود را شاه انقلابی‌معرفی‌نمودند . پس توقع میرود ، که انقلاب در دستگاه دولت‌راپذیرند .ده سالست که اعلیحضرت وظیفهٔ صدارت عظمی را شخصاً بدوش‌گرفته اند. در حالیکه انقلاب‌متقاضی آنست که شخص مسئول دیگری به‌حیث صد اعظم تعیین گردد ،تامردم او رامسئول‌اعمالش قرار داده‌بتوانند. (۱)

در همین مجلس چون شاه رفع‌نقاب زنانه را اعلان داشت و ملکه ثریا بازوی باز دران شرکت کرد ودر بارهٔ این حرکت رای خواسته شد، همه تایید کردند الا دوتن عبدالرحمن‌رئیس گمرك کابل و عبدالهادی وزیر تجارت . این دوتن میگفته‌اندکه ما از اولین کسانی هستیم که طرفدار رفع نقاب زنانیم، ولی نه دراین موقع که دست دسیسه انگلیس در افغانستان دراز است‌واز همین حرکت مصلحانه هم یک فتنه می‌سازد (و چنین هم شد)این بودکه‌فردای آن‌میرقاسم خان‌سر- منشی از طرف شاه گماشته شد. تااز هردو استعفا بگیرد و میر مذکور هم هردو استعفا نامه را با استعفای‌خودش بحضور شاه تقدیم داشت و آغاز زمستان ۱۳۰۷ ش بود ، که بااین حرکت‌ناسنجیده ، اغتشاش نا میمون ارتجاعی‌هم آغاز شده‌بود...

عبدالرحمن از ایام جوانی رویهٔ‌ضد انگلیسی را در سیاست داشت و همواره در ین راه گام میزد و حکم‌قتلش هم غالبا از همین رو صادر شد . در اوایل شاهی نادر شاه که‌او را رئیس بلدیهٔ کابل گماشته بودند، روزی در دلکشا برسفره شاهی نان خورد وشاه با او بنرمی سخن میگفت . چون از نان خوردن‌فارغ شدند شاه به سپاهیان حاضر

---

(۱) غبار : مسیر ۸۱۳

یاش ، بدون مقدمه امر داد ، تا اورابگیرند و بیرون قصر دلکشا بکشند. این امر در چند لحظه در پای یکی‌ازدیوار های دلکشا بمعرض عمل گذاشته شد و جوانی را که دارای‌سجایای عالی شجاعت و مقداری از دانش و بینش وطبعی دراك‌وظریف‌ووطن خواه راستین بود ، بگلو لهٔ ستم و جفا کاری زده و بکشتند وطومار زندگی پر افتخارش‌را درنور دید ند .

از عبدالرحمن برخی منظو ما تسیاسی واجتماعی تندو زنندهٔ با یك رساله بیو گرافی رجال عمدهٔ افغانی و قاموس بزرگ لغات پشتو بزبان دری باقی مانده بود ،که‌متاسفانه نسخ آن با کشتنش ازبین رفت.

از یك مخمس انتقادی او قوهٔ‌سخن‌وری وصراحت‌لهجه‌اش آشکاراست، که راجع به ارباب اقتدار و مغروران‌عصر خود چنین میگفت :

هریك نشسته است بزین‌آنچنا ن‌تلك
کش‌نیست‌غم زملت وپرواش از ملك

با صد غرور و کبر همی تازداسپ دك
کس‌نیست‌تا بسینهٔ ایشان کند شلك

خوب ای خران چرید که تا چاغترشوید!

باری کبریت‌لودین‌در حرکت‌جدیدفکری که بعد از ختم جنگ اول و نهضت استقلال در افغا نستا ن‌پدیدآمده بود ، شخصیت پیشرو و نقاد وظریفی داشت و بین جوانان‌معاصر خود ، محبوب و گاهی پیشوا بود ، که کهنه پرستان‌محافظ‌کار او را دوست نداشته اند .

۳ـ میرغلام محمد غبار :

میر غلام محمد غبارولد میر محبوب‌خان کابلی (اصلا فرملی) که درحدود ۱۲۷٦ ش در دروازه لاهوری شهرکابل بدنیا آمد ودروس ابتدائی رادر خانوادهٔ خود که اهل سواد و دانش‌و کار مندان دفاتر حکومتی بودند

فراگرفت ودراواخر عهدامیرحبیب‌الله‌خان با جوانان افغان مشرو طیت دوم محشور گردید و مطالعات خود ر ادر تاریخ و اجتماعیات دوام داد، ،تا نویسنده‌نیرومند صاحب‌ذوق‌زبان‌دری‌برآمدوبه‌نوشتن مقالات ادبی وسیاسی پرداخت .

وی درحدود ۱۲۹۶ش‌در خان آبادماموریت گمرک‌داشت ودر۱۲۹۸ش کارمند کوتوالی کابل بود، بعدازآن‌جریدهٔ ستارهٔ افغان را بتاریخ ۹ قوس ۱۲۹۹ ش از جبل‌السراج‌نشرکرد ودرسنه ۱۳۰۰ ش بحیث عضو ریاست تنظیمه‌شجاع الدوله به‌هرات رفت‌وبعدازان درسنه۱۳۰۳ش درمسکو نماینده تجارتي بود. چون‌در ۱۹سرطان۱۳۰۳ محمدنادرخان به حیث سفیر افغانی در پاریس‌مقرر شد ، غبار بااو سکر تر آن سفارت بودو پس ازان به کابل آمدو در لویه جرگه های پغمان ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ ش بحیث وکیل مردم کا بل‌شامل شد و افکار جوانان افغان را مانند یك عضودست‌چپی نما یندگی‌میکرد ومبلغ دیمو کراسی وحکومت قانونی بود ، تاکه در سنه ۱۳۰۹ش به سر کتابت سفارت‌افغانی دربرلین مقرر شد .

در سنه ۱۳۱۰ شس چون‌انجمن‌ادبی در کابل تاسیس شد ، غبار یك عضو فعال این انجمن بود وسلسله‌مقالات « افغانستان و نگاهی به‌تاریخ آن » را می نوشت ، تاکه در سنه ۱۳۱۱ شس‌درمحبس‌سرای‌موتی کابل زندانی سیاسی گردید ومدت این‌حبس رنج افزا تا ۱۳۱۵ ش دوام کرد واز آنجا بیکی از قرای دوردست‌ولایت فراه تبعید گردید که تا سنه ۱۳۱۷ ش در آنجا ماند ودر سنه۱۳۱۸ ش به قندهار آورده شد ،که در آنجا کتاب احمد شاه بابا راتالیف‌کرد ودر سال بعد از ۱۳۲۰ ش پس بسکونت در کابل اجازت یافت ودرینجا عضو انجمن تاریخ بود و مدتی هم جریدهٔ انیس را نشر میکرد .

در انتخابات شورای دورهٔ هفتم۱۳۲۸ ش به حیث وکیل مردم شهر کابل منتخب گردید ودرمبارزه‌های قانونی دسته کوچك

وکلای روشنفکر ومبارز شرکت کردو به تاسیس حزب و طن و نشر جریدۀ هفتگی وطن پرداخت هنگامۀ حق طلبی و دیمو کراسی وقانونیت و حکومت مشروطه را گرم داشت ودرانتخابات دورۀ هشتم ۱۳۳۱ ش باز داوطلب و کالت مردم کابل درشوراگردید ، ولی در ضمن مظاهره عامۀ مردم کابل که به طرفداری او میکردند گرفتار شد و بزندان افتاد که این دورۀ حبس او در ولایت کابل تا ۸ سال دوام کرد ، و چون از ین زندان ولایت کابل در ۱۳۳۹ ش رهایی یافت در ریاست مطبوعات مشاور بود ، و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ را مینوشت .

غبار در آخر عمر خود به مرض معده گرفتار ودر سنه ۱۳۵٦ ش در یک شفاخانۀ برلین بستری بود تا که بعد از عملیات بطنی بتاریخ ۱٦ دلو همین سال ، چشم از جهان پوشید وروز ۲۲ دلو در مقبرۀ خانوادگی در شهدای صالحین مدفون گردید ، در حالیکه مدت نیم قرن درحرکات اجتماعی و سیاسی وادبی مملکت سهم بارزی گرفته بود .

غبار که در ایام سالخوردگی بسن بیش از هشتاد از جهان رفت مرد خوش قیافت بلند بالا و ظریف گویا وجویای گربزی بود ، که با نفوذ کلام واستدلال قوی میتوا نست جوانان را بدور خود فراهم آورد ، وچون قلم روان و نیرومندی داشت میتوانست در تاریخ وادبیات وسیاست واجتماعیات مباحث دلچسپی بنویسد ، که از آنجمله نمونۀ کارو افکار و تحلیل و نظرش بو قایع ، در کتاب مسیر تاریخ آشکار است که آن کتاب را باوجود برخی لغزشهای تاریخی و عمدی و بعضاً ارادی ، با قوت بیان و ظرافت ادبی ، دلچسپ ودر خورخوانش ومطالعه ساخته است .

وی در تاریخ نویسی سبکی خاص داشت که وقایع تاریخی را همواره به نفع تصور خاص عندی و قالب فکری خود استعمال میکرد و بنابرین د ر تاریخ نگاری خود ناظر بیطرف بنظر نمی آید و لو به استعداد ها ی

مختلف مردم افغانستان ـ که درطول تاریخ نشان دادند ـ ایمان کامل داشت واین (ملت) را می پرستیدوهمواره میخواست بدین مقصد گام بر دارد و حتی گاهی تظاهر هم نماید.

روی همرفته غباردررجال سیاسی وادبی دورهٔ معاصر ، چهرهٔ نقادو شخصیت رادیکال دیمو کراسی طلب دانا و گربزی بود ، که در مراحل ترقی خواهی و تجدد و حرکات ادبی وسیاسی سهم کافی داشته ودر ین راه بحیث فرد ترقی خواه پیشرو ، رنجهای فراوان و محرومیت ها دیده ودوبار در حدود زیاده از ۱۴ سال حبسهای طاقت فرسا را تحمل کرده است. وی گاهی این بیت را زمزمه میکرد :

شمعها برده ام از صدق بخاك شهدا

تا دل ودیدهٔ خونابه فشا نم دادند

زوانش شاد باد !

آثار غبار :

۱ـ افغانستان و نگاهی بتاریخ آن ، مقالات مسلسل در جلد اول و دوم مجلهٔ کابل انجمن ادبی ۱۳۱۰ ـ ۱۱ ش

۲ـ احمدشاه بابا افغان طبع کابل ۱۳۲۲ ش

۳ـ افغانستان در مسیر تاریخ ، مشتمل بر رویداد تاریخی سیاسی افغانستان از گذشتهٔ دورتا ۱۳۰۷ ش طبع کابل ۱۳۴۶ ش ۱۹۶۷م

۴ـ خراسان (رساله) طبع کابل ۱۳۲۶ ش .

۵ـ افغانستان بیك نظر طبع کابل ۱۳۲۶ ش

۶ـ تاریخ افغانستان جلد سوم ازظهور اسلام تا سقوط طاهریان طبع کابل ۱۳۲۶ ش .

۷ـ تاریخ ادبیات دری افغانستان در قرون اخیر (کتاب درسی وزارت معارف) طبع کابل ۱۳۳۱ ش .



محمد ولی خان دروازی

٤ محمد ولی خان دروازی:

از اشراف زادگان بد خشان وسر گروه دستهٔ غلام بچه گان خاص، جوان دراك و هوشیار کار دانی بودکه بدربار امیر حبیب الله خان قرب خاصی داشت ووابستهٔ گروهی بودکه شهزاده عین الدوله و خاندان شاغاسی (۱) بارکزائی علیا حضـــرت سرور سلطان سراج الخواتین مادرش هم بدان متعلق بودند وافراد خاندان سپه سالار غلام حیدر خان چر خـی مـــا نند غـــلام نبـــی خـا ن وغلام جیلا نی خـا ن و غـلا م ـ صدیق خان پسران چرخي و دیگران نیز بااین گروه بستگی داشته اند .

چون دختر خالهٔ سراج الخواتین صبیه فقیر محمد خان شا غـــاسی در حبالت محمد ولی خان بود (۲) دروقایع جلوس امانی ، فعالیت شایانی به اثبات رسانیده که به تاریخ دهـم حوت ۱۲۹۸ ش برتبه جنرالی ونشان حسن خدمت نواخته شد و بعد ازان به حیث سفیر فوق العاده سیـــا ر افغانستان در راس هیئتی به دولت شوروی و دیگر ممالك اروپا از راه تاشکند و مسکو فرستاده شد و باموسس دولت شوروی لینن وسران انقلابیون اکتوبر ۱۹۱۷ م ملاقاتهـا نمود و روابط سیاسی افغانستـــان مستقل را باآن دولت قایم داشت ومعاهدهٔ نخستین دولتین را باچیچرین وقره خان در ۱۲ ماده امضا نمـود (۲۸ فبروری ۱۹۲۱ م ۱۰ حـــوت ۱۲۹۹ ش)

این هیئت سفارت سیار به ریاست محمد ولی خان بعد از سفر اروپا و

---

(۱) شا غا سی شکل مفغن کلمه ایشیك آقاسی ترکیست که رتبه دولتی موازی وزیر در بار بود وشا غا سی شیردل خان ملقب به لـــوی ناب در عصر امیر شیر علی خان این مقام راداشت که نائب الحکومه ترکستان افغانی نیز بود و پسرش خوشدل خان لوی ناب دوم پدراندر سراج ـ الخواتین ، مدتی نائب الحکومگـــی قندهار داشت که پدر والی علی احمد خان باشد .

(۲) مهدی فرخ : تاریخ سیاســی افغانستان ۳۶۰

امریکا و معرفی افغانستان مستقل بدنیا و مذاکرات سیاسی باوزارت های خارجهٔ ممالك اروپا به تاریخ ۱۱جوزای ۱۳۰۱ش ۱۲می۱۹۲۲به کابل برگشت در حالیکه شخص امان‌الله‌خان از خدمات محمد ولی خان قدر دانی نمود واو را بجای محمود طرزی بحیث وزیر خارجه مقرر داشت (پنجشنبه ۲۵ جوزا ۱۳۰۱ ش) وپس از یکماه بمو جب فرمان یکشنبه ۷ اسد ۱۳۰۱ ش نشان اول مملکت لمراعلی با املاك مزروعی و باغی و عمارات قلعه مرادبیگ باو بخشیده شد و بعد از ین دوره های وزارت خارجه ووزارت حربیه ۱۳۰۲ ش راهم طی کرد ودر اغتشاش ۱۳۰۳ ش پختیا درانطفای بغاوت قبایل، قوماندان آن محاذ بود وچون درسنه ۱۳۰۶ ش شاه افغانستان عزم سفر اروپا نمود ، وی بحیث کفیل وزارت خارجه ووکیل مقام سلطنت باقی ماند، که متهم به مخالفت رژیم و تهیه مقدمات یك جمهوریت بوده است (!)

محمد ولی خان از آغاز جوانی در حلقه های ضد انگلیسی کابل محشور بود و تا آخر عمر ش چه درسفر اروپا وامریکا ۱۹۲۱م وچه در ایام وزارت خارجه و کفالت مقام شاهی بهمین صفت باقی ماندوهنگامیکه در میزان ۱۳۰۸ ش کابل فتح گردید وی بامحمود سامی قوماندان قوای کابل در عصر امانی ـ که هردواز مقربان در بار امانی بودند ـ محاکمه ودر اواخر ۱۳۰۸ ش در کابل اعدام شد .

٥ـ شجاع الدوله :

اصلاازخانزادگان غوربندودرجمله غلام بچه گان در بار بود ، که به عنوان فراشباشی ، متصدی فرشهای ارگ شاهی ودر سفر منتظم خیمه های موکب سلطانی شمرده می شدو بارجال مشروطیت او لهم رابطه داشت . ودر حرکت دوم وابسته به حلقه جوانانی بود که شهزاده امان الله خان از آن سر پر ستی میکرد .

طوریکه قبلا در شرح حال جوهرشاه غور بندی (یکی از شهدای



شجاع الدوله خان با بکرخیل غور بندی

مشروطیت اول)نوشتم ، گویاقاتل امیر حبیب الله خان همین جوان مشروطیت طلب از گروه‌امان الله خان بود که به اشاره همین گروه امیر راکشته‌باشد. یعنی‌حادثه‌قتل ، علت سیاسی و عامل حزبی وگروهی داشته است.

اما برخی این قتل را مبنی برانتقام شخصی دانسته‌و سراغ پای ملکه سرور سلطان (سراج‌الخواتین‌مادر امان الله خان) را در آن دیده اند . مثلا امیر شبی در قصرچهلستون محفل عیش‌ونوش آراسته وجمعی از دختران زیبا را بوسیلهٔ‌اخت السراج خواهر خود ، در ا ن فراهم آورده بود که سراج الخواتین‌دران محفل عیاشی و سرور واردشد امیر وتمام گلرویان رقصان‌را موردشتم و ضرب وهتاکی قرار داد چون امیر ازین حرکت عصبانی شده وملکه‌را طلاق داد، وی و پسرش عین‌الدوله به همدستی خاندان لوی ناب (بارکزئی) وخاندان غلام حیدر خان چرخی وطبقه رادیکال در بار (غلام بچه‌گان‌خاص) ودیگر روشنفکران کمیته یی تشکیل دادند تا امیر را بکشند ودرین گروه شجاع الدوله فراشباشی در بار هم شرکت داشت . چون امیردرصفر ۱۳۳۷ ق بعادت همه سا له در شکار گاه آهو به کله گو ش لغمان‌رفت ، در آنجا بسبب اعو جاج دیرك خیمه، شجاع‌الدوله فراشبا شی‌راسخت زد و دندانها یش شکست و این عمل مو جب گردید ، که شجاع‌الدوله انتقاماً اورا بکشد . (۱)

مهدی فرخ نویسندهٔ ایرانی که‌تمام تاریخ افغانستان را با نظر سطحی نوشته وآراده داشته تا هرچیز مهم راهم کوچك وناچیز ، بدون عمق تاریخی‌مبنی بررقابتهای قبیلوی‌وخاندانی نشان دهد ودر تاریخ‌نو یسی‌خود، به‌هیچگونه‌عوامل‌ومو ثرات‌زمانی و روحی و تکامل اجتماعی و مراحل تسلسل سیر طبقا تی قایل‌وناظر نیست ، طوریکه در بالااقتباس

---

(۱) مهدی فرخ : تاریخ سیاسی ۳۶۰

شد، قتل امیر راهم مبنی بر انتقام‌جویی مردی یازنی دانسته و سخت بخطا رفته است .

اگر ما این کوته نگری وسطحـــی‌نشان دادن تاریخ اجتماعی و فکری ملتی را چنین بپذیریم ، پس‌سوال‌خواهند کرد ، که آیا آن حرکـــت مشروطیت اول و بخون تپیدن های‌مردان افغان که ده سال قبل واقـع شد ،هم اینچنین یك علت شخصی‌و سطحی داشنت ؟ آیا در قیامهـای عمومی ملت افغان در جنگ اول‌ودوم‌افغان و انگلیس و کشتاروا خراج یغما گران انگلیسی ، هم فقط دست‌انتقام جویانهٔ کدام ملکه یا فراشباشی در بار کار میکرد ؟ آیا حمله قاتلانهٔعبدالرحمن لودین ، چند ماه پیشـ ازین واقعه هم یك عمل انتقا مـــی‌شخصی مردانه یا زنانه بود ؟

تا جاییکه نو یسنده این سطـو راز اشخاص راستگوی دخیل یاناظران نزدیك واقعهٔ شنیده ام ، تر تیبا ت‌قتل ، قبلا در مرکز سری مشروطیت دوم گرفته شده وحتی برادر امیر ،نائب السلطنه را هم‌با خود همنوا و هم قسم ساخته و بر مصحفی امضـــاکرده بودند ، که شرح آن را مرحوم غبار از قول شجاع الدوله داده‌است(۱)

مرحوم میر قاسم خان که درمشروطیت دوم هم سهیم وحاضر وناظر وقایع بود میگفت : عوامل موجبـــهٔ نفرت از روش سیاسی و عیاشی امیر قبلا مهیا گردیده بود ، که آویزش‌علیا حضرت باامیر یاکجی دیرك‌خیمه و تنبیه و ضرب شجاع الدوله ،جزویا تـــی بو د کــــه بعداً آن عوامل را تشدید بخشید و شجاع‌الدوله (مطابق پلان مطروحهٔقبلـی) داخل خیمهٔ امیر گردید واورا بضر ب‌تفنگچه بدار الحساب فرستاد .

باری شجاع الدوله که عضـــوفعال گروه شهزاده امان‌الله خان‌بود، بعداز قتل امیر به فعالیت پرداخت وظاهرابرای تبلیغ امارت‌نصرالله خان

---

(۱) بنگرید !افغا نستان درمسیر تاریخ ۷٤٦

که در جلال آباد از مردم بیعت گرفت ـ وباطناً برای اجرای نقشه کار خود بکابل آمد و در وقایع جلوس امان الله خان واز بین بردن رقیبانش ودیگر امور دست داشت . چون درمی ۱۹۱۹ م کا بینهٔ اول امانی تشکیل یافت ، همین شجاع الدوله و زیرامنیه بود و بعد از ان در راس هیئت تنظیمه بهرات مقرر گشت (۲۰جدی ۱۳۰۰ ش) واز حوت ۱۳۰۳ ش تا ۱۳۰۷ ش سفیر افغانستان در لندن بود و بعد از ۱۳۰۸ ش از آنجا بر طرف ودر برلین مقیم گشت و هم درآنجا در سنه ۱۳۲٤ ش مرد (بشرح احوال جوهر شاه دررجال مشروطیت اول رجوع کنید)

در کتاب معرفی رجال افغانستان طبع امریکا تولد او را در ۱۸۹٦ م در غور بند و شمولش را در جمله غلام بچگان ۱۹۱٦م و هم او رامهمان دار هیئت المانی نوشته اند .

در سنه ۱۹۲۹ م هنگام سقو طدولت امانی ، رئیس تنظیمهٔ هرات شد ، که از حملهٔ عبدالرحیم نائب سالار کوهستانی به مشهد و تاشکند گریخت ودر بر لین مقیم شد .

٦ـ محمدابراهیم خان جمشیدی :

از خانزاده گان او یماق جمشید یهرات و غلام بچه در بار و شخص صالح ومردم داری بود که درمشروطیت دوم در صف دوم قرار داشت و بعد از جلوس امانی ، در قندهارمدیر گمرك (حدود ۱۳۰٤ ش)

۷ـ آدم خان :

از پشتو زبانان لوگر ومربوط بیك خاندان مقتدر و غلام بچه در باربود که در صف دوم مشروطیت دوم شمرده میشد و بعداز ان در عصر امانی در حدود ۱۳۰۳ ش حکمران گرشك و پشت رود مقرر گشت ودر دورهٔ نادری بعد از ۱۳۰۹ش ازاعضاءوزارت دربار و مصاحب بود.

۸ـ میر یار بیگ خان‌درواژی:

برادر مهتر میر زمان الدین خان والی کابل وهرات وازخواهرزاده گان

محمد ولی خان ، شخص ادیب وشاعر منوری بود ، که در جمعیت مشروطیت دوم شامل وبا عبدالرحمن لودین وعبدالهادی داوی زندانی شدو با جلوس امانی رهایی یافت ودرهیئت سفارت فوق العادهٔ سیار بر یا ست محمد ولی خان عضویت داشت ،ولی روزیکه این هیئت از کابل حرکـــت میکرد ، باسکتهٔ قلبی ازاسپ افتادواز جهان رفت .

وی هم شعر میگفت وهم شا عـرشناس بود و تذکر ه یی بنام « آتش فشان » نوشته بود، که متاسفانه بعداز مرگش از بین رفت و بد ست باز نیامد .

عبدالهادی داوی که از یاران هم زندان او بود ، بعد از مرگش در بارهٔ سیرت و صورتش مقا لتـــــی در امان افغان نوشت و ذوق ادبی او را ستود . در ایام محبس هنگـــا میکه سختی های تحمل فـــر سای زندان را بانرمیهای مزاج شاعرانه ولطیف احباب می سنجید میگفت :

ماتنك ظرفان حریف اینقدر سختی نه ایـــم

دانهٔ اشکیم وماراگردش چشم آسیا ســت

(بنگرید : فصل ٥ رجال مشرو طیت دوم، شرح حال داوی عدد اول)

۹ـ میر زمان الدین خان دروازی:

از میر زادگان درواز بد خشا ن ومردی هو شیار و کار گزار از غلام بچه گان در بار و مامور بار چالا نی ارگ بود که درحلقه های روشنفکران در باری نفوذ و با شهزاده امان الله بستگی فکری و سیاسی داشت وازـ ینرو در آغاز عهد امانی ۱۳۰۰ ش والی کابل شد ودر سنه ۱۳۰۲ ش نائب الحکومهٔ هرات مقرر گشـــت تا که بتاریخ ۱۹ قوس ۱۳۰۳ ش بمرض سکته در آنجا در گذشت .

گویند وی شخصیت خلیق وبـامردم مهربان و کار دان فعال بود ، ودر ایام حکمرانی اش کسی را نیازرده است .

۱۰- غلام احمد اعتمادی :

از فرزندان عبدالقدوس خـــان‌اعتمادالدوله است که‌در مدرســـهٔ حبیبیه تا در جهٔ رشدیه درس خوانده‌وجوان فهمندهٔ روشن فکری بـود، که مدتی در وزارت خارجه بحیـث‌منشی سفارت افغانی در انقره کار کرد در حدود ۱۳۰٦ ش جنـــر ا ل‌قونسل افغانی در بمبئی بود وبزبان دری و پشتو واردو وکمی انگلیسی‌می‌فهمید ومینو شت وباادبیات این السنه آشنایی داشت . وی مجمو عهٔ‌اشعار تنبیهی واجتماعی‌فضل‌احمد غر شاعر پشتو زبان مردان پشاوررا بنام دغره گل در بمبئی طبـــع و بران مقدمهٔ همدردانه بزبان د ر ی‌نوشت (۱۹۳۰م)

از مرحوم داوی شنیدم که غلام‌احمدذوقی بدیع داشت و نثر د ری را روان مینوشت ودر جمعیت‌جوانان‌مشروطیت دوم مقام ارجمند داشت.

۱۱- جمعه خان :

فرزند سردار عبدالقدوس اعتمادالدوله ودر محافل روشنفکران‌محشور واز رجال کار دان دورهٔ امانیه بود ،که در اواخر میزان ۱۳۰۱ ش بـــه سفارت افغانی به در بار بخــــارافرستاده شد و بعد ازان حــا کـم اعلای میمنه بود، که بتاریخ ۱۰ ثور۱۳۰۲ ش‌وفات یافت .

۱۲- سید غلام حیدر پاچا :

از خاندان معروف سادات کنـــرساکن چهار باغ لغمان و لد محمـد سرور متولد ۱۲٦٦ ش . جوان روشنفکر دلیر گویا وپویا بود ، کــه در حلقه های جوانان مشروطیت دوم‌با میر قاسم خان و داوی همکـاری و همفکری داشت ودر عصر امـا نی‌از جوانان آزاد یخواه به شمار می- آمد ودر سنه ۱۳۰۰ ش به ترکیـه‌فرستاده شد و بعد ازان در ادارهٔ زراعت ومعادن مامور بود، تا که در۱۳۰۷ ش به وزارت خارجه رفت : وی در ایام اغتشاش ۱۳۰۸ ش‌درقلعه بابریهای جلال آباد بمعیت‌فرقه

مشر سید حسن خان شیون و محمدگل خان مومند ، جمعیتی بنام جمهوریت ساخت وجریده یی بنام (دکور غم) نشر نمود ودر جراید هندو ستا ن مانند زمیندار و افغا نستان لاهورتبلیغاتی بر ضد رژیم حبیب الله بچه سقاو میکرد . چون در اواخر سنه ۱۳۰۸ ش به کابل بر گشت ، به طرفداری امان الله خان پرداخت ودرسرای موتی مدت ۱٤ سال زندا نی شد ، تاکه همد ران محبس به عمر ۵۵ سالگی جان بجان آفرین سپرد (۱۳۲۱ ش)

۱۳ـ غلام محی الدین ارتی :

ولد شیر ارتی از جوانان تندرو کابل و مرد گویا و نقاد و با جوانان افغان محشور بود ، که در لویه جرگه پغمان ۱۹۲۸ م به حیث نمایندهٔ انتخابی کابل شمول داشت و د ر موقعی خطاب به شاه فریاد کرد و گفت: اعلیحضر تا ! ما دامیکه این و زرای مشهور بالفساد شما تا پای محاکمه و دار برده نشده اند ، هیچگونه اصلاحی در مملکت ممکن نیست . (۱)

این جوان دانا وتوانا علناً باوزیران وکارمندان فاسد دولت می آو یخت وعنصر مخالف رشوه خوا ران وانگلیس مشربان بود، تاکه بعد از سقوط رژیم امانی در حدود ۱۳۰۹ ش در پشاور آماج گلولهٔ قاتل نامعلومی قرار گرفت وجان داد .

۱٤ـ احمد رحمانی:

پسر عبدالرحمن مستشاروزارت خارجه ـ که ذکرش در مشرو طیت اول گذشت ـ واز جوانان تندروعصرامانی بود، که برای تحصیل به اتحاد شوروی فرستاده شد ودر آنجازبان روسی رایاد گرفت و خانم روسی داشت وازینرو او را در کابل (احمدروس) گفتندی. دخترش ما گه رحمانی از پیش قدمان نسوان نویسنده ومتجدد بود که کتابی بنام « پر د ه نشینان سخنگوی » تالیف کـرد، طبع کابل ۱۳۳۱ ش .

احمد در سنه ۱۳۰۸ به اتهام مخالفت با سیاست انگلیس و تما یـل

---

(۱) غبار : مسیر ۸۱۳

شدیدش به رژیم ساقط شدهٔ امانی‌مدتهای طولانی در محابس کا بـل زندانی ماند وچون‌درحدود ۱۳۲۵ ش‌از زندان برآمد در کابل وفات یافت .

۱۵- کریم نزیهی (جلوه)

فرزند ملابابا مرادقاضی‌کابل‌ازمردمان‌صاحب نفوذ ازبیك ، دارای نام‌و مقام در اندخوی میمنه است ، که درکابل در حدود ۱۲۸۵ ش بدنیا آمد ودر مدرسهٔ حبیبیه تا درجه رشدیه‌درس خواند وعلوم و ادب عربی را در خاندان علمی خود تحصیل کـــرده‌است و بزبان عربیّ وترکی و دری واندکی انگلیسی آشناست .

نزیهی در جوانی با امثال میــــرقاسم خان وداوی وعبدالرحمن‌لودین محشور بود ودر راه‌تجددو مشروطه‌خواهی و نو یسندگی قدم میزد ود ر تاریخ واجتماعیات وشناسا ئی رجال‌خراسانی واسلامی مطا لعاتی داشت و عضوانجمن ادبی کابل بود، از آثاراومقالات مسلسلی است که دریـن باره درمجلهٔ کابل انجمن‌ادبی‌انتشارمی یافت . وی بزبان دری‌اشعار نابی میسرائید که تخلص او « جلوه» است نزیهی در سنه ۱۳۱۰ ش بـــه عضویت انجمن ادبی درآمدوبعداز ان‌به امور تجارتی پرداخت ودرشورای هفتم ۱۳۲۸ ش و هشتم ۱۳۳۲ ش‌وکیل مردم اندخوی بود، که‌درفرا- کسیون ترقی پسند روشنفکـــران‌موقف دست چپی داشت ، وی بعد ازآن مدتی کار مند صدارت عظمـــی‌ووکیل التجار افغانی در مشهد بود، که بعد از ان متقاعد گردید واکنون‌ایام پیری و ناتوانی رابسر می برد ونمونهٔ افکار و اشعارش را کـه‌در ایام جوانی میسرود ، درمرامهای مشروطیت در صفحات سابق‌نوشته‌ایم .

نزیهی با فضایل علمی و ادبی ،شخصیت محترم روشنفکر و پیرمرد پخته کار جامعه شناس است ، که‌او قات زندگی خود را با نیك نا می سپری نموده ودر طبقهٔ ترقی پسندافغانستان وحرکات‌ادبی‌نفوذ وسهمی داشته است. وفاتش در دهلـی درزمستان ۱۳۶۲ ش .

۱۶- سید قاسم خان :

از محصلان مکتب حبیبیه واعضای‌مهم‌مشروطیت دوم‌بود، که از۱۲۹۸ش دروزارت خارجه زیر دست محمــودطرزی کار میکرد و چون دامادطرزی بود ، در اکثر محافل روشنفکران وزمامداران عصر امانی شرکت‌داشت و مدتها مستشار سفارت افغــــانی برمسکو وبعداز آن جنرال قو نسل افغانستان در بمبی ودر سفر اروپااز همرکابان شاه امان الله بود .

بعد از اغتشاش۱۳۰۸ ش دراروپاماند وچون‌درجریان قتل امیرحبیب- الله و جلوس امان الله خان وو قایع‌سالهای نخستین عصر امانی شرکت داشت ، کتابی در آن باره نوشتــه‌بود ، که جزویات وقایع سیاســی‌و مذاکرات رجال افغانی را هم شرح‌داده بــود . این کتاب چاپ نشده و متاسفانه به دسترس‌عامه نرسید .

۱۷- سید عبدالله خان :

برادر سید قاسم مذکور وازمامورین زیر دست محمودطرزی در وزارت خارجه‌بود، که در عهد امانی به حیث‌سکر تر سفارت افغانی در مسکـــو وظیفه داشت و بعد از سقوط دولت‌امانی در وزارت خارجه مدیر عمومی سیاسی بود ،تاکه روزجمعه ۱۹قوس۱۳۱۵ ش ۱۵ دسمبر ۱۹۳۶ م حین اجرای وظیفه در دریای آمو غـــرق‌گردید.

۱۸- بشیر احمد خان :

از خانوادهٔ ابوی و شاگردان هم‌کار محمود طرزی در وزارت خارجه بود، که به حیث قونسل افغانی درکراچی وظیفه داشت ۱۳۰۰ ش. وی از جوانان فعال مشروطیت دوم‌بود.

۱۹- میرزا محمد مهدی‌چنداولی:

ولد میرزا علی جان‌از جواذن‌روشن‌فکر بود، که‌علاوه برزبان‌دری، عربی، وترکی راهم آمو خته بود و در عصرامیر حبیب الله خان‌در دفتر سنجش



سید قاسم خان دا مادعلامه محمود طرزی

کارمیکرد وبعد از آن بدرجهٔ غندمشر، مدیر لوازم وزارت حربیه و عضو وزارت دربار امانی بود وبا جمعیت‌های افغان ربطی داشت.

هنگامیکه حکومت امانی سقو طنمود ، وی درمخا لفان سلطهٔ بچه سقاو و نادر شاه بر آمد وچون محمدعظیم در سفارت بریتانیا در کابل مر تکب قتل گردید ، وی به معیت‌چهار تن دیگر بتاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۱۲ ش به دار آویخته شد . (۱).

۲۰ـ سیدحسن فرقه مشر(شیون):

ولد حسین پاچا در حدود ۱۲۷۵ش در چهارباغ لغمان‌درخانوادهٔ سادات کنری به دنیاآمد ودر مکتب‌حربیهٔ کابل در عصر امیر حبیب الله در س خواند وچون از آنجا فار غ‌تحصیل گردید ، در قطعهٔ پروانهٔ حضوری ارگ مقرر گشت ودرمراتب‌نظامی به رتبهٔ فرقه مشری رسید و از صاحب منصبان بانام و نشا ن‌دورهٔ امانی و محشور با محا فل روشنفکران مملکت بود ،و هموا ر ه‌در مورد مبارزهٔ سیاسی پیشقدم و شاعر روشنفکر زبان پشتو شمرده‌می شد ودر سیاست مملکت عقاید خاصی داشت که از آن طرفداری‌یک‌حاکمیت نظا می استشمام می شد مثلا گاهی میگفت :

« درافغانستان باید یك رژیم نظامی‌نظیر رژیم مصطفی کمال بوجود آید، تا مردم رابا استعمال قوه به طرف‌مدنیت جدید سوق دهد . ولی این دیکتاتوری باید برای اغراض شخصی‌و منافع مادی و خا ندانی نباشد‌وهم بر خلاف طبقهٔ منور استعمال‌نگردد . بلکه این گروه را در کار و فعالیت مدد گار باشد پادشا هان‌سابقهٔ افغانستان همه برای مقاصد شخصی و خاندانی بر مردم حکمرانی‌مطلق العنان داشته و دیکتاتور بوده اند ، ولی نتوا نستند مملکت‌ومردم را خدمتی نمایند. دیکتا تور اگر مخلصانه خدمتگار باشد وهرچه‌میخواهد برای مردم میخواهد ، درین

---

(۱) یاد داشت از گفتار غبار .

صورت میتواند یك جامعهٔ پسمانده را بژراه اندازد و مردم را در نتیجه به دیموکراسی و خود ارادی بودن رهنمایی نماید و به اذهان تار یک روشنی بخشد . ولی باید بجای شکستن یك بت ، بت دیگر را برای پرستش نسازد .....» (۱)

سید حسن در اوقات اغتشاش ۱۴۰۸ در جلال آباد فعالیت داشت ودر نشر جریدهٔ دکور غم و بنیا ن‌گذاری بسیار ابتدائی جمهوریت با سید حیدر پاچا سهم گرفت ودردورهٔ ظاهر شاهی فرقه‌مشر مرکزی وزارت حربیه بود. ولی در سنه ۱۳۱۹ ش ببهانهٔ فعالیت های مخالف سیاسی محبوس درداخل زندان کشته شد .

۲۱- سردار عبدالحسین عزیز:

پسر سردار عبدالعزیز وازخاندان سردار سلطان احمد سر کار حکمران هرات است ، که پدرش از اعیان در بار و نخستین سفیر افغانستان بدربار تهران بود و خودش ازرفقای میر سید قاسم و داوی و دیگر ارکان مشروطیت اول و دوم شمرده میشد. چون پدرش از جملهٔ فراریان سیاسی بود وی درمنفای پدرش در سنه ۱۲٦٦ ش در تهران بدنیا آمد و در آنجا درس خواند و مرد با سوادفکوری بار آمد و چون به وطن بر گشت ، سرحلقهٔ جوانان مشر و طه‌طلب بود .

در سنه ۱۹۲۰ م با پدرش به تهران بازرفت ودر ۱۹۲٤ م دروزارت خارجه سرکاتب شعبهٔ معا هدا ت وقونسلگریها بود و چون از آنجا بر طرف شد در ۱۹۲٦ م به تا سیس شرکت حمل ونقل بین پشاور وکابل پرداخت ودر ۱۹۲۷ م جنرال قونسل افغانی در دهلی و بعد از آن در ۱۹۲۹ م

---

(۱) چون نویسندهٔ این سطوربامرحوم حسن آشنایی وصحبت داشتم بار ها در ینگونه موارد با او گفتگوکرده ام واین مطلب رااز گفتارش در جریدهٔ آزادافغانستان طبع پشاور (۱۰ اسد ۱۳۳۳ ش ، شماره ٦۷ ص ۱۷ نوشته ام .

قونسل افغانی در کراچی گردیــدتا که بعد از سقوط دورهٔ امــانی در ۱۹۳۰ م سفیر افغانی در روم مقررشد ودر سالهای بعد بمراتب بلنــد سفارت ووزارت باقی ماند و ایـن‌وضع موجب نگرانی و سوء ظن وطن خواهان برو گردید :

نماینده افغانی در کنفرا نس خلع‌سلاح جینوا ۱۹۳۳ م

سفیر کبیر افغانی در مسکـــــو۱۹۳۳ ـ ۱۹۳۷ م

وزیر فواید عامه در کابینهٔ محمدهاشم خان۱۹۳۸م

سفیر کبیر افغانی در واشنگتـن(امریکا)۱۹۴۳ م

نمایندهٔ افغانستان در ملل متحد۱۹۴۶م

وزیر معارف ۱۹۵۰م

سفیر کبیر افغانی در دهلـــــی۱۹۵۴ م

علالت مزاج ووفاتش در کـــا بل۱۹۶۰ م



دو گـروه خـاص

جوانان افغان :

چون روشنفکران کشور ، امیری‌عیاش و مستبد راااز بین بردند وبه جایش جوان ترقی خواه منوری ما نندامان الله خان را بر تخت شا هـــی برآوردند ودر کشور یک‌فضای آزادسیاسی را ایجاد کردند . پس حلقه های سیاسی‌زوشنفکران مشروطه‌خواه‌که در زمان سابق مخفی بودند بشکل علنی در آمدندو آزادانه به فعا لیت‌های سیاسی پرداختند و یکی از ین گروهها خودرا « جوانان افغا ن» میگفت که مرام تندتر وشبیه به‌دست چپی داشتند وبرخی از اعضای مشروطیت اواخر امیر حبیب الله هم دران شامل بوده اند مانند عبدالر حمـن‌لودین وتاج محمد خان بلوچ‌ومحمد انور بسمل و فیض محمد باروت‌سازکابلی (اعدام شده ۱۳۰۸ش) غلام محی‌الدین ارتی (که‌ذکر ش گذشت)ومیرزا عبدالرحمن خان ومیرزانور محمد خان‌وغلام‌جیلانی‌جنرال قونسل‌افغانی دربمبئی(اعدام شده۲٤سنبله ۱۳۱۲ ش) و میرزامحمد اسما عیـل‌کاتب مکتب حربیه و عبداللطیف خان و محمد سعید خان متخصص تلگراف‌و فقیر احمد خان نائب اول سفارت افغانی در مسکو وبعد از آن‌رئیـس‌جنگلات (که در ۲٤ سنبله ۱۳۱۲ ش اعدام گردید) و غلام رضا خـــا ن(محبوس سیاسی ۱۳ ساله) وفیض محمد خان ناصری و عبدالحسین‌عزیز(که بعدا به سفارت ووزارت رسید).



از راست بچپ :

۱ـ غلام جیلانی خان اعظمی که زمانی معاون ریاست انجمن ادبی کابل بود .

۲ـ عبدالرحمن خان لودین متخلص به کبریت .

۳ـ محمد سعید خان حبیبی مشهور به «لالا» که از اولین گروپ متخصصین فارغ التحصیل افغانی در اتحاد جماهیر شوروی بود.

این اشخاص را درین گـــــروه‌تنها مرحوم غبار نام برده است :

۱ـ عبدالمجید ساعت سازکابل .

۲ـ محمد رسول اجیدن محمدزئی (منصبدار نظامی)

۳ـ عبدالحمید کمیدان نظامی .

٤ ـمحمد اسحاق قزلباش .

٥ـ شمس الدین محصل مکتب حربیه .

٦ـ شیر محمد افغـان بیگ .

گروه غلام محی الدین افغان :

این گروه که‌برخی اعضا وپیشوایان‌ایشان در مشرو طیت اول‌هم دست داشتند، نسبت به جوانان افغـان‌معتدل تر بودند، که‌گرد همان‌افغان (مذکور در عدد ٤ مشروطیت اول)فراهم می آمدند وعضو فعال وبرجستهٔ آنها همان میر قاسم خان‌بود ، که درعدد اول رجال‌مشروطیت اول‌ذکرش رفت.

ازین گروه ارجمند عکسی دردست‌است که از خاندان مرحوم ماما محمد ابراهیم خان (یکی از اعضای بـرجستهٔ این گروه) بدست آمده وقرار یکه میگویند این عکس رادر سنـهٔ۱۳۳٤ ق در وقتی گرفتند که‌بدیدن مغارهٔ جلندر میرفتند .

درین عکس ذوات ذیل دیــــده‌می شوند :

نشسته از راست بچپ :

۱ـ ماما محمد ابراهیم خان مشهوربه ساعت ساز ، ساکن چنداول کابل، که در تشکیل انجمن های خیــریه‌مانند مجلس امدادیه ملی‌ودارالا یتام و دارالمساکین و کتابخانهٔملی د راواخر عصر امیر حبیب الله وسالهای امارت امانی تانادری دست قـــوی‌داشت ویگانه مرد خیر ملی و افغان‌بی تعصبی بود، که باهموطنان خودبه‌هر زبان و مذهب و مشرب محشور بودو

در خدمت مردم خودرا وقف کرده بود ، هر چه که داشت ، آنرا بـر مستحقان و مستمندان و یتیمان انفاق میکرد .

شخصیت نیك و جذاب محمـــدابراهیم جوان در ایام فراراز وطن در خدمت مامای خود تولمشر حسیـن‌علی خان سپه سالار کابینهٔ امیـــر شیر علی خان در لاهور و راولپندی به حب هموطنان ومیهن عزیز شـ سر شته و پرورده شده بود . چون در سنه ۱۹۰۷ م به اجازهٔ امیـــر حبیب‌الله خان به کابل باز گشـت با مشروطه خواهان محشور شد و دکان ساعت سازیش در بازار ارگ مانند یك کلوب مجمع جوانان بیدار بود . چون با جلوس امانی از زندان سیاسی بر آمد به کار های خیریـه دوام داد مانند :

در سال ۱۳۰۳ ش مامور ناحیهٔ اول بلدیهٔ کابل .

رر ۱۳۰٦ ش مامور ناحیهٔ جنوبی شهر کابل .

رر ۱۳۰۸ موسس جمعیت خیریهٔ امدادیهٔ ملی .

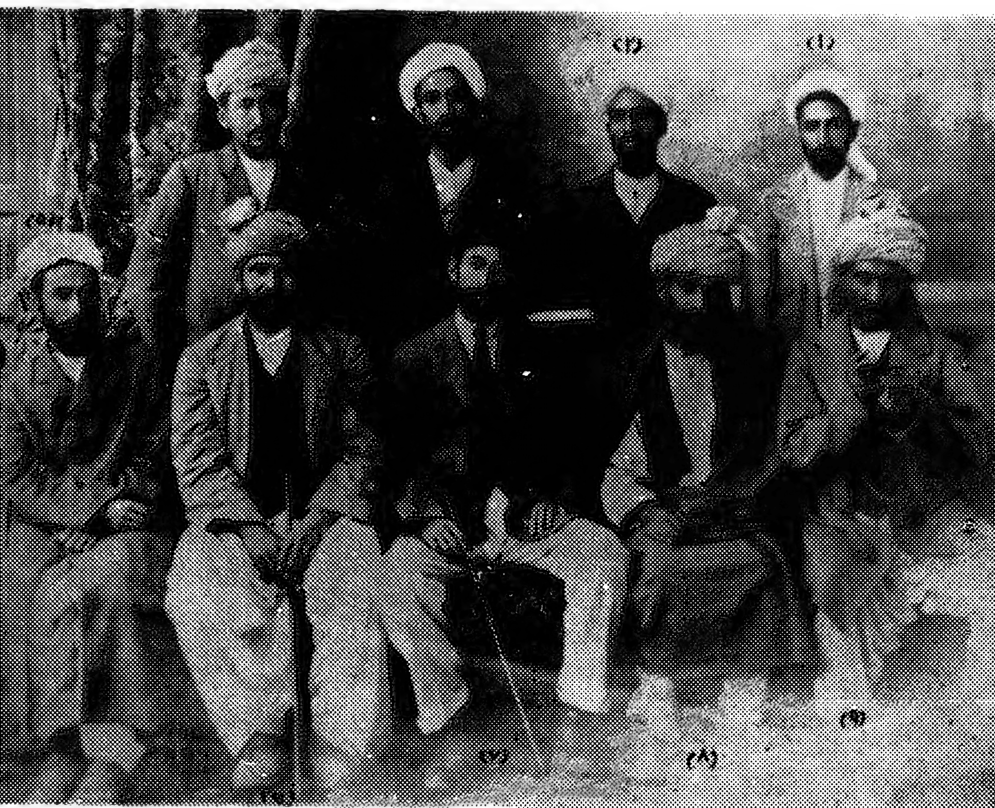
رر ۱۳۰۹ ش تاسیس یتیم خانه در شهر کابل .

رر ۱۳۲۰ ش تاسیس دارالمساکین و دارالایتام .

رر ۱۳۲۵ ش رئیس مرستون .

وفاتش در کابل به تاریخ او ل قوس ۱۳۳۲ ش به عمر ۷۲ سالگی بود و آرامگاه او در دامنهٔ کوه شیردروازه است و بران چنین نوشته‌اند:

گذشت آن حاجی پاکیزه طینت — که او بودی پدر هر بینوا را
دعای بینوایان بود دایـم — نصیبش خیر کن پرور د گارا
زشمسی گشت بهر سال فوتش — « نصیبش خیر کن » تاریخ پیدا



ایستاده گان

۱ـ میر هاشم خان برادر میر قاسم خان لغمانی

۲ـ حاجی شیر احمد خان ازچهار دهی کابل

۳ـ عبدالهادی خان «داوی» که‌در آن زمان «پریشان» تخلص داشت .

٤ـ عبدالجبار خان‌جبارخیل برادر فتح محمد خان جبارخیل (ارسلا)

نشستگان : ازراست بچپ :

۱ـ ما ما محمد ابر ا هیم خان چنداولی (پدر دا کتر محمد اسماعیل)

۲ـ حاجی گل‌احمد خا ن افغان کابلی

۳ـ فتح محمد خا ن جبار خیل (ارسلا)

٤ـ غلام محی الد ین خان جمریانی قندها ر ی متخلص به «افغان»

٥ـ میر قاسم خان لغمانی

که از کلمات « نصیبش خیر کن »بحساب جمل سنهٔ وفاتش ۱۳۳۲ش برمی آید (علیه الرحمه).

۲ــ حاجی گل احمد خان‌ازافغانان‌حدود کابل .

۳ــ فتح محمد خان جبار خیـــل‌مدیر مکتب حبیبیه در عصر امانی ، که‌از خاندان معروف ارسلا خـــا نغلجی وزیر خارجه کابینهٔ امیــــر شیر علی خان بود و پدرش بعد ازسقوط امارت شیر علی خان به هند فراری شد و پسرانش در آنجادرس‌خوانده وافغانان‌منوری‌بار آمده‌بودند، که بعد ازمرگ امیر عبدالرحمن خان‌به وطن‌برگشتند ودر گسترش‌معارف و رو شنفکری وتجدد سهم گرفتند. برادر مهتر ایشان امین الله خـــان جبار خیل در عصر امانی معین وزارت‌عدلیه بود، واین هر دو برادر بعداز ۱۳۰۹ ش وفات یافته اند .

٤ــ غلام محی‌الدین افغان جمریانی‌قندهاری که ذکرش در عدد ٤ رجال مشروطیت اول گذشت .

٥ ــ میر قاسم خان : که ذکرش درعدداول رجال مشروطیت اول گذشت

ایستادگان از راست بچپ :

۱ــ میر هاشم خان:

برادر کوچك میر قاسم خان وازفارغان اعدادیه مکتب‌حبیبیه است که در پشتو ودری و انگلیسی مطا لعـــه‌ونگـــارش داشت و عضو جوان ایـــن گروه بود ، که بعد از فراغ تحصیل‌در دارالتالیف کار میکرد و خلاصه تاریخ افغانستان در یك جلد کوچك‌از آغاز اسلام‌تاختم‌جنگ‌دوم افغان و انگلیس برای تدریس صنف پنجـم‌ابتدائی از تالیفات اوست طبع کابل ۱۳۰۰ ش . وی در حدود ۱۳۰۲ ش‌به‌حیث سر پر ست محصلین‌افغان‌در

پاریس مقرر گشت وتاسال ۱۳۰۷ش درآنجا بود در ایام اغتشاش درهمین سال در زمستان به قندهارآمد و در سنه ۱۳۰۸ ش جنرال قو نسل افغانی در تاشکندبودو روز یکشنبه ۲٤ عقرب ۱۳۱۰ ش در حدود عشق آباد به دست قاتل نا معلومی کشته شد .

۲ ـ حاجی شیراحمد خان ازمردم چهاردهی کابل .

۳ـ عبدالهادی پریشان داوی که ذکرش در عدد اول رجال مشروطیت دوم گذشت .

٤ ـ عبدالجبارخان جبار خیل برادرکوچك فتح محمد خان مذکور است، که دروس ابتدایی را درمکاتب هند خوانده وباخا نوادهٔ خود پس به وطن بر گشت و در مکا تب کا بل معلمی داشت و باجمعیت مشروطیت د و م محشور بود و در سنه ۱۳۱۲ ش معین اول وزارت معارف مقرر گشت و تا ۱۳۲٤ ش برین مقام ماند وبعداز آن عضو مجلس اعیان بود ، تا که در حدود ۱۳۳۰ ش در کابل وفات یافت .



(٦)

نگاه انتقادی

قانون اساسی ۱۳۰۱ ش

درمبحث ٤ فصل دوم ، جا بیکـه‌بر نتایج مساعی مشروطیت دوم‌سخن گفتیم در مادهٔ دهم ،ترتیب و نشــرقوانین را در مملکت از مزایا و کار های مهم دورهٔ امانی شمردیم ، که‌در تاریخ چند هزار سالهٔ این ســـر زمین نخستین بار یك قانون اساسی مبنی بر مبادی عالی حقوق انسانی بنام « نظامنامهٔ اساسی دولت علیه‌افغانستان » نشر و مورد عمل قرار گرفت .

بتاریخ ۷ حوت ۱۳۰۱ ش بود ،که‌نخستین لویه جرگه ملی وعنعنوی افغا نستان درین دوره درجلال آباد به زیاست شخص شاه وعضو یـت ۸۷۲ تن از نمایندگان اقوام وقبایل‌متعدد افغانستان بدون تبعیـض بـر اساس وحدت ملی وو سعت نظـــرتشکیل یافت و نخستین قانون اسا- سی افغانستان رادر ۷۳ ماده ، تحت‌عناوین ذیل تصویب نمود.

(۱) نظامنامهٔ اساسی دولت علیه‌افغانستان ، هفت ماده .

(۲) حقوق عمومیهٔ تبعهٔ افغانستان،هفده ماده .

(۳) وزراء ، یازده ماده .

(٤) مامورین ، سه ماده .

(٥) مجالس مشوره و شورای‌دولت ، یازده ماده .

٦ـ محاکم شش ماده.
٧ ـدیوان عالی دوماده .
٨ـ امور مالیه دو ماده .
٩ ـ مواد متفرقه شش ماده .

این قانون اساسی اصلا برنظریه‌تفکیك قوای ثلاثه : تقنین ـ اجرا قضا بنیان گذاری شده ، ولی باداشتن‌شورای محدود دولت و تمرکز تمام اختیارات در ذات یك پاد شـا ه‌غیر مسئول (ماده ششم) اصـل مشروطیت دران ضعیف است .

در فصل حقوق عمومیه ، اصول‌برابری وآزادی‌شخصیه ولغواسارت وآزادی مطبوعات و شغل و پیشه‌و تدریس و حق ملکیت شخصی و مصؤنیت مسکن و منع مصادره‌وبیگار و شکنجه ومجازات‌غیر قانونی جای دارد و در ماده (٤٢) به‌مجالس‌مشوره و شورای‌دولت حق داده‌شده، اگر در حقوق اهالی اخلال واضاعه‌ملاحظه کنند نزد حکومت صلاحیت عرض استغاثه دارند (یعنی اگـراز یك اداره حکومتی شکوه داشته باشند به خود حکومت عرض کرده‌میتوانند !!)

در ماده ٢٨ آمده که صدراعظم ودیگر وزراء از طرف پادشاه انتخاب وتعیین می‌شوند ودر ماده ٣١مسئولیت وزراءهم‌تنها پیش‌پاد شاهست واین مواد پاد شاه را که غیر مسئول‌هم باشد، بطور یك دیکتاتورمطلق‌العنان قرارمیدهد.زیرا اووزیرانش‌مسئولیتی پیش مردم و یا مجلس نمایندۀ مردم ندارند و نه‌در انتخاب تعیین مقام ایشان رای دیگری جز شخص شاه دخیل است.

درقانون اساسی طرح ، ترتیب وتصویب قوانین هم معلوم نیست و فقط در مادۀ ٤٦ گوید که نظامات دولت‌ازشورای دولت تدقیق گردیده و به مجلس وزراء تقدیم میشود و بعدتصویب مجلس‌وزراء و منظوری‌شاهانه در موقع اجرا میدارند .

دریتصورت گویا طرح کنندۀقانونو تصویب کننده وامضا کنندۀ آن برای اجرا فقط یك مقام شاهی است وعملانیز چنین بود ، کهاین وضع ، نظـام مشروطه را ازبین میبرد . زیرا خودوزیر قانون را طرح و ترتیب مینماید و شورای دولت (که مرکب از نصف‌نمایندگان همین وزراء ست) آنرافقط تدقیق میکند و پس در خود مجلس‌وزراء تصویب میگردد ، و برای‌اجرای نهائی باز به امضای پادشاهی میرسد،که « خود کوزه گر وخود گل کوزه » است ودر چنین حالت خلط و ظایف‌قوۀ تقنین **واجرائیه بعمل می آیـد** که خود نقیض روحیه تفکیك ســـه‌قوه و حکومت مشرطست .

فصل مربوط به‌محاکم ، بسیـــارکوتاه و گنگ و مجمل است ، د ر ماده ۵۳ گوید که « همه محاکم ازهرگونه مداخلت آزاد هستند » ولـــی تصریح نشده که قاضی این محاکم ازکجا می آید ؟ کیست ؟ ودر دستگاه حاکمۀ اجرائیه چه موقف دارد ؟

دراینجا انتظار میرفت که قانون‌اساسی ، قوۀ قضا را در دستگـــاه دولت یك دستگاه منفك از قوه های‌دیگر قرار میداد . زیرا مشروطیت قضا را د ستگاه مستقلی‌میشمارد .

در ماده ۲ فقط نامی از صدر اعظم‌برده میشود ، که اگر ذات شاهانه تشریف نداشته باشد ، صدر اعظـم‌به وظیفۀ ریاست می پردازد و باز در ماده ۲۸ گوید : صدر اعظم و دیـــگروزراء ازطرف قرین‌الشرف پادشاهی انتخاب وتعین میشو ند .در حا لیکه‌مسئولیت تمام وزراء بحضور پادشاه غیر مسئول در ماده ۳۱ تصر یـــح‌گردیده است . درچنین‌حال شخصیت مسئول در مملکت وجودندارد ، زیراخود شاه که تعیین کنندۀ صد اعظم‌و وزیران است و تمام اقتدار اجرائیه‌هم پیش اوست ، غیر مسئول است.

اگر چه عمـلا خود شاه‌امان الله‌در سالهای نخستین شاهی خـود ، سخت پابند قوانین بود ودرین قانون‌اساسی هم حقوق عامه تا مصئونیت مکاتیب و مرا سلات (ماده ۷۳) گنجانیده شده و نخستین اقدام مفید و

نیکـــو در تاریخ افغانستـــان است،ولی چون نظام مسئول در اصـــل این قانون وجودنداشت ، تنها نیت‌خیر و خلوص پادشاه نتوانست از فساد رژیم او جلوگیری کند ، وبعداز چند سال ما می دیدیم ، که‌عناصر نادان فاسد العمل به‌دوردربار فراهم‌آمدند ومملکت رابه اغتشاش‌زمستان ۱۳۰۷ ش کشانید ند و دیده شد که‌آن شاه وطندوست قربانی اعما ل ناروای عمال فاسد در بار و همکاران‌مغرض او گردید ، ودر ما حول اوبه چاپلوسی آنقدر سخن از نبوغ ا وزدند که روحا زیر تلقین رفت وچون انسان جایز الخطا است ، غر وری که با خلوص‌نیت ووطنخواهی‌اومنا ـ فی بود فراهم آمد .

مثلا مرحوم داوی میگفت : درسنه۱۳۰۳ ش چون شورش قبایل سمت جنوبی به سر پرستی ملا عبـــدالله‌لنگ آغاز شد و بعداز تلفات ومساعی ومصارف کمر شکن منطقی گردیدوشخص شاه حکم به اعدام ٥٤ تن از سرغنه های اشرار ، به شمول مـلاعبدالله وملا عبدالرشید داد (٤ جوزا ۱۳۰٤ ش) داوی که وزیر تجارت‌واز مقربان در بار بود عرض کرد : بهتر است ایـن محکـو مـا ن بـــه‌اعدام ، محاکمه شده و بحکم قاضی ـ کشته شوند . پادشاه باکمال خشم‌وغرور گفت : مگر نمیدانی کـــه من نواسهٔ امیر عبدالرحمن ام !!

بعد از سفر اروپا ، چون آن‌پادشاه‌وطن خواه به کابل آمدو به برخـــی از کار های مفید (اما قبل از وقـت)دست زد ، انعکاس آن در طبقهٔ جوان که همکاران مخلص او بودند ـ نیکونبود و ما دیدیم که در لویه جـــرگه پغمان ، پسر شیر ارتی از محکومیت‌وزیران او گپ زد ودر مجلس قصر ستوری عبدالرحمن و عبدالهادی ـ که‌از رفقای راه مشروطیت و ایام حکم داریش بودند ـ دست به مخا لفت‌اقدام جایز و سودمند (اما عجولانهٔ) او فراز آوردند .

این تنها نبود : شاه جوان که دربین بازار تنها میگشت و با مـردم می آمیخت و مکاتب هر شهر راخودش میدید و عرایض‌اهالی رامی شنید ووارسی میکرد ، در آغاز کار ازطرف‌مردم با مهرو محبت تلقی‌شده‌همکاری مردم راجلب‌کرد وحتی مردم دربسط‌معارف اعانه‌هادادند و مصارف‌مکاتب را بر مالیات گمرکی خود افزودند .ولی این روش نیکو از طر فین دوام نکرد ، تا چشم بهم میزدیم ، امواج‌بد بینی بین حاکم و محکوم حایل شد و مسئله به شورش ۱۳۰۳ و ۱۳۰۷ش انجامید ، که مملکت را مدت ۵۰ سال عقب انداخت و خود آن شاه که‌اخلاص اوبه وطن بیش از تد بیـر وسنجش بود ، از مملکتی که بدان‌عشق میورزید فراری گردید.

در ینجاست که برخی از ناظران‌اوضاع و نویسند گان داخلی‌وخارجی علت این اغتشاش را در تحریک‌اجانب (هند بریتانوی) ودسیسه سازی همر یز (سفیر بریتا نیا در کابل)ودیگر فتنه‌انگیزیهای انگلیسی‌میدا- نند و برخی هم کهنه‌پرستی ومحافظه‌کاری و ضد ترقی بودن خود مردم افغا نستان را عا مـل ا غتشا شـ‌پندارند ، و جمعی عجلت و پیش از وقت بودن ریفورم های امانی را قلم‌داد میکنند ، که تمام این عوامل را میتوان از علل متعددۀ اغتشا ش وناکامی رژیم امانی دانست . ولـــی باید گفت : که هیچ ریفورم‌واصلاح‌واقدام ترقی خواهانه‌و خیر اندیشانه پیش نرفته است ، الا اینکه ازحمایت‌جم غفیر قشرها ی مختلف مـــردم و ملت بر خوردار باشد . در حالیکه‌رژیم امانی با محبو بیت نخستین خود و پیروزیهائی که در اقـداما ت‌پیشرفت نصیبش بود، در بطن خود فساد می یافت و کار مندان آن رژیم(جز اشخاص محدود) وسایل‌ناکامی و پوسیدگی آنرا به دست خود فراهم‌آورده بودند و بقول سعدی :

بوریا باف گرچه بافنده است   نبرندش بکار گاه حریـــر

اکثر رجال این دوره که بعد ازمشروطیت دوم بمیان آمدند ، بوریا بافانی بودند که بکار گاه حریر و اردساخته‌شده بودند ، و بنای این عمل هـم بر رشته های تعار فات شخصی وخاندانی و قبیلوی بود ، که با عهـد امیر حبیب الله خان و اعتبار محمدزائی بودن در آن عصر فرقی نداشت اگر بت محمد زائی شکستانده شده‌بود، بجای آن درینوقت بت بارکزائی ایستاده بود . مثلا در آنوقت کابل‌در دست والی محمود یاور وشاغاسی علی احمد وقندهار دردست عبدالعزیز و زیرومحمد سرور نائب‌الحکومه وعبد الکریم‌نائب‌الحکومه ونیك‌محمدفرقه مشر و مزار و هرات در دست محمد ابراهیم نائب الحکومه و عبدالرحمن فرقه مشر قرار داشت کـه همهٔ آنها بار کزائی و مربوط بـــه‌خاندان سراج الخواتین مادر شا ه بودند !

در سمت جنوبی (پختیا) عبدالحکیم بار کزئی ، در غزنه و روزگان دوست محمد ناظم‌بارکزئی درگرشك‌محمد امین بار کز ئی‌حکم میراندند وقس علی هذابازار بار کزائیت‌سخت‌گرم بود و اکثر مردم پا کدامـــن‌و دلسوزی هم نبوده اند ، که بر احوال‌شاه و مردم دل شا ن بسو زد ویا از فساد اوضاع جلوگیر ی کنند .

بنابرین شاه محبوب تر قیخــــواه‌را از آغوش مردم دور سا ختند و حمایت عمومی ازو ، روی به کا هش‌نهاد ودرینجا بود که عوامل موثر ه دیگر داخلی و خارجی هم در تخریب‌و نا بسامانی فعالتر شدند . چـــون در قانون اساسی بنیاد کار ، بــــرحکومت مشروطه و مسئولیت و زراء وجوابد هی آنها به مردم‌بنا نبود، بنا برین هر وزیری و کار مندی میتوا- نست آنچه بخواهد بکند .

در ینجاست که مارشته سخـــن‌رابیکتن بصیر نا ظر نزدیك اوضاع مرحوم غبار میدهیم که می گوید :

« بعد از تشکیل دولت امانیـــه‌تقریبا تمام طبقات مختلف کشـو ر

بحمایت دولت بر خاستندودرجنگ با دولت انگلیس اکثریت فیودال و روحانی و دهقان همه در صف دولت‌قرار گرفتند . ولی بعد از اختتام جنگ و آغاز ریفورم بتدریج صفوف‌مردم از نظر منافع طبقاتی از هم جدا شدند . . .ولی تمام این‌قضایامانع تطبیق ریفورمها ی دو لت شده نمی توانست ، اگر جبهه دولت‌در داخل خود شگاف نمی بر داشت و تنا قص ایجاد نمیکرد . زیرا ملت‌هنوز به پشتیبانی شاه و دولت استاده بود و همین حمایت مردم‌بود ، که باوجود اختلال در دستگاه دولت ، پایه های آنرا محکم واستوارنگه میداشت . ورنه از مدتی بود که کابینه ودربار درز اساسی برداشته‌بود. باین معنی که کابینه مرکب از دودسته عنا صرمتباین‌العقیده تشکیل‌شده بود که یکی طرفدار پرو گرا م اصلاحی بشکل سریع آن در سیاست‌داخلی و تثبیت روش استقلا ل و بیطرفی مثبت در سیاست خارجی‌بود ، و آن دیگری طرفدار اصلاحات تدریجی در سیاست داخلی و روش‌نر مش و سازش یك جانبه با یکی از دول قوی همسایه . لهذا این دودسته سعی درخنثی‌نمودن نظریه های همدیگر داشتند ودرین میانه بشا ه‌تلقین می شد که مو جودیت دودسته مخالف در نفس حکومت ، سبب‌اصلاح امور ودر عین زمان با عث سلامت مقام شاه است . بعلاوه درکابینهٔ و دربار عناصر نا آگاه بادار پرست فقط از نظر شناسایی‌واعتمادشخصی شاه جا گرفته بود ، که توانائی فکری و عملی برای مشوره‌دادن یا تطبیق پرو گرام اصلاحی درین مرحلهٔ تاریخی نداشت وجهان‌بینی آنها از سویهٔ بسیار عادی بالاتر نبود . . .

این فساد اداره با ضعف زما مدارکل ، مردم افغانستان را از حما یت و پشتیبانی دولت باز داشت و ازدیگر طرف نقشه های نهانی توطئه و دسیسهٔ عناصر ارتجاعی داخلی ، بااقدامات و فعالیت های جاسوسی

استعماری یکجا شده ، بار دیگـــرافغانستان ، در آستانهٔ یك تحـــول اجتماعی تاریخی واژگونه گردید .واین‌خود سنت استعماری بود ، که در ظهور هر جنبش نوین افغانستان‌را بقدر مقدور عقب برانه . . .» (۱)

بدین نهج امان الله خان تجـــریدشد . عناصر فهمیده دانشمند پیشوا یان فکری مشرو طیت دوم از کنارش‌دور ساخته شده به سفار تها وغیر ه فرستاده شدند ، بجای ایشان باداریر ستان متملق قرار گرفتند، که‌نه کار کرده میتوانستند نه همکاری ونه‌رهنمائی . واین خود مرحلهٔ نا میمون تاریخ بود ، که باید پیشوا یـــان‌مشروطیت دوم ، چارهٔ آنرا در مرحلهٔ وضع قانون اساسی می سنجیدند وخود شاه هم آنرا پیشس بینی میکرد. ولی چون شاه‌غیرمسئول ، درحقیقت‌پیشس مردم مسئول اعمال خود بود و همکاران نادانش او را سخت بدنام‌ساخته بودند ، بنابرین با آن خوش نیتی وخلوص ، مورد نفـرت‌وغضب‌مردم قرار گرفت ، واین خود درس عبرتی است در تاریخ نزدیك افغا نستان که باید آینده گان ما بـــا چشم باز بنگرند و بدانند که درامورمملکتی و زمامداری تنها نیت نیك و خیراندیشی کافی نیست . باید تمام‌نیات نیك را بمورد عمل گذاشت و مردم تنها به‌گپ‌وسخن‌قانع نمیشوندو عمل انسان را مدار قضاوت قرار میدهند .

جای تعجب است : شاه نیمـــه‌انقلابی و طندوست که به همکاری یاران مشروطیت دوم بر تخت نشسته‌و عزم خدمت به وطن هم داشت در قانون اساسی ــ که خود وضع وامضاکرده بود ــ اول خود را غیـــر مسئول قرار داد و بعد ازان صدر اعظمی را منتصب نکرد و تمام امور اجرائیه مملکت را بوسیله وزراء منتصبهٔ خود بکف گرفت و اگرکسی بر وزیرش اعتراضی کردی، شخصاًدر صدد دفاع بر آمدی وشاه غیر مسئول خودشس را مسئول وجوابده‌اعمال دیگری قرار دادی ! مثلا درلویه

---

(۱) غبار : مسیر ۸۰۵

جرگۀ پغمان ۱۳۰۳ ش هنگامیکه از سوء عمل و بیداد مامورین اودر سمت پختیا آتش اغتشاش و شورش شعله ور بود و مولوی عبدا لواسع (یکی از رجال مشروطیت اول که ذکرش گذشت) ازعدم فعالیت وعدم دقت وزیر داخله ووزیر معارف وقت (سردار فیض محمد زکریا) ذکری بمیان آورد ، پیش از آنکه وزیران بپاسخ آن اعتراض و تزکیۀ خود بپردازند ، شاه غیر مسئول به معترض مذکور - که از بی کفایتی وزیری در امور رسمیه سخن رانده بود - جوابی داد که داعیۀ شخصی را علت اینگونه انتقاد دانست (۱). در حالیکه این شکو ها عمومی و ناشی از فساد اداری بوده است .

چون مردم مطیع و فرمان بردارو نیك بین به شخص شاه و بر خی رجال پاکدامن دربارش بار ها اینگونه سخنان واعمال را که منافی اصول مشروطیت و دارای تناقض وفاصله بین قول وعمل بود ، به چشم سر می دیدند وروز بروز وضع اداری مملکت از مجرای طبیعی بفساد و نا بسامانی و آشفتگی بر میگشت ودرنتیجه بر رنج وآزار مردم متحمل ودهقانان مالیه ده وگروه رنجبر می افزود ، بنابرین نظر نیك وروحیۀ همکاری طبقات عامه با طبقۀ حاکمه به نفرت وانزجار تبدیل میگشت ، تاکه در نتیجه سوء عمل درباریان، شاه خیر خواه نیز دران لجن زار فساد فرو رفت و برای ابد از تنفس هوای وطنی که بدان عشق میورزید محروم گشت (علیه الرحمه)

در چنین حال دست گماشتگان استعمار هم بر ضد رژیم امانی اندر خفا کار میکرد و برای تکفیر شاه ، ملانما ها رابرانگیخته وهزاران عکس نیم برهنه مو نتاژ شده (مصنوعی) ملکه ثریا را دربین قبایل ساده و نادان توزیع نموده بودند و تا چشم بهم میزدیم ، صدای تفنگ واسلحۀ ناریه از قبایل شنوار (ننگرهار) و سمت شمالی کابل

---

(۱) رویداد لویه جرگۀ پغمان ۱۳۰۳ ش ، ص ۱۳٤

به گوش رسید و ستم کشان دهقان از روستا ها دست به شورشی بردند، که خود کار مندان دولت ، مبـادی آنرا به وجود آورده ودستهای خارجی هم برای اشتعال نایره آن هیزم فراهم می آورده اند .

درینجا بی مناسبت نیست ازگفتگوهایی یاد آوری شود ، که بین برخی از جوانان نقاد دست چپی مشروطیت دوم با رفقای ایشان بعد از به کـف آوردن زمام اقتدار روی میداد و این گروه اقتدار بکف را مسئول پوسیدگی و عدم استقرار رژیم امانی می شمردند.

خوب بیاد دارم که در بهــار ۱۳۰۶ ش روزی در خانهٔ عبدالرحمن لودین در کوچهٔ لودینان شهر قندهار گفتگوی رفیقانه و دوستانه بیـن او و تاج محمد بلوچ در گرفت که هـم رفقای حزب در مشروطیت دوم بودند وهم به یکدیگر خویشاوندی داشتند(خواهر لودین در حباله پسر بلوچ بود).

لودین با لهجه خاص ظریفانه بـه رفیق خود میگفت : « این شمـا هستید که پادشاه جوان و نیــک خواه را ـ که با پدر خود بسیارفرق دارد ـ گمراه ساختید واز خودسری های او جلو گیری نمیکنید ! آخر ما برای مشروطیت و بنام مشروطیت قربانیها دادیم ودرنتیجه یك دیکتاتور مطلق را آفریدیم . شما اینك حکمران شدید ! وآن دیگری که فرا شباشی بود ، وزیر و سفیر شد ویك ســرجماعه وزیر خارجه ووزیر حربیــه گردید ! آیا مساعی و قربانیهای مـا برای این کرسیها بود ؟ آخرمشر وـ طیت کجاست ؟ یکنفر جوان نا آگاه را آوردید وزمام مطلق تمام امورمادی ومعنوی مملکت را به دست اودادید !او اگر چه نیت نیك دارد و به وطـن خود مخلص و علاقمند است ،بازهم انسان و جایز الخطاست .مشروطیت اینست که او صدر اعظم مسئول رابه مردم معرفی کند ومجلس منتخبی از نما یندگان مردم بسازد و خودش غیر مسئول باشد ، تا مردم صدر اعظم مسئول و کابینه اش را جوابده تمام شکایات خود بشناسند . . . »

لودین می افزود :«من بااین رژیم-که بسبب اعمال نا جایز یکدستهٔ مغرض نادان محکوم بفنا ست-مدتی به سبب تعهداتی که در حزب داشتیم، همکاری کردم واین مطلب را بگو ش شاه ودر بار یانشس رسانیدم .چون نشنیدند ، کابل راهم ترك گفتم واینك در خانهٔ پدری در یك کوچه گم نام قندهار نشسته ام . ولی شما که امروز باشاه ودرباریانش رابطه دارید از طرف من باو بگویید که :

گـــر این مکتب است وایـــن مـــلا

کـــارطفـــلا ن خرا ب می بینـــم

عنقریب این رژیم ازپا می افتد، واژگون می شود وآنگهی « نه تـــو مانی ، نه او ، نی فخر رازی »

این گفتار آن جوان دانا وراستین شهید بود ، که بعد از دوسال ، عین همین پیش گویی را به میـــدان ظهور دیدیم ، آن رژیم بقهر مرد م شاکی و رنجدیده سر نگون شد، که دست دسیسه کار استعمار هم د ر عقب این احساس رنج و تنفر عمومی کار میکرد .

در تاریخ افغانستان بارها دید ه شده که شخص شاه یا زما مـــدارو شهزاده آدم نیك وبهی خواهی بوده، ولی به سبب سوءعمل در باریان وگما-شتگان یا اهل حرم و خاندان سرنگون شده است . مثلا شاه زمان سدو زئی وامیر شیر علی خان پاد شاهان بدی نبوده اند ، هردو به استقلال وعظمت مملکت علاقه داشتند و با استعمارمبارزه میکردند ،ولی عمال وکارمندان حکومت ودربار ، ایشان را بسر نـوشتهای نا میمـو ن سیاه مـــواجه ساختند .

امان الله غازی هم جوان مخلص و طندوست فی الجمله روشنفکـــری بود، که بچنین سر نوشت واژگون گرفتار آمد واگر رفقای ایام شهزادگی و مشروطه خواهی تجرید ش نمـــی کردند ومحوسفارت ووزارت وعیاشی و اقتدار نمیشدند و بامردم مـــی آمیختند و حمایت تود ه های مـــردم افغانستان اعم از دهقانان و کاسب ودکاندار و کوچی و روستا نشین را

بدست می آوردند و خط مشی حکومت خودراهم مطابق آنچه مدعی بو د ند (یعنی مشروطیت) طرح وعـــــمل میکردند ، به آن سر نوشت شوم بر نمی خوردند . لودین گاهی که لــب به شکایت میکشود واز واژ گـــونی اوضاع رنج میدید ، باخود میگفت :

دیده در خون جـــــگر ز غوطه
بـــادلعنت بچنیـــن مشرو طـــه !

این بود نمونهٔ آنچه در نواقص رژیم امانی و فرا وَرده های تحـریك مشروطیت دوم ، با استناد قانو ن اساسی اول واقوال خود اعضاء فکور آن جمعیت نوشتیم . چون نویسنـدهٔ این سطور دورهٔ امانی راز اوایـــل تااواخر آن درك کرده ودیده ام و ب رجال آن دوره معاصر و ناظر احوال واقوال آنها بوده ام ، باید در پایا ن این مبحث به حیث یك مشا هد بی طرف بنویسم که :

اعضای مهم در صف اول و دیگـــر صفوف پایین مشروطیت دوم، تاوقتیکه اقتدار سیاسی رابه دست نگرفتـــ بودند .

مساعی آنها مخلصانه ودر خور قدردانی بوده و قربانی های ایشـــان مشکور است . زیرا منجر به تبدیل رژیم کهن و فرسوده و بنیان گذاری افغا نستان نوین بوده ودر نتیجـــهٔ مساعی ایشان ــ طوریکه در سابق گفتیم ــ ده مبدا حیات جدید بد ست آمد ویا آغاز شد ، که در تاریـــخ افغا نستان فراموش شدنی نیست وده سال دوره امانی رویهمرفته ایام میمون و نیك تاریخ این مملکـــت شمرده می شود ، که مسئول سـنـوء عاقبت آن عوامل مغرض خـــارجی وداخلی است .

اما شخص شاه مرحوم آزادی بخشای ایـــن مملکـــت اما ن الله خـــــان غـا ز ی (علیه الرحمه) هم یك جوان مخلص و نیکدل وخیر خواه افغانستان بود، که عشقی بو طن و مردم خودداشت ودر بد ست آوردن و بنیا نگذاری ده مبداء مذ کور توجه وسعی وتلاشش او دخیل بود و بنابرین تاریخ افغا نستان اورا به نیکی یاد خواهـــد

کرد و نسل جدید باید قدر عمل اورابدانند و همواره نامش را به نیکی یاد دارند ، زیرا اعمال نیکش برسهو ها میچر بید .

از مشاهدات نو یسندهٔ این سطور است : در لشکر کشی بهار ۱۳۰۸ ش از قندهار به طرف غزنی،شخص امان الله خان قیادت‌ده هزار لشکر قومی‌قندهاری‌و هزاره‌راداشت.شهدالله که مردم با شاه ارادت‌داشته و میکوشیدند که او را واپس‌بتخت‌شاهی برگردانند . ولی دربین مقرو غزنی هنگامیکه‌برخی‌ازعناصر مشکوك‌با اسناد پو لتیکل ایجنت انگلیس دستگیر شده و ثابت‌گردید که دست‌برخی از روحانی نمایان داخلی هم در انگیزش وآویزش قبایل دخیل‌است و میخواهند از اختلاف قبیلوی (درانی و غلجی) کار بگیرد وبرای‌اشتعال نایره فساد، درحدود بیست تن از طلایه سواران کشاف فراهی(درانی) رادر منطقه سکونت‌غلجیان کشته ولاشهای کشتگان راهم دوپله‌نموده و بر پایه های کج کرده تیلفون انداخته و باخط بدآخوندی‌بر کاغذ کی نوشته بودند : « این مهمانی اقوام غلجی برای درانیا نوپادشاه است !»

امان الله خان مرحوم چون این‌منظر فجیع رادید ، قندهار یان را به دورخود فراهم آورد و گفت :« اکنون‌ثابت شد که دشمنان اجنبی‌میخواهند در بین قبایل ما فساد وجنگ‌اندازند، تا ما به دست خود یکدیگر را بکشیم ومسبب این عمل نا جایز من خواهم‌بود ، که برای بازستانی تخت‌و تاج من کشت وخون روی خواهد داد.

پس ای مردم عزیز من ! بیقین‌بدانید که من این مناظر دل شکن جنگ داخلی و قبیلوی را تحمل کرده‌نمیتوانم و نمی خواهم شما برای باز گشت تخت و تاج من به چنین‌کار ها دست یازید !

پس باید از بین شما بروم ،تامن‌موجب چنین کشتار و خونریزی نباشم .

شما ملت عزیزم زنده وافغانستان باقی خواهد ماند ، ولی روسیا هـی ابدی مسئولیت اینهنگامهٔ ناشایست، بنام من ثبت می شود . در حالیکه من از روز اول شاهی خود تعهد سپرده بودم ، که برای حفظ استقـــلا ل و تمامیت مملکت و سعادت ووحدت شما مردم تمام افغانستان کار کنم .

ببینید ! علت بد بختی مردم مـادر دوره های سابق تاریخ این بود، که شهزادگان برای به دست آورد ن مقام شاهی با همدیگر جنگها داشته اند ودر ین بین شمامردم را بایکدیگر بجنگ ودشمنی ها و عداوت هـا ی قبیلوی بر انگیخته اند . من میخواستم دورهٔ شاهی من چنین نباشد و بجای اینکه مردم را به جنگ یکد یگـــرسوق دهم، بایدمنادی دوستی ووحدت وسعادت واخوت تمام مردم افغانستان باشم .

چون اکنون می بینم که شمابجنگ داخلی قبیلوی گرفتار می آیید، اینك من میخواهم میدان را به مردم خودافغانستان اعم از موافقان ومخالفا ن خود ـ بگذارم . شما با همدیگرجوربیایید . من مسئولیت جنگ خانگـی شمارابرای بازستانی تخت شاهی بذمت خود گرفته نمیتوانم . يك او درزادهٔ من در پاره چنار رسیده و دیگـــــربرادر روحانی من در همین جانشسته و جنگ خانگی رادر مید هند . ولی من مرد این کار نیستم و توصیهٔ من بشما اینست : که با همدیگر کناربیا ئید ، اتفاق کنید ! استقـلال خود را نگهدارید ! ووطن خودرا به دشمنان خارجی مسپارید ! من فردی ازشما هستم ، اگر شما سعادت مندید ،عین سعادت و مسرت منست .

ولی اگر اینچنین بخاك و خـو ن بغلطید ، موجب بد بختی ومــلا ل دایمی من خواهد بود :

جنگ تو صلح صلح تو جنگـــک است

مـــن بقر با نت اینچه نیر نگـــک است ؟
میروم تا تو نشنــــــــــو ی نامم
اگـــرنام مـــن ، تــــرا ننگ اســـت !

شاه نیکدل حساس و خیرخواه،این دو بیت واقف لاهوری را باسوز دل ، اشک ریزان با صدای گر فته‌خواند و گفت : فی امان الله ! ....

این بود داستان الیم خــــا تمــهٔمشروطیت دوم ، که ملت رنجد یدهٔ افغانستان چنین هنگامه های محشرآسا را فراوان دید ه است . رجال و شاهان بهی خواه از بین رفته وسال‌های طو لانی این مردم به خاك و خون تپیده اند . . . .از انکشاف وترقی باز مانده اند . . . ..در سیر اجتما عی زیانهای جا نکاهی برداشته اند ...دیده اند از مصائب آنچه دیده اند...

ولی با وجود جریانهای تبه کارخارجی و داخلی ، هویت ملی‌واستقلال خود را نگهداری کرده اند و بـر ای‌ادامهٔ حیات ملی تپیده اند . بلی !

تپش میدهد بال وپر زندگی را   تپش میکند زنده تر زندگی را



(۷)

نتیجه

حالا بعد از خواندن این داستا ن‌که حرکت مشروطه طلبی چگو نه به میان آمد ؟ ودر کدام زمان و مکـــان‌پرورش یافت ؟ وعوامل مو ثـره‌آن چه بود؟ پر سشی بـــــذ هـن خواننده خطور خواهدکرد، که‌هویت‌و اصلیت این حرکت چه بود ؟ آیــاآنرا یك حرکت برای جلب‌اقتدار، مانند جنگهای شا هزادگان سدوزئی‌و بارکزائی قرن ۱۸ ـ۱۹ افغانستان نتوان شمرد ؟

آیا به‌وجود آورنده گان ایــــن‌جنبش ، که کار گران و دهقانا ن استثمار شده نبوده اند ، چگو نــه‌دست به چنین حرکت نیمه انقلا بی زدند ؟ که در نتیجه یك رژیم‌شاهی‌استبدادی تاریك را سر نگون وبجای آن سلطنت مطلق دیگری‌رااز روشن‌فکران قیام دادند ؟

توضیح این پرسش ها براسا س‌مطالعهٔ اوضاع اجتماعی افغا نستا ن چنین است: درمبارزه‌مشروطه طلبان‌افغانستان، اقلیت‌روشنفکر ازطبقات بالا تامیانــه دست داشتند واین‌پیکاریك مبارزه نیمه انقلابی بود، که از روح رنجدیده طبقات عامهٔ مردم ماسر چشمه میگر فت و لو پیشقدمان این گروه ، بجای مردم زحمت کشـ‌زارع ودهقان ورنجبر ، راد یکــالان بورژوازی و بیورو کراتان طبقــــه‌متوسط وحتی شاهزادگان و کارمندان متنعم درباری هم بوده اند ودرینجا ست که باید سخن یکی از تحلیــــل گران تاریخ را بیاد آورد که گفتـــه‌بود :

« برای نهضت های انقلابی لازم نیست که درآن باید حتما عناصر پرولتاریائی موجود باشند ویامر امآنان برجمهوری خواهی ودیموکراسی متکی باشد . امیر افغانستان (مراد امان اللهخان است) وهمکاران او مبارزه خود را برای بدست آوردن سلطنت پیش برده اند . ولی چون این مبارزه برای از پا در آوردن امپریالیزم وتجزیه قوای آن بوده، از نظر انقلابی نیز یك پیکار عینی سود مند است ... »

(مسایل لیننزم ۹۰ طبع مسکو ۱۹٤۹ م)

نهضت مشروطه خواهان افغان که منتج به شکست امپریالیسم و آزادی ملتی رنجدیده و ستم کشیده تجزیه شده گردید باید جز وی مهم از تاریخ بیداری آسیا و مقدمه یی برای آزادی هندوستان و پاکستان شمرده شود ، زیرا بقول یکی ازمفکران صاحب نظر هندوستان در آنوقت که:

- آسیا یك پیکر آب و گل است

ملت افغان در ان پیکر دل است

اقبال

اگر درین مرکز جغرافی ودل آسیای کهن حرکتی نبودی ، شاید کاروان آزادی ملل شرق بدین زودی به منزل مقصود نرسیدي .

درینجا این نکته را فراموش نباید کرد که روحیهٔ ملی واستواری هویت ملی مردم افغانستان مستعد به وجود آوردن هر گونه تحول تکاملی وانقلابی نا متوازن بوده و موقعیت جغرافی این سر زمین نیز متضمن قبول هر نوع جنبش و حرکت مترقی است .تا جاییکه نهضت مترقی ونیمه انقلابی مشروطیت نیز بدست کسانی صورت گرفته که دران از شاهزاده تا طبقهٔ بورژوازی روشن فکر دستی داشته اند

تاجاییکه از مطالعهٔ تاریخ افغانستان بر می آید : اگر در بوجود آوردن یك حرکت مترقی یا ارتجاعی، منافع طبقاتی موید باشد ، آن حرکت هم تا وقتی دوام میکند ، که متضمن فواید برای همان طبقهٔ باشد .

اگر ما علل سقوط رژیم امانی رابعد از مدت ده سال جستجو کنیم ، در پهلوی عواملی که درین کتا ب ذکر رفت ، یك علت اسا ســی را خواهیم دید ،که در بوجود آورد ن آن طبقهٔ رنجبر ومحروم مستقیما سهمی نداشت ونتایج آن هم با وجودمفید بودن – برای این گروه مردم جالب ومشاهد ودرخور لمس ودرك نبود .

کسانیکه از طبقه متوسط و عالی بورژوازی منور در بوجود آورد ن این حرکت بنابر منافع طبقاتی خود سهم داشتند ودر جامعهٔ افغانی هم اقلیت محض بودند ، هنگامیکه به نــوائی رسیدند ودر نتیجهٔ سعی وعمل خود، یکی از مراتب بزرگ کشور را فراچنگ آوردند ، آنرا معراج آمال خود دانستند و دیگر در فکر مملکت ومردم داری نیفتادند ودر حلقهٔ کوچك حفظ چوکی ومقام ، از مردم دور شدندومیدان عمل را به کسانی گذاشتند ، که گرفتار جلب منافع مادی بیکران برای خود و اقوام و بستگان خود از طبقه بالایامتوسط بوده اند، که درنتیجه محرومیت عامه را بار می آورد .

در حقیقت ساختمان طبقاتی جامعهٔ افغانی مانند سوابق تاریخی تشکیلات طبقاتی ملل اروپا نبود ودر ینجــاهنوز علل انفکاك و تجزیه طبقات از نظر اقتصادی واجتماعی بوجودنیامده و بنابرین طبقهٔ رنجبر با خصایص روحی و اقتصادی خاصی که آنها راز طبقات دیگرمجزاسازد وجودنیافته بود. ایشان بامحرومیت تام ،احساس چنین حالتی را نمیکردند وفیودالیزم جبار و قوی ومتما سك تشکیل نیافته بود .

چون در رژیم امانی نه طبقــات استثمار کننده و نه گروه استحصال شده ، شعور خاص طبقاتی را داشته اند ، بنابرین هیچیکی منـــا فــــع خود را وابسته به آن رژیم ندانسته ودر حالت بی تفاوتی و لا تعلقی بوده اند و فقط طبقهٔ مامورین نیمه روشن فکر ، اگر تعلق خاطری بدین رژیــم داشته اند، آنهم اقلیت محض بیشر از ده بیست هزار یعنی عشر عشیر جامعه نبوده اند.

چون حکومت ها پیوسته غارتگرومرکب از کار مندان مستثمر وبهره

کش بوده اند، بنابرین همواره درمقابل یك غارتگر شناخته وآزمایش شده ، اگر مدعی نوی از همان طبقه‌بمیان آمده، مردم او را برای نجات آنی خود از دست ستم غار تگر قدیم‌پذیرائی کرده اند . ولی بمجرد آغاز بکار و دادن امتحان نخستین، چو نسیستم فکر و استثمار جامعه فـــرق نکرده ، کار مندان جدید نیز به‌اعمال‌فجیع تر ازسابق دست زده‌اندومردم می‌گفته اند:

تو از چنگال گرگم در ربــو د ی !

چـــوديدم عاقبت گرگم تو بودی !

بنابرین همواره نفرت عمو مـــی‌در مقابل حکمرانان موجود بود واگر دستی از بیرون یا درون مملکت‌خوا ستی که این مردم شاکی واستثـــمار شده ، را بر خلاف دستگاه حاکـــم‌استعمال کند ، مشکلی نداشته است زیرا هر حکومت با عمل خود ودادن‌آزمایش ، اکثریت مردم را از خود رنجیده سا خته بود .و اگر فرضا درآن دستگاه چندین تن مخلص و نیکو کاری هم بوده ،آنان هم بشامت‌اعمال‌اکثریت کار مندان استفاده جـــو ی منفور گرفتار بوده اند .

جامعه شناسی افغانی و تجزیــــهٔ‌صفا ت و خصایص اجتما عی مردم افغانستان نیاز مندکنجکاویها ی‌ژرف‌در بنیان هویت این جامعه از نظـــر تاریخ ، جغرافیا ، اقتصاد ، نژاد ،زبان ، عقاید ومواقف اجتماعی‌قبایل و روستا نشینان و شهریان‌وکوچیان‌آواره گرد وبقایای‌مسالك روحی‌مانند مـــذ ا هــب ، طر ایـق و افکارصـــو فیا نه و ر ا هبــــــا نه است ، که توام با تاثیرات مدنیت‌صنعتی جدید و فرا ورده های عصـر حاضر ، باید پژوهش و کاوش گردد

واین خود مباحث وسیع و مبسو طی‌است که در پرتو تاریخ چند هزار ساله افغانستان ـ که گذر گاه مدنیت‌ها وفرهنگها بوده ـ مورد کاوش و بررسی های علمی وعینی قرارمیگیرد . و آنگهی میتوان خط مشی در خور **هضم وقبول این** مردم جامع‌الخصایص را در روشنی مطالعات دقیق تعیین کرد ، که این یك کارعلمی دارای ابعاد تاریخی ، اقتصادی اجتماعی ، فرهنگی و فکری کهن‌ونو است واز مشکلترین ودقیق ترین مسایل اجتماعی است . زیرا مانندعلوم طبیعی در تحت فار مولهای ریاضی مثبت نمی آید و کلیات‌آن باابعاد نسبی زمان ومکان تغییر میکند واحکام آن صد فیصد در تمام‌محیطها یکسان وهم آهنگ نیست ، ومواقف تکامل هم درین جامعه نا متواز ن‌بوده‌وسراسر منطبق بر دساتیر زندگانی یك جامعهٔ خالص طبقاتی نیست .وازاین روست که اکثر حکومتهای‌سابق این کشور ، پیشس اکثریت مردم نامطلوب بوده اند ، زیرا با منافع آنی افراد این جامعه نا متوازن مطابقت‌نداشته اند .

نامتوازن ازینرو گوییم ، که دریك‌زمان معین یك اقلیت کوچك در تحت عنوان فیودال آمده ، ولی دارای‌خصایص فیودالیزم متشکل ونیرو مند نبوده اند . بورژوازی شهر نشین‌نیزبا تمام ممیزات اجتماعی بوجود نیامده وطبقه محروم و رنجبر یعنی روستا نشینان کشتگر و دهقان نیز خصلت اجتماعی طبقه کارگر متشکل‌نداشته و کوچیان آواره از تمام شرایط طبقاتی محروم بوده اند .

درچنین حالت عدم‌توازن‌و اختلاف‌احوال و خلط شرایط طبقاتی اگر حکومتی فعال و مخلص و خیر خواه‌هم آمده ، چون با منافع هیچیکی از طبقات نا متوازن ساز گاری نداشته،از پشتیبانی اکثریت مردم محروم مانده و تجرید گردیده است .

چون محل وقوع جغرافی افغانستان هم بسیار حساس و مهم بوده و کوهسا ریست که بین دو مدنیت ودو نوع فکر هندی و ایرانی وسه سر زمین بزرگ هند ـ ایران وماوراءالنهـــر افتاده است بنابرین همواره جهانگیران وفاتحان هنگامیکه سرو کار شا ن بااین سر زمین افتاده، ازین خصلت اجتماعی عدم توازن عینی و قانونی طبقات استفاده جسته و با انداختن تفرقه وایجاد خانه جنگی ها نیروی ملی این مردم را ضعیف ساخته وخصایص اجتماعی مارابضرر ما بکار برده اندودر ینجاست که در عین شکوه ازایادی خارجی امپریا لیستی با خود با یـــد گفت که:

آتشی بدو دست خویش ، درخرمن خویشس

چون خودزده ام ، چی نالم از دشمن خـــویش

(ختم ۲٦ حوت ۱۳٦۱ . جمال مینه کابل)








درستی‌نامه

درست	نادرست	سطر	صفحه
۱۳۳۳	۱۳۳٤	۸	۱۰
۲	۱۷	۹	۱۰
۱۳۲۰	۱۳۰۲	۷	۱۳
زکریا	ذکریا	۲٤	۲٤
خرد مند	خرمند	۲۵	۲۵
پبنو یه	پشویه	۱۵	۲۷
۱۳۳۳	۱۳۳۵	۸	۲۹
در خاك	خاك	۲۳	۵۸
بازو یی	نازویی	۹	۵۹
تربیت وآیین	ترو آیین	۱۹	٦۲
۱۱۷۰ق ۱۷۵٦ م	۱۱۷٦ق ۱۷٦۳م	۱۵	۷۸
بنورا و ك	بنو راوك	۲۲	۸۰
بعد ازسطر ۱٤ چنین خوانده شود : وبا سردار نصرالله خان وسردار عنایت الله خان ـ که از طرف امیر مامور بودند به‌وسیله حاجی عبدالرازق اندر، مفاهمه وصحبت هاروی داد ودرماه جون ۱۹۱٦م مولانا منصور انصاری هم درین گروه شامل شد وهدایات مهم شیخ الهند رابه آنها رسانید .			۸۳
منصب داران	منصبدارا	۱۳	۸٤

صفحه	سطر	نادرست	درست
۹۸			سال وفات مولوی فضل ربی ۱۳۲۵ش چاپ شده، که صحیح آن حدود ۱۳۳۵ش خواهد بود.
۱۲۲	۱۰	نمودند	نمودن
۱۲٤	۹	کرده است	کرده است حلف
۱۲٦	۱۱	خزب	حزب
۱۲۷	۲۱	میسر	مسیر
۱۳۱	۲	بحث	بحیث
۱۳۲			سطر سوم بعداز سطر چهارم خوانده شود.
۱۳۳	۱۲	ولی مدت	ولی مدت ۸ماه
۱۳۳	۱۳	کمی ۸ماه	کمی
۱۳۷	۱٤ـ۱۵	ورسنه ۱۳۰۹ مقرر شد	درسنه ۱۳۰۹ بسر کتا بت سفارت افغانی در برلین مقرر شد.
۱۳۹	۱	دادا ند	داده اند
۱٤۰	۲۳	پدر اندر	برادر اندر
۱٦۱	۸	جایز الخط	جایز الخطا
۱٦۸	۵	رابطه	رابطه دارید
۱٦۹	۲۲	ممکت	مملکت
۱۷۱	۲۵	اگر نام	اگر از نام
۱۷۷	٤	هضم	هضم وقبول

CONSTITUTIONAL MOVEMENT IN AFGHANISTAN

BY

Prof. Abdul Hayy Habibi

Kabul

1984

کمیته دولتی طبع و نشر
ج.د.ا
شماره مسلسل ۹۰
تعداد :۴۰۰۰
مطبعه دولتی